

کتاب من واقع گردیده نوشته میشود و شش برج ریاست آباد واحد و در میان  
کتاب و حسن چونکه اجداد آن میان از قوم راجپوت برده که جز سبوح نبی اولاد و راج  
رام چند در شولن هندوستان مذنب نبودند باشند بودند و در مکان بلوچی و راج و در  
دجا بخیر می نغیزه از استیلا است راجه مهاراجه بودند چنانچه راجه محاسنکه والی مکان  
دیویتی و غیره بودند و همیشه راجه پریمی راج قوم چوگان راجه کلان هندوستان نام زور راج  
محاسنکه موصوف شده بود و راجه پریمی راج در مکان و استقامت محبت اوست  
تاری مهم بر راجه پر مال مهره واکه واکه اول خست آمد و فوج از راجه محاسنکه و راج  
قزایی که داشت کنور بر نام سنگه لیر کلان واکه همیشه زاده راجه پر راج بود و مهره  
شوارکی واکه ساکنور موصوف از پدر خود رخصت شده و فوج همراهی دکن و بلوچ واکه  
کشته بلوکان دلی و راجه پر راج راجه موصوف بطرف مهره کونج میر که  
بلوکان بناسو که در میان واکه مذکور است و علاقه راجه دور کول واکه زده در شال  
عورت قوم دیهتری محبت کنور موصوف است سخاوت نموده ادخواه گردین ظاهر است که موصوف  
کبریا که از بها سولفصله و نیم کرده است و در آن موضع قریب بمهر آباد و قوم سیه مسلح و  
بود و سولای ازین دیگر در همه بجات گرد و لواح بهر آباد و قوم سیه اند و حکم راجه دور کول واکه  
که حاکم او شالست بخیا می آرند از پنجه در ول و شان آید و ساد و سلم و صیفان باشند  
چنانچه شهر من عاجزه را بلا فصول میانه مذکور ز و کوب نموده قید کرده است از برای خدا  
بداد من ضعیفه باید که کنور موصوف در جوش کشت که میان غریب الوطن به راه و ایم ازین مکان

بیج آگاهی اندریم دران میان اچونی بتندی غصه تمام گفتای کنوجی هم اچونی  
که بدود و خواه رسد که بداین چهری این بدیدلخ شمشیر و غیره از خود و کند نام اچونی  
موقوفه باری خدی از سخا شریف راجوت مذکور چاراجا کنور موصوف بدو مطلق مذکور  
کمر بستن افتاد اینچا معوج همرا خود سوارند بر وضع کمر باریسیدند و از طریق جنگ سخت  
رسید آخرش همه مردان مذکور از که و قبیل رسانیدند پاک دم هم زنده گذشت و این قصه  
شهر بهر می گور که در قیدینه بود بستن با خنک قبیل آمد و بهر می گور را دوستی شدند  
همین فرام نموده آتش داده خود را می سوخت در شاسی خنق خود و ما خبر بدین می کرد  
که حق سبحانه تعالی کنوجی مالک ملک اینچا سازد و دست با این ملک باشند گفتند و این  
گفته فاکتشد و کنور موصوف قوم پیشه را قبیل رسانیدند و بر شد و بید و ابقام پچا سوسید  
و قریب که مراد و از طرف کنور موصوف خمی و کشته گشتند و آینه روز در میان باقیام  
داشتند راجه دور وکیل خود و همه سالان یافت نزد کنور موصوف نشستاد و پناه شاد و خوشتر  
شت کنور پچا شک اقبال نموده و در سه یسو کوب این همه دان شادی و راجه دور و کون  
بسیار مال و بسیار اسباب و قیل و غیره و هم بر گینه پچا سوسید و عید پچا و همرا و تر خود  
کنور موصوف و بعد آن کنور موصوف خضر راجه کول و آله راجه خود را در قلع پچا سوسید  
و معوج روانه شده همراه راجه پچا راج بر مکان مکه رسیدند و از آنجا او و دل غیر و چنان  
بسیار رسید آخرش راجه پچا الی مکه و آله او و دل و غیره گشتند و راجه غصه تمام راجه  
پچا راج کردید آخر الامر بعد فتح خضوری راجه پچا راج مکه کنور پچا راجه راجه پچا

کو بچ نموده بطرف بلبل روانه شدند کنور پرتاب سنگه در اثنا از راه از راجه پرتی راجه خست  
شده بمکان پاهو رسیده قیام ورزید و راجه پرتی راجه بدلی منت بعد از کنور پرتاب سنگه را در  
رفتن بموطن خود موقوف نموده در مکان پاهو بود با ش مقر خست و بزور شمشیر از راه آن ضلع مقبضه  
خود کرده ریاست کلان پیدا نموده راجه چهار راجه شد بعد از آن همتی راجه جاتود و جی پسر کلان  
راجه پرتاب سنگه راجه و مالک ملک شد پس از آن راجه هین راجه بجای پدر خود مالک شد  
و در مکان چونند پسر که از چهار پاهو فاصله شش کرده است جای حکومت راجه مقر نموده به  
از آن پس راجه محاکم یو جی پسر کلان مالک گشت من بعد راجه پاهو و جی پسر محاکم و جی  
از آن راجه سنسار چند پسر پاهو و جی از آن بعد راجه چهار طرخان پسر راجه سنسار چند از آن  
راجه لعل خان پسر راجه چهار طرخان من بعد راجه سالبا، پسر راجه لعل خان از آن پس راجه عماد  
پسر راجه سالبا، پسر راجه لعل خان گشت از فضل حق سبحانه تعالی راجه اعتماد و رای را  
باو شاه کبر بدرجه سلام رسانید شکر صدکر بکتاب رنجاری العالمین که مایان از ظلمت  
کفر بیرون شد ایم و بنور ایمان آیدیم بعد راجه رستم خان پسر راجه اعتماد و رای مالک شد  
من بعد و راجه رستم خان پسر راجه رستم خان بجای پدر نشست و در آن ایام در شاهیت  
شاه جهان آباد و ملکی تملک کمال افتاد و سونای زرین راجه رستم خان مدعی شمس کمال بود و جی  
ازین باعث همه ملک استیسه و چند سال از مقبضه بدر رفت صرف راجه بنام ماند و بعد از آن  
پسر خان جو پسر خود و راجه رستم خان که مرد مجاهد و با صولت بود قدر زیاد رستم خان گرفت از آن پس  
از رستم خان پسر خود و پسر خان هم نامی با دولت و زر گشت من بعد پاهو که رستم خان پسر رستم خان

مردن حاج و تبر صاحب اراده کرده و مکان چهاری بقبضه خود کرده و تنها گردونندگان  
پسر تنها که روشن علیخان میربزرگوار این جانب بسکنی ما بود که تنها که روشن علیخان و سرکش  
بر درجه شهادت رسیده ازین جهان فانی بعالم جاودانی حلت نمود و ازین انامستی تنها که زنا بهر علیخان و خود  
حقیقی تنها که روشن علیخان حوم که در شجاعت بی مثل بود مالک شده و سیاحت برادر شد و از  
درست نموده چونکه والد تمنا کرد و ندیخان بمهر ملوخت رسید تنها که زنا بهر علیخان و تنها که  
و غیره داده علیخده از خود کرده و در وجه چند سال والد تمنا که زنا بهر علیخان و تنها که  
ندیخان برادر زاده حقیقی خود حواله کرده داد و خود از مکان چهار بهر نی ساخته بجان کومنه  
رسیده قلعه تیار کرانده و جابجی و باطن مقرر نمود و سیاحت خسته حق سبحانه و تعالی والد تمنا که زنا بهر  
مونس خسته بود و خسته شد و شجاعت و استقامت و در بناسخت نام حاتم از بازمانده و در بناسخت  
در بناسخت خود مثل خسته خدای بی طمع بود چونکه فضل حق جل و علا بر او شان و ملحد او و بر  
ترقی کار بار از ان ظهور رسید چنانچه قدر حاجی که نوشته بشود از ان معلوم خواهند بود و بر

حال نواب نندیخان بهادر از سمبست<sup>۱۸</sup> اینست که والدین چاکر اسمعیل نواب  
دو ندیخان بهادر رئیس مکان خاص کومنه برگشته تیم پور و شصت چهار مواضع دیگر که بهادر  
معه شهادت چهار دیها و تعلقه بر ولی موچیل قربات در سمبست<sup>۱۹</sup> الیکن از دست صد و شصت در  
در قبضه نواب مروج بود و من شهادت حقیقی یکی برادر کلان مستی نواب مست خان بهادر  
در سمبست مرقوم بهر چهار دسک و در شجاعت و شجاعت بی حدیل دوم این شصت و شصت  
بهر دوازده ساجد ملوخت رسیده بود سوم برادر خود در شهر علیخان سمبست سال کی شصت و



و مکان کوه در میان گنگ جمن چنانچه دریای گنگ بفاصله ده کوه و دریای جمن  
بفاصله سیست پنج کوه و ستر کول بفاصله دوازده کوه بود حال ملک حرامی

ساختن حریشل بیرون از آقایی و دو بلون و بست انگریزان ملک

دهلی در آن زمان حریشل بیرون صاحب طرف محاربه دولت او سینه به بیج طرف  
قریب چهار پنج کنبه و پانزده هزار سوار مالک ملک و دو کول استقامت شد چنانچه  
حریشل منور از آقایی و ملک حرامی نموده از انگریزان سازش شکو کنبه و توخت جنگی غیره طرف  
دهلی فرستاده و خود مع فوج سواران میزد و کول میزد و از سازش ملک حرامی کسی اطلاع نمود  
و قلعه علی گده که از کول بفاصله یک نیم کوه است حریشل بیرون صاحب را بقلعه مذکور فرستاده و در آن  
قلعه قریب پنج شش هزار سپاه جنگی و توپخانه بسیار سامان باروت و گوله و غله و غیره است و  
و نوس چهار ده و یک روسته فقه موجود بود و قلعه مذکور را ثانی و چند قس از هر چهار طرف  
با آلت آبی و موحه گفته حریشل ملک حرام یک سپاه کماندار خود و الدمدین قلعه فرستاده  
چنانچه در ماه کانات سمت مذکور یکا یک حریشل ملک صاحب در که افسر کمان سپه سالار فوج انگریز  
بود بوقت سقوط آفتاب فوج جنگی بر کول طرف قلعه علی گده رسید آن زمان سروان صاحب  
نکیرام فوج سواران مقابل سوار فوج هلی سواران همراه کسان فلوری حساب پیشتر بری  
فرستاده و خود مع دو صد سواران جنگی بودی و هزار خاوه بطرف هتر روانه شده و با قوی  
و دیگر فوج سواران از این مراکشی نیستند و می که خزر از حریشل ملک حرام فوج سواران سواران  
همچرا سواران و هزار خاوه و حریشل ملک صاحب در مع فوج انگریز بی موضع بمولد فرستاده

بعد عرصه هفت هشت روز چاکای بوقت چهار گری شب باقی مانده فغان بر او علی انداخته  
تا یک پاس فرود آمد قلعه مذکور را گرفت و هزاران پاسبانی قلعه قتل رسیدند چنانچه تنگه یکصد  
مردمان کشته شده و والد مریست آدم سپاهیان شاه رزده مانده بکوه فرسیده و قیام همه پاسبانان  
قتل فرمایند آخرین حرنیل یک صاحب بچه و لاک تلک که دیدند و بر مقام کوهی الدم از  
حرنیل یک صاحب حلقه قات ساخته و بر روی آمد و خود طلب سواران بخود چنانچه یکصد سوار معتقد  
اطلب بخدایت حرنیل یک صاحب شهادت و حرنیل صاحب صوفی بسیار را نشانی شد و والد مریست  
شده بخوشی تمام بکوه داخل گردیدند در آن بام سبیل علی گرد می نهاد و تلک پاکشته سستی  
ناهر علی خان عموی الدم بود و والد مریست صاحب چند فقیض کمال میشدند و خلاصه فقیض نوشته شد  
که روشن علی خان حیات و والد مریست و ناهر علی خان بسیار در حق بود و قوی و الدم هم بکوه هفت و غیره  
بود روشن علی خان صاحب یک تنگ راه شهادت رسیدند و ناهر علی خان صاحب مالک شتند و گریه نیم بود  
و اتروکی بسیار و غیره و ناهر علی خان بودند چونکه و الدم بحد باوخت رسیدند و ناهر علی خان صاحب  
کوه و غیره چند تنگاری خراجات داد و آن زمان الدم بکوه رسید و قلعه یا خشت و قیام نمود و بعد از آن  
نیرون حیات از طرف محارجه دولت می رسیدند به مالک تلک شده و کوه رسیدند و ناهر علی خان  
و از بر و صاحب نامو فقت گشته فوج کهنه و سواران بر و نصاب بر قلعه میزد و اول مکان دوش  
ناهر علی خان بود و فرستاده مالک تلک جنگ قلعه مذکور شد و آخرش ناهر علی خان قلعه مذکور را گذاشته و در مکان  
آنکه فی کمالی عمل داردی لغات کهنه بود و قیام کردند و بعضی بر و نصاب گریه می نمودند که حق و الدم بود و الدم  
ازین باعث ناهر علی خان میخواستند هر طور که بود و اولادین سنده و از مذکور و غیره خارج حیات مکان

مذکور بقضیه خود آرند و برگنه بها سو که از کمونه قریب سه کوه است و تحت یک کوه بود  
و نزد یک موصوفه حج جنگی قریب است بلالین و انضام سواران و دینخانه خیریل یک  
برگنه مذکور را بوالدم داد و والدم بر قلعه بها سو جمعیت فتح در سه محاصره و جنگ نمود و قلعه  
مذکور را از مردمان یکم شمر گرفته تهنه خود قایم ساخته بعد صد یکد و ماه یکم شمر و از جریل یک  
سازش نمود و بالی دار صاحبان عالیشان طور خسته لهذا برگنه بها سو بدینور سابق جریل  
صاحب یکم شمر و کشیده خط برائی گذاشت برگنه مذکور اسمی والدم نوشته فرستادند  
چنانچه والدم به موجب یکم جریل صاحب دمان و در اقلعه بها سو بلید گرفته بدست  
ملازمان یکم شمر و کنانیده ازین باعث از یکم شمر و والدم تقیض کمال میان آید و با هر یک  
از قلعه دار بها سو درستی نموده گرفت و برگنه شکار بور که در تحت والدم بود در آن برگنه  
بها کرانند سنگ و برادر زاده اسمی کشور سنگه میس حایذ و که بود و از ابا و اجداد شیخ و  
و مردانه بودند و با هر یک خان انند سنگه و کشور سنگه مذکورین اور غلامید که ایشان مکان شکار  
را جنگ نموده بدل جمعی تمام بکنند و امداد و دینخان را بر مکان شکار بورین قلعه دار یکم شمر  
آدن نخواهم داد و افساد انند سنگه و کشور سنگه بر قلعه شکار بور انند سنگه و کشور  
صلح و تجویر گرفتن مکان شکار بور بدین وجه نمودند که خود بریان شکار بور مقدم شدند  
و بها کرد و با جمعیت بنسراج و غیره قوم را جویان بده گوهر هزار با مردمان سیاهی که در برگنه  
بها سو بودند از آنها وجود و بریان مذکور صلاح یک جتی نموده و تیز از دیگر ریسان آنضلع  
در سه کرده گرفتند و قریب یک هزار آدم قدیم و جدید نو کشتند و قوم کوچ بران قریب

و چون سخن از او میسر شد که اگر عقیده دیگر مردمان سپاسی کرد و نوح را فریاد نمود  
 فریاد نه به هزاره و دهان همراه گرفته بوقت شبی مکان خود روانه شد و هنگام طلوع زفتا  
 بر سر کاه پور رسیدند و قصد نمودن مکان جابل نشین و قلب بود و آنوقت فریاد نه و فریاد  
 موقوف بود و در چنین یک سپاسی قلمی ضربی بند و قیام آورده چنانچه یک سائین  
 فلقه بود و آنحال دیده روانه گشته بوقت دوپهر زود رگونی که با سلسله بفت کرد و بود رسید خبر  
 والدین از عقل در رفت نمود که این صراف چنانکه و الله تعالی و غلبه سازش تا هر طایفه  
 خواهد بود و در منصور است اگر بذات خود و بدین کار خیران چند و گفته الله با خواهر رفت از عقل  
 بنسبت مکان گونه را برادر خواهر خستاده آفرید و بعد پیاده با کعبه شریف شایه و سواران  
 همراه و با بقا و آنرا که میسر بود از ترک پوره همه جمعیت یکصد پنجاه و بود و او  
 شکار پور ساخته چنانچه بوقت یک کوهی در بانی مانده و آنجا رسیدند و از فاصله با نصب شدند  
 از قلعه و از قریب نمود و چنانچه شدند پسند آن از قریب بی سرو پا شدند و بعد از آنکه  
 و دیگر گواران هزاران مردم فرا رسید و بمواضعات مسکنه خود رفتند و آن جنگ و کشتار  
 صد مردمان جنگی قلعه را گذاشته و شهر شکار پور شدند و در قریب شکار پور شدند و آن  
 که در قریب است در آن است و بعد قیام کرده و در آن خستیدند و آنکه مردمان خود را  
 گرفته و آنرا به آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که  
 شکام نمودند و آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که  
 بعد و آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که پیش میروند و آنرا به آنجا که



حمله ساختن ازین باعث حمله پیش زفت مکر مطلوب خان که غلام و ادم بود و بسیار دلاوری  
 از طرف مورچه پیش میزد و قریب دو دوازده آدم همراه گرفته بر کوه و در وازه سرافرتی  
 انداخته آتش داده کواثری در وازه مذکور سوخته خراب بماند و درین بدلت افتاد  
 غوثی و علی پیش زفت مکر حمله سخت کردید ازین باعث مفسدان کور بهر سید قریب  
 پانچار صد مردان مفسد از کور الی آورده ادخ و نمودند که مادر از غده بیرون کن و سید خیا  
 پناه داده بیرون که در فرار شدن از ننگ و کشور نگر از سرای قی کشه تشنگان بجا  
 آند ننگ که از پای فلک و سواری با یکی میگرد و هر اس خورده از سرای کور و بغار نهاد  
 قی که از سرای بیرون شدند مردم مورچه را اطلاع نگردیده مکر از سوتاره او شان کشور نگر  
 برادر زاده هند ننگ که بر پیش قی سوار بود آن بان می ده آید که کشور نگر از  
 بزیاده و سب طغنی دیده رفت که دست سپاهی افغانی الغور مطلوب خان بهر مکر و سر  
 و آند ننگ و نیزه برد و کرده رسیدند و از زبان نارسالی نجات او شان یک و از بند و قی کرد  
 مطلوب خان او از بند و قی آید و آید و دیگر سواران هم عقب رفتند و مردم کلان  
 بهادران و از مکان تکی پور و در قلعه شکار پور رسیدند و چنانچه این خبر افتد خیال مفسدان  
 ساخت مطاوعان سواران و یک خاقانه مقابل کرد ازین سواران اولایک و قی بکونها  
 مکر از قضا الی تا کنان کشور نگر رسید و قی کرد و آید و قی مکر یکصد سواران فرستاد  
 او شان محله را ساخته بند و قی و چنانچه قی کرد و مردم طرف مقابل از ضربت بند و قی  
 جان از قالی غرضی را کرده و خود آند ننگ و قی الی سواران و سواران سواران سواران



[illegible]



شده از صاحب مهر و تخمین از هفت و الهم برای تسامدی صاحب موصوفت  
 که از کوفه با صله میفاد کرده بود رفته مقام خود حساب بکنگر همان شهر قیام میداشتند هر چه  
 مزاج حساب بنویسند جیبی کرد و کرباعت انوای که لیل مزاج حسنا و شکرانه تا جابرین  
 و ناخجاسور شده بکوه داخل شدند و در دل خود قیاس ساختند که حالا از رسل حسابان موافقت شده است  
 و نگریزی خواهد آمد لهذا از گزیده نوح چهل مردمان بهانه خود برخاسته گناییده و در کوفه طلعت  
 و از کوفه معیت موجوده سوار شد و برگشته از ول سیده شتاق را می تحصیل دارا را آورده  
 بهانه خود قائم ساخته مستی امر او سنگی را تحصیل و از طرف خود مقرر نموده و در صورتی که  
 تحصیل را سابق گرفته و پس بخود رسیدند و مردمان خبر داده و برگشته و بکوهستان خود  
 ساخته مستی کردمان تحصیل امر مقرر نموده و این بنا حسرت او بود که از صاحبان عالیشان  
 فساد ترا کرده و در محضر ایشان در سواد باطلخان جویم از صاحبان عالیشان انحراف نموده و او  
 مذکور را تا دوستی نموده و از او آموخت که در کوهستان با کوهستان با کوهستان با کوهستان  
 صلح شدن با این عالم و الهم و عجز نامه از طرفین این شهر و در خط  
 الفضل درین عجز بیاصلح موقوف بودی بهادری بهادری خورجه و او مقرر الی خان و  
 و الهم در کوفه و در شاد و چونکه و الهم را بهر وجه بکنگر و از باطلخان انحراف نمود و او مستی از  
 انحراف نمود و بوجهی خود هرگز کرد و مقرر الی خان بعضی برگزیده تیم پور و اضع سستی و دوده باطلخان  
 داده و نصفی برگزیده مذکور سستی و دوده کوه بطرف الهم مقرر شده و تمام بهر ریسان الفضل  
 داده و غرضیکه از باطلخان الهم بکنگر سستی تمام گردید و در سمت اجسوت را و بکنگر طرف سستی

گردیده و قریب یکصد نفر فرج آباد رسیده و غنمش جزیل یک صاحب معرجه فرج آباد فرج آباد  
ساخته و دم ضیافت جزیل موصوف پیش آمد و در امور آن تاباع پیچ فرو کند و جزیل صاحب  
بجای در مقام فرج آباد رسید و غنمش فرج آباد و موصوف معرجه فرج آباد و فرج آباد و غنمش که  
عکس از ای جوالی است بود و در جزیل صاحب هم یک سید بود و با یک سید که در جنگ مریدان  
گردید و جنگ شد و از جزیل که صاحب کمال از وای فرج یافتن و دم فرج یافتن

در میدان فرج یافتن که صاحب بنا و معرجه یک سید بود و از کول بطرف او رفت  
رفت و از نای که مقابل با هر علی خان و کبر علی خان با هفت صد سوار نمودند و کول توپ ایلا خطه کرده و  
شدند و یک سوار از وای فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
ناهر علی خان جو شد و یک سید معرجه که در فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
رسید و فرج یافتن که در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
از وای فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
قصد تمام سوار و معرجه سواران و فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
جنگ گفتک بیان که در فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
معرجه فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
شازده ملک از ضررگی و فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
قلیل است و است که در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن  
باعث فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن و در مقام فرج یافتن

بعد از یک پاس ملین میگوید ضرب قیظ لازم و الدم از عقب سیدنا هر علیخان جوهری  
با هم صلاح خشتانین صلاح مفر کشته که از یاد و دلین خود مقابله جنگ یاد نمود و الدم سناقر  
دوره فوج انگریزی فتنه تجویز کان لای جنگ بود پس آن روز در میان بنای قریب صد پیا در میان  
قوم انخوان که رئیس انضام بود و دیگر زبیلان گن دفوح و شیخ بلای و غیره قریب صد مردان  
پیاده فراهم بودند و ملین نیز قریب صد سبای می نمود چنانچه یکی جمعی پیاده و دیگری  
پانصد نفر سبای می بود همراه گرفته نزدیک دوره فوج انگریزی فاصله سه چهار صد قدم پیا می گشتند  
که چهار طرف آن همواره و دیوار خاکی بطول قدم کسری که بود پیاده باز بر دو طرف و طرف  
فوج انگریزی نشاندند ضرب قیظ که در میان همواره ایستاده کرانده از پیش قیظ همواره مذکور  
بطور جهانی درست گردانیده و پشت قیظ که بر دو طرف فوج انگریزی نمود و خود و الدم  
سواران جنگی کار و دیده و یک ورده قدیمی هم پیا اگر گشته پیا گشته عجب صف جمعی خود  
یکصد قدم انداختند که بروقت کار آمد و جمعیت خود نموده شود و بر درم کلان دست خان بهادر  
بطرف چپ معده و صد سواران بهر علیخان یا اگر صنیان جویم عفت صد سواران دست  
ایستاده و تند فوج انگریزی ازین امر نا کل خبر بود که بعد از بیست و یکم سرفوق قیظ داده و تو  
سرسد گود خشت میان بر و باز نمود و که صاحبان علیشان ازین گستاخی بر هم شده و در  
کوتل گریه بسیار بود که در میان انگریزی می گشتی و در وقت پیا همراه گرفته حمله نمود و یک نفر  
و یک نفر طرف سواران دست که با هر علیخان صاحب بود و یک کسی بطرف چپ که بر درم کلان  
بود قایم ساخته خود معیت گشتی دست قیظ فتنه چونکه حمل سنا و قدم از قیظ انداخته و ازین

و غیره بر اس مخور و در بفرار نهادن این باعث همه مردان صفت پیش فراری شده و فرستاده  
والله و دیگر شکست فاش گردید و چون و مقرر کرده و بخواهیم و می شنایم که حتی بجا نماند از آن  
نخستین و در دوازده ایست پیش قدمی نموده و معتمد صدران جنگی که همراه بودند بجا که نوبت نبوده  
رسیده قایم گشته درین صحنه انگریزی برده و قدم رسیده باز از دندانها علیحده آن که شکست فاش  
گردید بر ملا گفت و در میان بادر زاده من هرگز بر روبرو قرار نخواهد و ضرر گشته شود و در خصوص  
مفره زندگی من هم مانده گشته خواهم گشت این گفته از سپهر و آمد و پیاده گشته تیره و او دم  
یکی در تیره امیر علیخان و در پیوسته سپاه در آن خاک جمل شامل الدم شد مغرضی تا بخاک  
جنگست از اندازه قیاس بیرون مانده و صد جوان از لشکر انگریز بجا آمدند و نیز خود را بر گریخته و  
شدیدتر ازین باعث باقی ماندگان از فوج انگریزی بر رسیده و بفرار آورده و از خوف آنها استمیت  
خود رفتند و در گشت جوار پنهان شدند و نیز گاه نیز دیده بارگشته و در گشت معلوم گشتند و در  
گواران شاهان باره باره نموده و بجا بر زمین چند که تلاش ساخته هرگز سرخ اخبار را تا آخرین  
یک یا شب گذشته معلوم گردید که در گشت از جوار اندوالم خود نموده که از چهار طرف آنها حمله  
آورده و قتل رسانند بکنار علیخان چنین صلاح نموده که مایان پس از صلح هستیم و صاحبان  
الک ملک صفای و حاکم انداز حاکمان الک ملک استیج یافتن امر حال آخرش صلح خواهند  
بریت صلح صاحبان علیخان و این گفت که یک که در و رویت سر کاکشی بهادر میگردانند  
زمان سلیمان که کور از کجا داده شود پس است که حق حل و علایم از این چنین جنگی  
ساخته و با مانده و بر بار و بماند و بدست مگر از عمل و از خود با بیرون کرده و بیدار از غوغا

سکت خورده مذکور مرا حجت نکرد و در وقت صبح فوج مخوفه از گشت رانان که بیرون آمدند  
 با نوبت هر سید فخر و فیکه چریل یک صاحب در شب خون فوج حسوت را و هر که زده و بیهوش  
 موصوف بشنود خورده بمکان یکفته همان آن چهار پلین و قریب چهار هزار سوار جشان کند در حساب  
 متفرقات بر می آید اگر نا هر علیخان صاحب حسین کردن فرستاد و کرخیل کلبه جشان را از فرمان فوج  
 حیرت آور نموده و خود بحسبیل یک صاحب در صبح فوج همراهی و بمکان یکفته مورچه تیار گردانند  
 جنگ مخوف فوج انگریزی با نا هر علیخان قلعہ املانی نامیکیم ماه بعد آن با نا هر علیخان  
 قلعہ مذکور را کدشته رفتن و رسیدن قلعہ کلمونه چنانچه کرخیل کلبه صاحب چهار  
 پلین فرستاد و بحسبیل یک صاحب یک پلین همراهی خود ممکن پنج پلین ضربت یک پی به  
 و تمام اسباب قلعہ شانی و از چهار هزار سوار زیاده همراه گرفته با نا هر علیخان که در قلعہ املانی متفرقا  
 میشدند رسیدند و بحضور نا هر علیخان قریب هشتصد سواران لازم خود همراه اکبر علیخان  
 پسر خود کرده بکلمونه فرستاد و جمعیت پیاده و آواری بکنار ضابطه قلعہ خود نموده بمقابله پیش آمد  
 و کلبه صاحب جنگ سخت قلعہ شکنی نموده لیکن کبھی و پیش رفتن و خزش و قلعہ سیاب حور  
 مانند و از سر صد یک نیم ماه جنگ میان آنده بعد آن نا هر علیخان صاحب وقت مشتب املانی را  
 خالی ساخته خود و جمعیت و صد پیاده و سوار بخیر و عافیت تمام بکلمونه رسیدند و دیگر همراهان  
 پیاده با بر وقت بردن شدن قلعہ آوار گشته بنانه خامی و بالا بالا افتند و الدم چون بیدار  
 نا هر علیخان از دست رفت قلعہ ترک پوره که خوب تیار شده بود و کلبه سیاب را بخام قلعہ از  
 و سر بانیب نا هر علیخان آوده چنانچه خان محدود قلعہ مسطور زرقه بند و دست خود ساخته قیام زده

بعد آن خریطه صاحبان عالیشان بنام والدیم بدین منتهی آورده که نوشته خبر نیل ایک است  
بدین منتهی رسیده که ناهر علیخان صاحب الفوج صاحبان عالیشان بمقابل پیش آمدند و نشان را در دست  
ماندن نهند یا زد و در میان نهادن را حمت کسی چه سازند باید که انصاحب جسته بود باز ناهر علیخان  
را پناه نهند و صورت دیگر فوج انگریزی خود رسیده و انداخته و جواب آن نوشته برستاده که  
ناهر علیخان خود بخود در اینجا رسیده حال او بدین بیان نیست بلکه صاحبان عالیشان با

فرموده تصوف خان موصوف معاف فرمایند فقط جناب مخوف فوج انگریزی بر  
قلعه کمونه ماعصره یکم ماه غرضی الفوج انگریزی قریب است بمیلان و پنج شش هزار سوار  
معه کرنیل لکبر حیات افسر کمان متصل قلعه کمونه و زره خست و در سل صاحب کلکبر مضملم علی گنده که از والد  
عداوت بل میباشند شامل فوج انگریزی گردیده و مستحق مردان علیخان او را زاده حصی والدیم  
که در موضع چهارم ای کونه فاصله دو کرده جانب شرق است قیام میکنند چنانچه برای علم  
انفصاحی خود و القربانی ساخته همراه سل صاحب کلکبر موصوف بوده و در فوج انگریزی قیام سوار و کمان  
اختیار نموده هر یک بمقدور یک و در اخیر سراسیمه میشد فوج انگریزی بر قلعه کمونه تهاجم و تحصیل  
والدیم از پرکانت مثل از وای و دهائی و بروای غیر و بر خاسته در قلعه کمونه رسیدند و در پرکانت شکار و در  
کنور قلعه بود چنانچه در آن قلعه بر ورم کلان نواب مستخان بهادر جمعیت یافت میدوید  
و چنانچه سوار قیام میکنند از این بهادر پرکانت شکار و در ورم والدیم قیام مانده و من همراه والد در قلعه کمونه  
و عزم سیر در سال بود فقط چونکه بدین شجاعت تهوری والدیم از این مستهور بود و در کرنیل کلکبر کمان افسر  
در جنگ سابق منتهی گشته شکست در میدان خورده بود لهذا کرنیل مذکور کایک معرجه قلعه کمونه غلبه پاندا

۲۲  
و فوج سواران هر روز که در قلعه آمدن بخت می یافتند و قریب یکبار پیاده از قلعه برآمده مقابل  
سواران می ایستادند و فوج سواران انگریزی پیاده ای طرح می دادند که در مسکن و حصار خود  
و چهار سواران بطریق معهود و قلعه می رسیدند و قریب یکبار پیاده از قلعه برآمده مقابل می ایستادند  
لیکن مسکن صاحب سواران همراهی دانه زربند و قیامده با دور دور مانده گرد قلعه می ایستادند و پیاده  
همه این طور گرد قلعه گشته مقابل سواران می بودند و در بعضی مسکن صاحب فوج سواران که قلعه نمود  
بطرف میروای می دروانه شد و از زمان پیاده می ایستادند که سواران انگریزی می خواستند قلعه را پیاده  
از پس می شد قلعه می رسید و می گرفتند و پیاده را از پشت نگه می داشتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
نامی مردانه بودند و از شان قلعه می ایستادند و می گفتند که از قلعه با صلبه می ایستادند و می گفتند  
مسکن صاحب را در خود و فوج سواران همراهی پیاده می گور را دیده از نزدیک می ایستادند و می گفتند  
گشته یکبارگی بران پیاده ای می ایستادند و می گفتند که این پیاده را با بقل رسانیده با میوه  
خانه می نامید و در این شجاعت نگه می داشتند و پیاده را همراهی می گفتند و می گفتند که سواران  
پیش می ایستادند و می گفتند که ضربه می زدند و می زدند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
چیت نگه می داشتند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
نیز گویان افتاد و در آن زمان هر سوار هم می ایستادند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
درین حصار پیاده به انداد چیت نگه می داشتند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
تا که هزار از پیاده گان می زدند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده  
نیز و می ایستادند و می گفتند که در شجاعت بی مل بود و دیگر شش پیاده



اجبت نکه و غیره هم قبله رسیدند و هر مناسبت را خلعت و دو ساله و شش و غیره والدیم بخواند  
یکان طبعیت من سبب شجاعت جوینده کار زبان جیت نگار اهورا که چو گوید خوش نام از هرمان  
گفتم که اگر وقت صبح سواران انگریزی بطریق معهود گردیده خواهند آمد اینجا من تنها سوار  
میتوانم بایم که رسم را در قریب شکاید و سفید یار احست رونمایه شش و نعلی من تنها سوار این  
پس با نموده تا بذرهای شان خواهم رسانید و درین فکر و اندیشه آفتاب و گشت همیشه نارسیک  
چنانچه از هم ایسان من کسی شخص بخندست والدیم فتنه از نمکی احوال اراده طبعیت من اطلاع داد  
چنانچه والدیم یک کمری شب باقی نمانده در مکان خوابگاه من شریف آورده دیگر مکان نشسته بودند  
بوقت شام حکم داده بودم که بر سوارسی من وقت دو کمری شب باقی نمانده درین بسته نار و آفتاب  
یک کمری شب باقی نمانده خواهم خیال غلبه نمود که ختم بعد یک کمری من وقت صبح بیدار گشتم و  
وزیر فولادی سپیدم که خندسکار من عرض نمود که حضور بعضی قبله و کعبه خجانب شسته اند و شنیدم  
این لفظ مسلح و کمر بسته من قبله و کعبه فتنه آداب تسلیات بجا آوردم فرمود که برای کمر بسته و  
در کشیده عرض ساختم که آن قبله و کعبه من منصف راست گوزمانه اند از راه منصف راست  
راست جواب عرض بنده فرمایند و عرض من این است که احوال رسم و گویو گوز و نزن غیره اهلوان  
فردوسی علیه الرحمه در شاه نامه نوشته که تنها سوار با نزاران سوار مقابل ساخته شکست فاجش داده  
چنانچه سخن فردوسی شاهانه راست است بازاده گوئی نموده والدیم در جواب فرمود که فردوسی  
راست گفته است بعد آن عرض نمودم که اگر آن بنده درین جنگ دلاور و شجاع گویو گوز  
و دیگران نیم در نیش و زنده ماندن خود در مقام بی همتی و نامردی منست و منست مطابق

شاه نامه طبعیت مرانند گاهی نماند ز خورست بدگر از دیگرانم بهتر است و اگر خور  
 جل و ملی این طغیانه خود را موافق گوید و گودرز پدید نموده است تا بموجب پهلوانان و گور جنگ  
 خواهیم کرد و امروز تن تها با هزار سوار مقابلت خواهیم نمود و بفضل حق سبحانه تعالی چنان  
 کار خواهیم ساخت که آن قلعه و کعبه من خوشنود خواهند گشت چنانچه والد هم گشته چهره بیگانه  
 شرح ساخته فرمود که ایشان جنگ طبعه که استسما بسته میشود جنگ آمده میخواهند که در دو  
 که هر می جنگ تمام شود و قنیک ایشان سبب سوار شده برای جنگ بیرون خواهند رفت آنرا  
 دیگر از فرمان را که گوارا خواهد بود که در شش سبب جنگ ایشان ملاحظه خواهند ساخت تا بخدا  
 مردمان قلعه از کعبه و همه بیرون شده و همراه ایشان جنگ خواهند کرد و در صورت عرصه و کهر می  
 تمام خواهند شد چنانچه شنیدن این کلمات طبعیت من گم گشته زره که در کشیده بوم از بدین کرد  
 و گفتم که بنده را میفرمایند که از جنگ رسیده اند و خواهند گشت حق سبحانه تعالی و بجا آخرش  
 قائم خالی خواهد شد و یکی مردمان قلعه را گذاشته خواهند رفت آن زمان که هرگز بیرون  
 نخواهند رفت جنگ بقدر خود نموده و قلعه گشته خواهیم گشت والد هم فرمودند که ایشان از کسی  
 نمیکوید که از قلعه بیرون شوند و بموجب گفته خود باید ساخت آخرش من خاموش گشته شستم  
 و اراده که داشتم از دل خود بردارم بعد ازین برادرم کلان از قلعه کنونی سعه یکصد و نیم  
 سواران سوار شده بقلعه کوبه رسیدند جنگ نمودن برادرم کلان بهادر  
 و ایشان از فوج سواران فوج انگرز می فرستاد یافتن بایان فرستاد  
 و از برادر کلان بهادر صلاح جنگ نمودن کردم برادر مدوح فرمود که بدون حکم قبله و کعبه خود

بجه طور جنگ نموده شود من در محکم گرفتن از قبله و کعبه خود نموده چنانچه از چهار گنبدی شب  
 باقی مانده بر سپاه ازین فوج بشوران کر بسته تیار شدند صبحی بر وقت بیرون شدن آفتاب قریب  
 یک هزار پانصد سواران فوج انگریزی محرز اولی یک ساله را فرستادند بوجوئینان بر آبی نمودن  
 قلعه آمدند آنوقت فی الفور من دیده بخت قبله و کعبه خود رفته بمبیت تمام عرض نمودم که امروز  
 حکم جنگ من فرمانید که عین نوازش خواهد بود چنانچه والدیم برای ضامن می فرستاد من  
 حکم جنگ دادند و از اینجاست بر مکان من که بریج قلعه بود آمده برای تاج جنگ شستند و من  
 رخت شده زرد برادر کلان آمده گفتم که اژن جنگ من آوردم برادر کلان از حدزاده شوند  
 کشته همه بر سپاه سوار شده و بیرون رفتند آن زمان من برادر کلان گفتم که بدون یک حکم شدن  
 جنگ است نخواهد شد یا آن صاحب بطور خود مالک کشته جنگ نمایند یا اختیار من دارند برادر کلان  
 گفت که درین جنگ اختیار ایشانست آنچه حکم نمایند بیل خواهم آورد آن زمان گفتم که آن صاحب است  
 سواران همراهی می پوف چپ بفاصله دو صد قدم از گروه من باشند و فوج بنده بپشت خواهند  
 اگر مقابل فوج انگریزی گردد و آنوقت آن صاحب مع جمیع همایان خود بپشت فوج انگریزی رسیده  
 جنگ سازند اگر غول آن صاحب مقابل خواهند بمن بطور من بپشت فوج انگریزی آمده جمله خواهم  
 در بنصورت از جناب حق سبحانه تعالی امید قوتی که فرماید چنانچه بوجیب دارد از اینجاست  
 روانه نشدم و هم کار بادر کلان بجاد و قریب یک صد و بیست پنج سوار و همراه من سی و پنج سوار  
 روانه بود و چنانچه بفاصله دو گروه از قلعه بطرف شمال مقابل فوج انگریزی از غول برادر کلان  
 بجاد و گردید و فوج سواران انگریزی منی دل خود خیال ساخت که در غول دست بپشت فرستاد

سواران اندک از غول برادر کلان بهادر مقابل ساخته بجارگی همیشه میسر می‌کنند  
حمله بر غول من نموده آیهایی اختیار دو اندین در آن زمان بجهاد ان همراهی و باو از بلند سخا  
دل دمی کسم و سینه بدوق شدند چونکه سواران انگریزی فریب آمدند من سواران استیاده شده بد  
چپانها گرفته برگردان اسپهان خاد و در دست حرب برچی نوزده و شصت گرفته کسب و اعدا  
رست نمود و شستایدن خود جم کرده ماندم که سواران انگریزی و بر سرین هراسان بخت غسان  
گرفته زو بر راه فرار آوردند و من معه سواران همراهی و در میان دشمنان آنیم و برادر کلان نیز  
بست و پنج سوک سپاه را باینجه حمله نموده در میان آنها شدند لیکن اینقدر گرد و غبار شد که هیچ  
نه نفری آمد اینچنین تاریکی شد که هر کس چه دم دیده نمی‌تواند ازین سبب بر زنی نگر و دیگران و ادا  
با هم سپاه و این فتم که یک گشت فلان بر پیش آمد چنانچه در آن گشت ایامان او شان ختم  
که در آن گشت بسبب حواقریب سواران از آنها بر زمین افتادند چونکه از گشت مذکور بیرون  
آمدیم یکبار گرد و غبار پس اند و روشنی ظاهر شد آن زمان من و یکی بهادران همراهی من  
ر سواران انگریزی برچی نوزده و شصت میزدند و ناد و کرو و جفت او شان ساخته بر زنی  
نمودیم که در یک سید سواران از آنها کشته شدند و باز ده نفر گرفتار نمودیم و فریبست اسلحه  
بهادران حنی کرده آوردند و دیگر اسپهان لی همراه او شان میزدند و رفتند و نماندند و او شان  
شکست خورده پاره خود و قتل و میاز آبخان جان و نصرت حق جل شانه فتح حجت که بخان و با  
و دهم سوک پس ان و سواستیا بهادر مع هم امیران شش بخشی تمام بقلعه کوه داخل شدند و در  
مفضل قبی کسی آمدن همراه امیران ایان حنی و کشته کرد و همه صحیح سالم ماندیم و الام سجد و شکر بخا

الهی ادا کرده فقط و برادر هم کلان بنام و صبحی از والد خود رخصت شده معه سواران همراه  
 خود از قلعه کونیه سوار شده قلعه کونیه محل نشاندن را گرد کردن قلعه از آن روز سواران فرج انگریزی وقت  
 در دو چهار در رستمانند و درین عصر دو پلایشن یک به امد و نشان رسیدند و کرنیل کلیم صاحب  
 بشیاعت تمام یک مورچه لطف مال بفاصله دو صد قدم از قلعه مرتب کرد و پاتراده ضربت  
 میداد و در مورچه بد کور آورده برای شکستن قلعه نمودند و در وقت روزگول توپها نیز و نکه از یک طرف دیوار  
 قلعه شکسته شدند درین عصر که روز یک سپاسگویی یکس از باقی مانده از قلعه بیرون آمده و قریب چهار  
 انگریزی بفاصله پنجاه قدم رفته بر زده و حاکم شسته گولی بدوقانی کرده و دیگر مردمان  
 بدون حکم یک یک جوانی و یکسایه که قریب است و پنج و هشتاد شده تفنگانی شروع نمودند چونکه  
 والد هم را ازین امر آگاهی نمود از بی شعوری سپاهیان را که نهایت مزاح بر هم گردیده لیکن نمیتوان کرد  
 که مقابله رو برو میشد اما چار برابر برای امد و نشان یک مردمان ستاده چنانچه قریب پانصد جوان از آن  
 عقب امد نشان بفاصله چهل پنجاه قدم که چوبچه با نخل بودند رفته قایم شدند و ازین سو اصحاب هم مرتب  
 به جاقایم شدند و در بعضی ده دوازده سوار انگریزی نیز بطرف دست راست از موضع خود استوار  
 شدند چنانچه نه جوان از بی شعوری خود مابدون حکم طرف سواران از قلعه بفاصله یک کرو  
 بودند رفتند بعد از آن کرنیل کلیم و سکنده حبیب میرزا و خود و دو دیگر صاحبان عالیشان معه  
 پنج شش هزار سوار سیده دیدند که نه نفر پیاده میدان ستاده اند صاحبان موصوف سواران خود  
 لغت ملاست نموده که از نامردی شان توبت بخار سیده که هست نه جوان پاره از قلعه بفاصله یک کرو  
 بیجاک آمده استاده اند افسران فرج و یکی سواران جوان آن عرض ساختند که افسران

برای اینجاست ماده تازیانی ایان بنید که انبار از سم اسپان تبا نه بود و نوبت بحرب بران  
 نخواهد رسید این طلمات که به سکی نیم شش سواری یکبار سپاه بخیمه محکم نمودند و در آنوقت  
 من برج قلعه ایستاده چشم خود دیدم که سواران انگریزی سپاه دوازده قریب در آن کور  
 و بجاوران کور به شکل ان شجاعت تمام برشته خرد یک سپاده بند و قهاتار دست گرفتند  
 و یک وقت سیم کردند و چون کفج مذکور از مردان بجاور قریب پنج قدم رسیده ایستادند و سیم  
 نیاورده عمان که دی یک است ساخته قریب پنج چهار قدم از چپ ایستاده اند و چون تمام  
 ایشان فتنه که دلاوران کور در میان ایشان دیدن نماندند و دلاوران قلعیوت نماندند و سوار  
 برای دلاوران و پیشانی شدند و سواران انگریزی پشت کیم شش هزار سوار بیاور  
 دریا بند قریب پنج قدم از پیاورده قلعه یاد و گریه می سپاده نماندند که هرگاه گویانند و چون  
 نادرش می ماریدند لیکن اصل از بجای خود تجاوز نکردند و قریب نصف سوار و پانصد سوار  
 شدند و درین وقت فوج سواران کور دوبره تا خود رفتند و جلاده تا صبح سالم  
 قلعه حریفند و مردمانی که قریب نیمه انگریزی افنگ رانی میکردند و وقت شب ایشان را طلبید  
 گرفت و کمر و عاقبت تمام همه با قلعه رسیدند و هر روز تا کمال آن نوار که انگریزی شدند و یک  
 سیکر و نوزده جنگی بکاه و ده روز کشیده پس آن گاه بر حصا و سکنه از حصا فوج جنگی تو  
 در باغ رفتند و سیم تمام ساخته و باغ مذکور از قلعه فاصله یکصد قدم بطرف مشرق و در دوازده فاصله  
 ازین مورچه آمد و رفت قلعه بزرگ توپخانهی دوازده حرکت افاده و جزئی حصا که بر قلعه مذکور  
 بسیار بنده بود و چنانچه با وجود بودن جبهوت او و هرگز معه فوج قریب شصت نفر سوار چهار

کینو بوقت شب حمله ساخته قلعه دیگد اگر ت جسونت را و هو لکر معه فوج از دیگ فرار نموده  
در مکان بهرت پور رفته قیام کرد و در نعل یک حسابا بهادرم و قلعه دیگد دست خود ساخت فوج  
کوچ نموده قریب بهرت پور رسیده و دیو ساخته مورچه بیانید هر روز جنگ بجای و غیره از طرفین میگردیدند  
و همیشگی فضل القدر از طرف الدم بصینه و کالت برای جی ای سوال بخد مت جسونت را و هو لکر معه  
حاضر بود و در ضمن نواب امیر خان بهادر مع فوج سواران قیامی از سواران جسونت را و هو لکر معه و از  
صلاح افتاد که نواب امیر خان مع فوج سواران همراهی نمود و از بهرت پور روانه گشته بمحور دریا حین  
عمور دریا کی گنگ ساخته در تاک نگر از آن سیده قلعه انگیزی نمایند و بتیاری جسونت را و هو لکر معه  
شیخ فضل القدر لازم و الدم را همراه نواب امیر خان نموده از نواب مع صوفی تاک تمام گفته که ایسان لا  
بگونه رفته اید و نموده اید آن عمور دریا کی گنگ باید که در اینجا نواب مع صوفی مع فوج از بهرت پور کوچ  
ساخته محور حین نموده بطرف کموندرای می نذر کرخی فوج انگریزی از قلعه کموندرای  
خبر آمدن نواب امیر خان بهادر و کلبه حسابا و کلبه حسابا که مع فوج انگریزی رفته با  
بر قلعه کموندرای چسباید جنگ میکردند لیکن در هر جنگ اندام حین سجدات شکست میخوردند و از  
باعث عیب جنگ الدم برادرشان کمالی و خبر دادند نواب امیر خان مع فوج از بهرت پور روانه  
بطرف کموندرای چهار گرهی گنگ شسته رسید و بحین خبر رسید که مورچه با بر خاسته نموده  
کلبه حسابا و غیره مع فوج تیاری کوچ نموده روانه جانب علیکده شدند و ازین دو و الدم سجدات شکست  
بدرگاه حق حل و علا اذ کرده و روز دوم از فرار فوج انگریزی نواب امیر خان مع فوج رسیده  
تاک نیم کرده از قلعه کموندرای کالی طرف شمال که مکان سید نو حسابا واقع است دیرینه نموده



والدم و برادر کلان چهار درون میره نواب میرخان سیده ملاقات نداشتند و از اینجا  
نواب میرصوف بقعه شیرین و در دیو چایخانه سمیات قاضی موجب شربت میرواران بخوبی نمود  
شد و الدم از نواب میرصوف چنین صلاح نموده که اگر پنج چهار هزار از میرامیان حق در محال گذشت  
النصاب میرواران گنگ نیند و درین فایده است اگر فوج انگریزی میسجا خواهد داشت  
الیا و الله تعالی تا عرصه چهار ماه مقابل خواهد شد و بیست و پنج فوج انگریزی نصاب است  
کلی خواهد شد از زمان شل جمع تمام بدو است الفتن بطور مستعد و انصاف فوج در تمام خواهد شد  
عمره و چهار ماه انصاف اید و اینجا خواهد شد انشاء الله تعالی و وقت سیدن انجا و فوج انگریز  
که در مقابل خود میباید نموده خواهد شد و اگر فوج انگریزی عفت انصاف است از زمان اینجا  
فرستاده خواهد بود و درین صفت فوج جنگی طاعت خواهد فرام خوا کرد و در عرصه سیده و فوج  
جنگی و درین صفت فوج جنگی طاعت خواهد فرام خوا کرد و در عرصه سیده و فوج  
ساده نموده و درین صفت فوج انگریزی ازین ملک رنموده شود چایخانه نواب میرصوف صلاح  
والدم و برادران میرالدین و برادران میرامیان در اطاعت و ازین زمان که بخواهد چایخانه و کفنه  
لیکن ازین میرامیان نواب میرصوف قبال مانتن که در نصاب است بعد آن خبر شد که شش ساله  
فوج انگریزی میسجا که در نصاب است برای عفت انصاف است از زمان اینجا و ازین وقت  
چایخانه و فوج مذکور در اینجا خواهد رسید ازین خبر نواب میرصوف و برادران میرامیان و فوج  
نموده باز و الدم از نواب میرصوف گفت اگر صلاح سابق منظور شده مضایقه نیست لیکن من میسجا  
و صلاح است که امروز چهار گم میسجا قیامه فوج انگریزی ضرر و در اینجا خواهد رسید و در صورت ضرر

فوج مذکور بطور خفیه نسبت داده شود و من هم مع هر دو و پسران جمعیت خود قریب مذکور است و  
خواهم گشت بروقت رسید فوج انگریزی یک حمله ساخته شمشیر را می خواهم ساخت اگر بایان اکثر  
نه و بالا نایم از زمان انصاحب مع فوج خود فوج انگریزی قتل سازند انشاء الله تعالی اگر انصاحب  
گفته من عمل نمایند فوج انگریزی را نباده کرده بدان بل جمعی تمام عبود و یا گنگ ساخته در من ضلع بند  
قرار واقعی خواهد گردید و اگر انصاحب این صلاح من عمل نخواهند نمود و بدو ان شکایاتی که من خود  
عبود دریای گنگ اند ساخت بر صورت فوج انگریزی محبت انصاحب خواهد بود و یک از هم  
بست خواهد رسید آخرین بهتر نخواهد بود و نایزه انصاحب یک اندا سنج که بهتر اند نمایند و آن  
موصوف از رفقای و صلاح شسته لیکن کسی نمی گوید جنگستان قبایل نمود و آخرین وقت یک  
شب گشت نواب میرخان بجا و مع فوج از مقام که قریب بند بود و کوئی نمود و رفتند و موجب نمود و عالم  
همان شب فوج انگریزی وقت چهار گری می شب ه بر بڑا و فوج نواب میرخان سیده دیدند که همه  
از سابق کوچ کرده رفتند آن خود را بنادیده ساخته صبحی فوج انگریزی عقب نواب معصوف کونج  
کرده رفتند و نیز گلبر صاحب کند صاحب هم کو فوج همراهی خود که از قلعه کمونه جنگستان  
عقب نواب میرخان عبور گنگ نموده روانه گشتن آخرین در ضلع سنهیل مراد آباد و نواب میرخان  
و فوج انگریزی مقابل جنگ گردید لیکن فوج همراهی نواب معصوف تن دی ساخته فراری شدند با یک  
فوج متفرق گشته از نواب میرخان علین شدند اکثری که قوم افغانان باشند ان ضلع بودند و بنادیده  
خود رفتند و دیگر امده و غیره همراه نواب شهاب مستخان هم شده بدیگر طرف روانه گردیدند و بهر  
نزد جسونت را و هم موکر رفته شامل شدند و نواب میرخان قریب صد شخصه سوار و آواره شدند

رسید و الدم نواب موصوف را دور و روز ششم مردمان لقب راه همراه داده عبور دریا می  
کنانید که نواب موصوف بهرت پور رسیده و جنرل ایک صاحب بهادر از مکان بهرت پور جنگ  
نموده و عرصه جنگ قریب یک ماه دو روز و در کشید آخرش اجماع بخت سنگه والی بهرت پور شکست  
نهایت تنگ آمد وکیل خود بخیرت جنرل ایک صاحب در فرستاده حاجت نموده جنرل ایک  
صاحب بهادر بنگاه برامیری خود نموده قصور حاکم کرده و مکانی یک گرفته بود و در آنجا موصوف بخشنده  
عبدالاسم نوشته صلح کرد و جنرل صاحب موصوف بعد صلح از بهرت پور مدتی بکلی فرج همراه خود کوچه  
کرده رفتند فقط و محارجه جنونست را و لو لکر حیا در مدتی فرج همراه خود از بهرت پور طرف گوالیار گوم  
فقد مقابله ماندن فرج انگریزی تا عرضت ماه بعد صلح شدن این صاحبان

درین عرصه رسل صاحب سکندر صاحب خود مدتی فرج بر کان چنابهری رسید و در دستا و تان  
هشت ماه از والد مقصد قضایا انواع بمیان مانده بعد آن که جنرل یکی حسین صاحب بار مفرج  
پلاطین با و غیره شامل صل صاحب شده بر چنابهری رسیده و مدتی بکلی فرج خود را مدتی از  
والدم در صل صاحب کلکتر از سابق بخوبی چه معلوم شد لهذا که جنرل حسین صاحب یکی  
برای ریاحال الدم و رسل صاحب کلکتر که تقیض شد فرستاده است که قصور کدام کس است اگر  
کلکتر موصوف از روی مثل ناخواهد شد کلکتر کور را سر داده خواهد شد و اگر قصور طلبا یا ثبات  
جنگ نموده و با سراسر ساینده خواهد شد چنانچه بعد در ریاحال الدم مختار کار خود را برای شش از  
موصوف فرستاد لیکن والد را در سر شده این انگریزی بالکل اطلاع نبود و این با از هموان خود صلح  
نموده که بر دوان سکینه لعل نهش . فایا بر سراسر صل صاحب شش نموده شود و نیز جنرل



و تا صبح صادق حمله ماند از طرفین جنگ شد و گردید از خیمش از فضل الهی حمله پیش رفت  
 و قریب و قصد مردان ملکه های پلین انگریزی کشید و زخمی گشته و فوج انگریزی پس نشاند  
 قریب کرده از قلعه مذکور آمد و دیر و ستا و سپهر و بنجاه و فوج غسیه از مکان چپا هرچی بخیر نمود  
 همان روز شال فوج سابقه شده یزد نمود و مزاج والد هم نهایت شکی بود از قریب نیل موصول که از  
 نا اعلیایان نموده بود طبیعت هر سبم گردید حتی که از کر نیل پیش رفتن کمال بنیه و سید اقا  
 تا جو حیل روز جنگ شدید مانند لیکن از جنگ شدید انگریزی هم نشد مگر غله و غیره که باطل بود  
 نمانده لهذا نا اعلیایان صاحبی را خالی ساخته بشیعت و میر و انگلی تمام برادر و دروازه قلعه زدند  
 بر مورچه انگریزی حمله نموده شکست داده روانه شدند و کر نیل جی حسین صاحبی است ایستاد  
 در آن زمان کوسم برسات کمال بود و آب سرد کالی بخشش و خروش میرفت و قلعه ترک بود و قلعه  
 می مذکور هم حایل بود ازین باعث و الد هم داشتند که اولاً از قلعه گنور جی جنگ می آمدند  
 خود بدولت و من در قلعه گنور جی قیام ساخته انتظام قلعه و ازین جی حسن نموده بودند  
 رسید فوج انگریزی می کشند فصل پس بجای تها که شال جان بود در آن بان مبارجه جنون از کمر  
 از طرف لویه کوچ نموده بطرف ملک می آمدند ازاده و فن طرف لاهور ساخته بود و کجا که یک  
 رجبی صبح فوج انگریزی از قلعه ترک بود و کوچ نموده بکول رسید و دیر و ستا و خراطه و ناک  
 تمام باین مکتب می آمدند که در خیمه ها و در می تن گنور کلاان یعنی بیست و پنج  
 بر روی کپری بکول رسید که روبرو می دازد و در آنجا کله صفائی گنایند و هم و شاد پر کثات جنوب  
 مرصه و انصاح کردند و شون و خا و الد هم اقامه ساخته لک و به ادرم کلاان در خدمت الد

ساخت که جواب عیوب نوشتن مناسبیت را حکم فرماید که از کونیه سوار شده بفارسه شتر  
کرد و ز قمره پس بخدست عالی غلام آمد از زمان نوشته بایفرتا که یکا یک و شکم پنهان نوشت خان  
عاید حال گردید ازین باعث از شش گرفته و پس آمد چنانچه والدین را رخصت فرمودند و مردم کلان  
از کونیه سوار شده بدلاوری تمام رست رست بکول رسیده ویره خست ملاقات بخودی از کر نیل پس حسیج  
چنانچه کر نیل موصوف به وجه خاطر داری و تعظیم و تکریم کمال نموده و اسناد آپر گنه کسوف نوح چهل و شکار  
و کونیه و غیره از کلکتر موصوف نویسانیده و حواله ساخته و بخت تمام فی الفور رخصت شده و مانوقت کر نیل  
موصوف تیار می گنج نموده معذرت برای خود از کول و اندر شد و بخدست کر نیل یک صاحب دیر رسید و  
بر آدم کلان بهادر بخوشی تمام رضامندی صاحبان عالیشان بست آورده بکونیه بخدست الدعا فیضیا  
کرد و ده مانوقت تحصیل از ان بکانات کسوف نوح چهل و غیره روانه ساخته و بخت تمام فی الفور  
ساخته تا عوده سال کجی به قصد و نکر دیده و درین و سال مع الدم بستندی تمام تیار می گنج  
و غیره و کسوف نوح چنانچه درین جنگی تیار نموده و سوار می گنج به هزار سیاه و با چهار صد سوار قوم شرف  
و لاورد شجاع بهم رسانیده و دوازده ضربت پی خور و کلان تیار کرانده و قلعہ کونیه و قلعہ کنوری دیگر  
قلعہ ناقابل و ده گرفت و یک قلعہ در نوح چهل و یک قلعہ بزرگ و ده علاقه کسوف نوح بست و ناکسوف علاقه  
نوح چهل و یک قلعہ و ده علاقه کونیه یک شش قلعہ بخت الدم بودند و خدای از فضل حق سبحانه تعالی گنج  
از قسم مبلغان و تحمل سزار می غره نماند و درین و سال مبلغان معامله دادم و ام بخراجه بکشی انگیز زیاده  
داخل خست دایمی در می یابی سرکار انگیزی منته خود داشته و نیز کسی چه عدل حکمی که بکشی نموده و دیگر همه  
ملازمان آنکه و منه رنجاعت و مردانگی مثل خود و دیگر می در جهان نمیدانستند و الدم و برادر کلان صاحب

در دلاوری شجاعت مثل رستم و سید یار بودند و دم و قطعه خاص کوه شجاعت  
و باغ از قلعه کوه فیاض که فیض بخاقدیم و گرداگرد باغ خندق بعضی هست بگرد و عمیق آن چنان بود  
که اندوه بود و در آن باغ برادر کلاهی بسیار شجاعت پیدا شد و در قلعه کنوری من و دم بدید  
نمودن جیاجان عالیشان و جناس نمودن از قلعه کوه بار و دم بعد  
دو سال یکایک حکم نامه صاجان عالیشان من نمودن و در اندک سید که حکم صادر می نمود  
قلعه های ضلع میان و دم یک ضلع گردیده اند اطلاع داده میشود که ایشان مجبور دیدن حکم  
حاضر گردید همه قلعه های علاقه خود را بنهار کرده و بهند چنانچه والد برادر کلاهی نمود و برادر  
تابعین خود را طلبیده و بنهار صلاح انیم می نمودند و از زبان چنان بر می بود که اگر کسی صلاح جنگ را  
از همه مردان هم انم الناس ملک خاص نیز می شد و از یکشت نماند و منی میگردد ازین باعث  
اما بعد من هم صدر عرض کرد و بد که ما این باغ مرضی هر کار ایم آنچه حکم خواهد شد بجان کاه  
و منج جلال دیگر نمیدانیم پس دم و دم تو طرف ایشان میزند عرض کردیم که اگر آنجا است  
لیکن نمون کلاهی صاجان عالیشان من فرماید تا جا و جای آنچه حکم رسد در جای او بای که  
و توقف نفرمائید و موجب حکم صدر حاضر شده یکی قلعه ما را مستعار کنند و در صورتیکه خیال  
از دل مبارک بدین شویان و باز بدست آمدن مر حال چرا که از جناب شجاعت تعالی قلعه نامه  
قلعه ای غیر موجود و ملازمان دل در دست یکسی چه برای این جنگ بگردان دل  
از کم نه زبان شیرین فراموشان اند اگر درین سال بحسبی در بار می شود و قلعه کنوری که  
منشود و دیگر قلعه ما مستعار شوند آخر باز نوبت جنگ خواهد رسید و در آن وقت خداوند که دل



انجمن است ما ذی‌الدهم جواب داد که خیال حاکم ندول خود و ورغی شود این صلاح درست  
و بدان حال است خود قلمه نامسار نزدین ملک کمال است چنانچه صلاح خاک مقرر شود  
جواب حکم نامسار بدین مضمون نوشته فرستاده که کسی عدول حکمی سبک را کینی بهادر از زمین صادر نشود  
نامسار بدستخط و مهر صاحبان طایفه که بر آن عهدنامه حضرت عیسی و حضرت مریم علیهما السلام  
گواهی نموده است بر سر ملاقات و غیره طلبیدن قلمه نامسار نزدین عهدنامه مذکور نوشته است و حکم  
حاکم طلبیدن قلمه نامسار را منت است در صورتی که سر عهدی است از صاحبان طایفه که  
نیت است به هر یک که فوج اگر نزدی می در کفو و وقت است ساله کینی بهادر و سه لاک جریل و کسر  
بهادر و کسر این مقام کول رسیده و دیده ساخته لاک صاحب حکم نامه دیگر میسار و سه و لاک جریل و کسر  
ست فوج اگر نزدی می در چهارم بگویند خواهد رسید نوشته فرستاده و لاک مختار کاران جمع در امده و حکم نامه  
ثانی میسار جریل موصوف مقام کول فرستاده و خلاصه مضمون آن حکم نامه هم زبان مختار کاران  
والدیم این است : در عهدنامه بر سر ملاقات به طلبیدن قلمه نامسار ازین منت صاحبان طایفه  
موجود است این عهدنامه موصوف کول حاضر نخواهد شد و اگر صاحبان صدر را نگاه عهدنامه میسار  
نمودن قلمه نامسار کوز مزاج است در صورتی که با یار ازین طایفه که دم زنده و حکم نامه سابق مسار نزدین  
این ضلع نوشته بود اولاً آنصدا و در چهارگانه ای علاقه دیگر طایفه این است که با مسار فرمایند این  
برای سار نزدین قلمه نامسار خود حاضر و درین ملک کمال است که اولاً با وجود عهدنامه علاقه  
شوند و اگر این هم منطبق باشد تا لاک دیگر بر سر ملاقاتی کینی بهادر و سه لاک جریل و کسر  
و است با خود قلمه نامسار را خالی نماند و بر این سه لاک عطا نموده حضور زنده ایام گذاری خواهم شد چنانچه بدین

سخت آباداری حاجی ساخته لیکن اصلا پذیرا گشته بعد سه روز در حیرت کس صاحب بار  
منه فوج قاهره از کول کوچ نموده از قلعه کونه بقاصد و کوه طرف در میان مشرق جنوب رسیده  
در راه ساخت بعد آن حکم نامه بسوی میبادی شده بهر کار حاضر خواهند شد بر قلعه مورچه سپانیده خواهد  
فرستاد و در جواب آن خط بنویسند که نوشته فرستاد که اینجا با وجود عهد نامه صاحبان  
منها بر نماند قلعه با هم منظور ساخته لیکن آن صاحب نگاه بر جاده و چشم فوج قاهره نموده و اینجا  
ناچیز و دلیل نمیده خیال عهد نامه انگیزی حاجی من نمی سازند و سوال اجاب نمیکردند و آن صاحب  
مالک ملک شهنشاه اندو من و ضعیف ناچیز ام لاچار نگاه فضل حق سجانده است موجب است  
قادر قدرت تو داری هر چه خواهی کنی به مرده راجعانی تو بخشی زنده را بجان کنی به لیکن جهان  
عالمشان نمیدانستند که در عصر پیکری همه راقل خواریم شتابند هیچ کی سوال راجع او نمیدانستند  
سپه پهلوانها تیار نموده دست جنگ آبادی غایب بود و از لباس کونه میسختند و رعایا در گشته بودند  
آمدند و فوج انگیزی حذر گوله تو رسید و با ساخته از فضل الهی که ماول و نصف پهلوانها  
مذکور رسید و فوج چهار تنگه با ضرب گوله گشته گشتند چون دست که فوج انگیزی با خواست  
باش که از قلعه بقاصد یکصد م بود و بعد از آن نگار گشته بخیرت و الدم عرض ساختند که ما این  
حکم فرمایند که اولاً احکام با هم ساخت و او شان ادب با هم سخن خواریم داد و الدم همه را دلا  
و تسل داده که در باس برایت جنگ میدان اول و در نمودن صلاح نیست امروز خاموش ماند  
غرضیکه از قلعه یک دم بر بیرون رفتن داده مگر تو بها از قلعه میسختند چون که فضل الهی حال با حاکم  
شد و فوج انگیزی در کمال بود و ازین باعث بفضل الهی یک گوله هم نهالی زنده فوج انگیزی گوله ای

تفت یکشتند لیکن بوداگی خود رست است آمد و دیاس سیده یک جا کلان که بر کنار باطن بطرف قلعه بود  
 مورچه چسبانیده مقرر ساخته قیام نموده و مورچه را تیار ساخته و بوقت شب پیش مورچه را بگذارد و با  
 مردمان فرستاده و در زیر مهوره که اندک دگولی بند و قق خفاقت باشد باطن باشی گستره بزرگترین و در آن  
 قلعہ می رسد قلعه الله با داندست که مورچه تیار کند باندند و فهار آن و از سر یکگز و در آن مورچه کوفته  
 دو صد قدم بیداران ممکن است با فرستاده از قلعه بطرف مغرب تب بجا قدم قلعه مورچه تیار بجا خفتند  
 قلعه الله را از این باجر اطلاع نمکشته و در نیمه رجب جهانی که بیجا کمال تیار کردیم و در ضرب قوتش  
 بلین در آن مورچه قیام نخست و او فوج انگریزی در روز ششم از مورچه چونکه  
 صبح کردید و روز روشن شد یکی مردمان قلعه دیدند که قریب آن بجا قدم مورچه بطریق بنده کوشیده  
 است ازین باجر اولاد و آن تنگ شده نمیست و الدم عرض ساخت که دیروز یا باز احکم جنگ نفرموده ازین  
 قریب مورچه بلند معیوب و پلا آنها موجود شد اگر باین طرح خواهد بود صبحی در میان قلعه فوج انگریزی  
 خواهد رسید حالا حکم فرمایند که میان مورچه فوج خاکی هم سایا بایان شده خواهیم شد یا او شان با کلاه  
 مورچه سیده خواهیم گرفت چونکه بحال یا از اطاعت دیدن نشده تا ندانند چونکه و الدم است که در آن  
 رست نیکویند فرمودند که بوقت دوپه روز حمله کنند و خواهند خاطر جمع دارند چونکه و الدم فوج انگریزی  
 بدون دست حکم حمله نمودن خواهیم داد و با یکی دلاوران که در شجاعت و مردانگی و همه جوینده اند از قلعه روان  
 بر مورچه حمله خواهند ساخت و انیک که در آن را اسم بکا فذ نویسانیده و بوقت نوشتن اسم هر یکی از دلاوران  
 می گفتند و می گشتند که نام میان فوج کا فذ نمایند آخرین نام یکصد بجاد است و لیکن مقصد مردانه که  
 معنی برچی کوشیده و بر قلعه میروند و دلاورین مقصد دلاوران که هم بدو قوت و خود را اراده بجا خواهند

و دالتم بدین طریقی چون نمود که بر حلقه این دو صد دلاوران شش هزار نفر که بر سر و دست و پا و دالان کورچا  
کینی پلاژن بودند و دالانها شکله کسیدند و پس و نیز و تکیه دلاوران کور شش هزار نفر که بر سر و دست و پا و دالان  
انگیزی ستید و خوانند گرفت بعد از آن عقب کینی نام کور در مورچه رسیده تا دم خاتم گشت و مورچه کور  
که شبها شب صاحبان قلیت این تاج را زده گرفته بود و کور سلاست که بجز راه آید و با ککل کند و زده شده  
عقب مورچه که میدان میخ مورچه داله با دلاوران او چهار ضربت فیه پاز و چند صد و فیه دالان  
نشانیده که اگر مورچه داله با کور زدن را برای امداد مورچه کور فیه دالان کور می پاز و ضربت مورچه کور  
توی که پلهای ستون مورچه فیه دالان کور می ستید که در دالان و در وقت مورچه ست و دالان و دالان و دالان  
دو پیر و در دالان کور یک کورچه ای نیل که از فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
بود و دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
پلاژن انگیزی تاج با کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
بود و دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
انگیزی تاج با کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
یا و در دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
آن فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
و از عقب چهار کینی تاج کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور  
برای کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور فیه دالان کور

ماند و در نخستین همه فوج انگریزی از دیره های خود آمده بر مورچه بنگور زور دادند لیکن نیست  
 توپ ها و گویا های هندو که از قلعه می رشتند فوج انگریزی تا مورچه رسیدن نشنیدند و فریاد  
 جنگ شنیدند از طرفین آمده آخرش از حکم والدیم دلاوران که در مورچه بودند از انجا و از شد بخیر  
 عافیت تمام در قلعه رسیدند و از انجا یک دلاور بکار آمده و یکس زخمی شده در قلعه پنج چهار  
 دلاوران زخمی گشته از ضرب گلوله توپ کویا ها بدوق شدند و از فوج انگریزی صد یا کس زخمی گشته  
 گشتند و بعد از گشته آمدن دلاوران از مورچه فوج انگریزی مورچه رسیده استحکام نمودند و زبانی  
 اگر علی جان سپهر با هر علی جان سپهر بکوش خوشنیده اید که از من می گفتند زوریکه دلاوران قلعه کونه  
 بر مورچه انگریزی حمله نموده بنیده گرفت بودند لیکن انگریزی توپها را مورچه را گذاشته فرار شدند  
 بودند وقت شب من بموجب پنج دست جریل و کس صاحب حاضر شده جریل صاحب گفت که در زبان  
 انگریزی میفرمودند و یک صاحب انگریز مترجم بود سوال جوابی جریل صاحب را در یک روز و پنج صاحب  
 ترجمان این گفت که جریل صاحب میفرماید که برادر شما حاکم این ساخت این سخن پسیده عرض  
 نمودم که آن صاحب چه خود ملاحظه میفرمایند بعد از آن مترجم گفت که جریل صاحب میفرماید که صبح  
 وقت طلوع آفتاب برینجا حاضر شده خواهند دید که یک کس هم از قلعه والد ما زنده نخواهد ریاست ابدان  
 زخمت شده بدیره خود آمده همه شب را میم و درین بین ایندیش بودم که از بالا آسمان شکسته شده  
 بر قلعه خواهد افتاد که یک کس هم زنده خواهد ماند آخرش وقت صبح بر دیره جریل موصوفه حضرت گم تر  
 صاحب بیخالت پیش خود بطلبیده گفته فرستاده که بدیره خود بر دیدم من بیره خود آدم و حال حجاب  
 از پشت احوال معلوم خواهد شد روزی قلعه والد ما مورچه انگریزی وقت دیو بر زور روشن بود

جزیر و کس صاحب و دیگر صاحبان ایشان اینهاست چنانکه این میجو میزند که بر قلعه حمله نمودند  
مردمان اقل ساند بوقت یک که می شب گذشته در این صیلاخ کوشل نمودند مردان علیخان  
که از والدیم صداوت میداشتند طلبید و پرسید که دو غنچان موردی دیگر میزی در روز روشن حمله کرد  
گرفته و صاحبان ایشان اینهاست کال و می اوده لهذا قلعه کوزه حمله نمودند و صاحبان اقل ساند و خوا  
مردان علیخان سدرض نموده اگر حکم شود دست است احوال قلعه والد با بعضی سمانم جزیر حمله نمود  
که دشت مخوید و دست بگویم بدان دان علیخان گفت و غنچان می شجاعت قمر و اکی شل  
رستم و افند یار است نیز قریب یکبار از اقل ساند مردم در قلعه هر یک از آنها مانند شیر سارکن و سوار  
از این قلعه از کتی طرف غنچان هم شده است لهذا بر قلعه حمله پیش می رفتند که هر یک از این قلعه کوزه  
بقا حمله چهار کرده است که می کور لاتی جنگیست و مردان همان گد می کماند اگر بطور شجوانی  
برگد می کور حمله بسیار ساخته مردان که در گد می اند اقل ساند از این قلعه کوزه هر یک از آنها  
چنانچه مردان علیخان بن سخن گفته رخصت شده و بدیده خود رفت بعد از آن یکی صاحبان علیخان  
نزد علیخان این پسند ساخته همون هر کاره با کتیر را بگیم هر کس استاد و با غنچان شب کاره با حال  
خوب چشم خود دیده و پس آمده بخند جزیر و کس صاحب عرض نمود که گد می کور لاتی جنگی  
و خدق هم ندارد بعد از آن جزیر ضایک علیان که تا شش دوان میقتد تیار ساخته بودند که در حمله  
بر دوان فوج انگریزی بقلعه انونه و فتح یاب شدن و از آنان والدیم بفرج مذکور  
و مال گد می انونه نیست که در ایام سابق گد می انونه را مسمی میر علیان تیار ساخته بود بعد از آن میهد  
بیرون صاحب گد می کور سوار شده و کس را بگشته از غنچه دو ماه والدیم گد می مذکور را مرست نمایند

شیخ میگوید که ملازم قدیمی و مردمان بود معده و صد سپاهی و یک ضرب توپ هستی که کوله نورانی  
نیم آنرا چینه تمخورد و معینه نموده غرض داشتن مردمان این بود که گدایی می کوراز می نمودند و صله  
چهار کرده است از کورانی صله بخورده دارد هر کسی دم از قلعه گنوری بقبله گنوه بقبله گنوری رفت  
در گدایی الوه شده میرفت لهذا برای آمدن رفت مردمان خود مرمت گدایی نموده و شش و پنج  
سعد و صد سپاهیان اینجا مستعین ساخت مگر گدایی که لائق جنگ انگریزی بود خندق بالکل  
از انداختن جایگاه کرد و دیوار راه آمدند مردمان و مکرش در وانه یک تپه کماند و مردمان  
از آنجا که جنگی نهاده و گردین مذکور خندق عمیق درست کرده بودند و قی که بلین انگریزی فرستاده کرده  
از گدایی الوه رسید هر کاره کار نام و الدم فوج انگریزی دید پیش قدمی نموده و گدایی الوه شش و پنج  
از اطلاع داده که فوج انگریزی ششامی آید از استماع این سخن یکی مردمان گدایی مسطور که بسته تیارند  
باستاد و چون که بلین انگریزی از گدایی که در فاصله چهار صد قدم رسید مردمان قلعه آواز دادند که ایشان  
تفستند که یک تنگه آواز بلند گفت که فوج انگریزی است که بر پیشانی شما آمده و در ایشان تیار  
گدایی که در این مردمان آنجا کمال گردید همه گوله اندازان بر توپ آتش دوه سر نموده اند گشته  
دیوار گدایی که راه جای بود بیرون شدند و مکر سپاهیان را می شدند درین عرصه فوج انگریزی  
در وانه دیده رسید بهری توپ بر بهانگ نهاده آتش داد که بهانگ کور از ضرب گدایی توپ گشته  
از رفتن دور گشته پس آن صاحبان ایشان بر توپ مذکور در آتی انداخته اند و درین راه فرزند  
خواهستان که بر در وانه قلعه مهر می توپ نهاده آتش دوه در وانه را شکسته اند و درین می رسانند  
سخن میگوید و چون دید که اکثری مردمان نامردی اختیار نمودند و از قلعه بیرون شدند و صدا داشت که جلد فوج

اندرون گدایی آمده همه را خواهند گشت و نگاه بنگاه ناموس حرم و نمودار و رواج و  
 شده مردن خود گوارا ساخته قریب مردان جنگی از تفصیل گدایی نیز رانده بر دروازه  
 دست زنجیر برای دین کوی بازده باوازمند گفت که ای لاوران قلعه دروازه را بجای آور  
 فوج انگریزی انباشد چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود ازین کار بیرون نکند  
 افسان فوج انگریزی مانده گردید و در دل پنداشتند که توانایان گرفته بگدایی  
 تو که بر دروازه گدایی سائیده بود و پس گردانیده بیرون کردند بیرون  
 را نمی نمودند چون خمیده دست که فوج انگریزی پس خورده پشت داده  
 بیرون شدند بعد از ششم میوه مردان بهای خود بالا می برد گدایی آمده بیرون می  
 و پس کسی در دل مردان گدایی سائیده بود باکل رفت و دلا گشتند و دو حصار از دلا و  
 خود رفته جیره ها و گولهای دند قاشش کپری فاصله ده قدم از طرفین گولهای سائیده  
 می آمدند و از بلطن انگریزی بعضی تلف گشت باقیانده با یکجاس شده و فرستاده  
 جفاقی و چهل و پنج تنگه افتاده اند و فوج مذکور تها شده باقیانده با بدیه خود باز  
 فوج انگریزی پس کمال گردیده تا بجای که بوقت چهار کپری شب باقیانده مستی از  
 سوار شده از قلعه بیرون رفته فاصله دو کوه کشیده پیاده مانده و انتظار کسی  
 که اگر کسی صاحب انگریز را بیند گشته نموده بریده و قلعه پرور زمین یکصد سوار انگریز  
 اندر آید و تنگه مذکور بجز دیدن اوان انگریزی است باده را شخمه نیز سواران انگریزی  
 مذکور تاب نیاورده پشت داده و تهاشمه سپید و دوازده هزارش گرفتار آید



نزدیک سیده حریه برچی بریک سوار زده که فی الفور ترسیده بر زمین افتاد و زدنک و در  
 اسب ناده خود نزدیک اسب خالی ساخته اسب ناده خود را بطرف قلعه دو اندیده اسب نکره  
 اسب ناده گرفته تعقیب ویده آخرش اسب نکره عقب شده و قلعه رسیده که دیگر مردمان اسب نکره  
 گرفته بخدمت پادشاه و در سینه و فوج انگریزی گوله توپهای کلان و گولهای هم پاره  
 شت و وزون اختیار نموده که برج ها و فسیل از ضرب گوله افتاده و گرز بر برج ها و فسیل نکره  
 که در زبان هندی بینی میگویند قیام مان سولی بینی قلعش بر باد شده و دیوار بینی نکره  
 بلند می کنیم در عشت پیش بینی خندق عمیق بود و گوله با هم خورد و کلان بینی خردترین  
 بوزن است اما نخه و کلان بوزن می کنیم من ملک سوامی آمد بود و گوله بم اولابالا قلع رسیده  
 بریزی افتاد و بر کسی نمی افتاد کشته شد ملک گشت او خاک می گشت و بعد افتاد و زین شکسته  
 پاره پاره شد که صد ها گوله شده به طرف نکره دو هر را که اصل می رسید فاش گوله بم و زدنک  
 دلاوران قلعه با وجود چنین بلا طعن از آسمان بر سر باریدن این گیسو موبدل خود راه نداده چرا که  
 اویس است که ملک لهاست اگر خواهد بزدل را مردانگی شیر عطا فرماید و شیر را بزدلی بخشد پس  
 با وجود عطای شیر دلی طرفه ماجرای فکر برای استقلال ظهور آورده آن نیست که کنگار  
 از جمله غبار تاریک آمده می افتاد و آید ثابت افتاده و شکسته نکره دید پس مردمان قلعه از غبار  
 آورده هرگاه شکستند در میان بار و دوش یکدیگر چه کلان نکره به طرف دیده دیدند چنان  
 حافظ حقیقی یقین کمال آورده همه ما گفتند که چون است مورچه با بود از میان غبار زده بر آمد پس  
 اگر زندگی نامردمان از طرف اوست ازین غبار با هیچ خطر نیست بلکه حق سبحانه تعالی برای همه ما

بسیار اینچنین طرفه با هر که از اندرون غبار مورچه چنده معاینه کنند همه مگر حق سبحانه و تعالی  
بجا آورند و احوال مورچه های آنکر نیزی است که یک مورچه از بلخ بطرف مشرق به موضع  
فواصله چهارصد پانصد قدم بود و از آنجا توپها میزند و در اندرون بلخ برادر مملکان در  
دو پلین نجاران حیاتی و دیگری توپها در قیام است در آن بر دو پلین سپاه اندون  
هشت صد نهصد و سوازی این سربازان شرافان فغان همراه برادر مملکان در بودند  
یک مورچه بر خانه پسین چاه طرف جنوب از قلعه و مورچه دو طرف مغرب قلعه بود و در نو  
کندها از قلعه در میان مشرق و جنوب بره فوج سواران حجت با که سپاه سکا کنی هم از  
در میان مغرب شمال نموند و جگانه هفت هشت روز شده باز رسیدن آنجا از قلعه

گنوری قلعه گنونه بر روز روشن باز از اینجا قلعه گنوری رسیدن و رفتن فوج

آنکر نیزی قلعه گنوری اینجا است که در هشت و دو سوار از قلعه گنوری سوار شده و توت چهار  
چهار نفری در برآمد قریب بره سواران فوج آنکر نیزی رسیدند سواران بطور کار که قریب چاه  
سوار که بر سر راه ایستاده بودند آنجا آمدند و درون جنگا که گریز کردند و از فضل الهی آنجا  
معه سواران همراهی دو قلعه داخل شدند مگر وقت داخل شدن چند گلوله توپها مورچه های آنجا  
چونکه فضل الهی حال بود و همه ما محفوظ ماندیم لیکن بعد داخل گردیدیم سواران گلوله هم از مورچه  
آنکر نیزی قلعه میزدند و اینجا است هم توپها گلولی بد و فها صدا از دست خود و همه روز میزدیم  
و از مردمان سپاه میان خود و جمعی نموده گفتیم که اگر گلوله ما بمورد از گلوله توپها که اندیشه کرد  
فضل الهی ایشان سپاه ایشان بر حفظ و امن و سباحت و آهنگارند و سواران بخوشی تمام میدان

بپند غرضی که سه روز و قلعه کمون ماند و کاهی بر سینه باغ آمده بود و جادین سه روز و روز  
 جنگ میکردم بعد آن بوقت یک پاس شب گذشته از والد م خست شده و ارگشته بقلعه گنور  
 بخیر و عافیت تمام سه سواران و اربابان رسیدیم و آن دو پلکان و یک هزار سوار بر نیل و کس صاحب اینجا  
 بر قلعه گنوری فرستاد که جنگ نموده قلعه گنوری را فتح سازند چنانچه فوج مذکور از انجا ران  
 شده بوقت شش کله گری و زبانی مانده و قریب سه گنوری سیدند و حکم دادیم که توپ قلعه  
 شکرید که ایشان پند اند که در قلعه توپ کلان نیست لهذا بر زد و گول دیره خواهند خست بعد آن  
 دین خواهد شد غرض که بر زد و گول فوج انگریزی می ده با استاده کردند باک کله برای خارگاه  
 و بنیم مردان کشته تران با بوز دیره با بر آتش بمواضعات قریب رفتند و اینجا بن احوال  
 بحشم خود معاینه نمودم چون که دو کله گری و زبانی مانده بود پنج ضربت پ کلان دیره با سر کردم و بهار  
 توپ نامورم که ضربت که با بر دیره با سیکر و یازین باعث هم فوج سوار و پیاده دیره با را گذارند  
 رو بفرار بخاند درین سه صد آفتاب غروب گشته و شب یک گشت بعد آن فوج انگریزی بدو آتش  
 اسباب خمیه با بار کرده بردند و فاصله دویم کرده شد دیره ساخت و بعد آن هر روزه سواران  
 قریب صده می آمدند و سواران پیاده با از قلعه بر آمدن متقابل میکردم و جنگ توپ بند و توپ  
 میشد و وضع کریره از قلعه فاصله با بضد قدم و نیز گله می کوچک دور آن کله می قریب صد  
 صد تنگه با بطریق موزع مقرر نموده قیام و زریده بعد عصره پانزده روز وجود هر قفا  
 گویان کارور که بذات بودند بنیابت جبا افسر کان فوج که بقلعه گنوری آمده دیره نموده بود بطور  
 آمده عرض نمود که اگر صاحبان عالیشان مو صلاح بایان فرمایند تا در کور قلعه گنور خالی خواهند

بندوبست انگریزی میشود صاحبان سرخان سخاوت مخبران مذکور صفا فرمود بعد از آن  
 مذکورین بر پیش کرد مذکورین سخاوت مالک قلعه است بمر چهارده ساله خواهد بود و شجاع  
 و صبیح پیرس در قریح آمدند بعد از آن مناسب بناید که از قلعه طرف در میان مغرب شمال  
 نفاصله در کرده که جنگ در میان رخ یک در چهار طایفه سیه نهایت است وقت است اینجا باشد  
 سوار از فرج انگریزی وقت بهمان باشد و بوقت صبح دو چهار سوار لازم سرکار وقت آمده اند  
 چونکه نگاه قلعه و الدار آن دو چهار سوار خواهد افتاد یقین کلی است که خود سرخان سید باقی  
 از وقت سواران قلعه سوار گشته برای کشتن و گرفتن آن دو چهار سوار بیرون خواهد آمد ترسان آن دو  
 سواران انگریزی مناسب که فرار شده بطرف فرج سواران که در اینجا بهمان شدند و در صورت  
 ضرورت شرف خان عقیق بنحاشده بفرج سواران پنج سید پس فرج انگریزی سرخان گرفتار  
 یا گشته خواهند شد بعد از آن قلعه با هر سرخ رده قلعه را گذارند فراری خواهند شد صاحبان  
 این جراح در اینجا بوقت شب بفرج سواران تیار ساخته از دیر بار وانه کرده بجا که مخبران  
 رفته استاده شدند صبحی از طلوع آفتاب شش سوار بفرج سوار شده و در صبح دم از قلعه  
 طرف شمال استاد مردمان قلعه صاحبان صوف دیده باینجا بطلوع داد و وزیر گفتند که  
 حکم نموده است سوار از قلعه بیرون رفت صاحبان بوضوح گرفتار نموده یا سربرده خواهند آمد  
 اینجا بفرج الفور حکم زین بندی است پنج اسپان نموده داد و مکر زین همایشان خود گفتند که درون  
 جمعیت این صاحبان تنها قریب قلعه آمده اند درین وقت حکمت خواهد بود و غرضی که خیالی از سرخ خان  
 اینجا بفرج آنها بدل خود مقرر نموده معیت پنج سوار بیرون از قلعه رفت صاحبان بوضوح

مایان آهسته آهسته بطرف درمیان مغرب شمال و اندکشتند اینجا تا باز از هر اسبان حج  
گفت که این عجیب با جز است ویره با فوج انگریزی از فاصله بقاصله دو نیم کرده بطرف میان  
مشرق جنوب صاحبان صرب پنج سوار اند و بطرف یره خود با تیر و نیزه و بکس بطرف میان  
مغرب شمال پنج تیر و نازین صاف تیر معلوم میشود و در صورت همین صلاح مناسبت  
شما آهسته آهسته عقب من بپایند و من تنها سوار عقب صاحبان عالیشان خیمه رفت اگر فوج  
انگریزی بپنهان شود تا اینجا صاحبان اینجا خواهند رفت من این حواله یافته و ایستادم  
و اگر این طرف فوج نیست موت ایشان را اینجا آورده است بعد از دست من بقاصله باقی نماند  
یافت چه که از دیره های فوج انگریزی بطرف که این صاحبان سیر و فاصله پنج شش  
کرده البته خواهد بود پس بجهت طرز دست با این باقی خواهند یافت این سخن گفته شده و دست  
گرفته است بپای پویه بنموده عقب صاحبان کور در فوج صاحبان معصوم سیر بپای پویه پویه  
نیت تدخیر که در شب هر گاه دل بود اینجا از نظر من جایش ندخیر که من اینجا رسیدم  
دیدم که فوج سواران انگریزی در شب استاده است از من فاصله بست پنج قدم مانده بود سواران  
سیر من اینجا فاصله صد قدم عقب و دزد من جیت زده استاده ماندم و از دست شاه  
بطرف عقب کردم که از اشاره سواران مرا صحرایم بجای دند استاده شد و من دل خود را  
میکردم که اگر با پولیس کردم فوج انگریزی عقب شده و نیت کشتن بجای سواران مرا صحرایم  
خواهد رسانید و فاصله که عرض دو نیم کرده است رسیدن کل سواران من حرف باقی نماند و من  
و پیش قدم خواهد رفت و اینجا هم استاده ماندم و حال چنانچه نیت نمودن ل من کون را نیت

و فوج انگیزی که پیش من بود از انجا دست است ایستاده است روان شدند که بفاصله چند  
 از فوج انگیزی سیدم ایستاده شدم و سواران هم ایستادند و چون فوج سواران انگیزی  
 که فرستادند رفت از انجا بیرون آمدند و به جایی که دست است ایستاده توپ را میزدند و چون که از توپ  
 رسید قریب پانصد لاوران سوار از قلعه برآمده و دیده می آمدند چون که قریب رسیدند فوج سواران انگیزی  
 هر اسبی را که در فوج نهادند حق سبحانه تعالی حاضر از قریب ایشان محفوظ داشته باشند  
 بقاعه رسیدم غرض که بهمین جهت انواع انواع هر روز از من فوج انگیزی میگردید و قلعه را  
 صاحبان ایشان که تا توپ بم شب روز شنبه در آن می آمدند و در چاه اطراف قلعه نزدیک یک  
 چونکه مورچه انگیزی از قلعه بفاصله چهل پنجاه قدم بطرف جنوب رسید صاحبان ایشان از سواران  
 جنگ اطراف قلعه گزیده کنده و در قلعه قریب رسیدند و سواران لازم پیش قدم و در کاف  
 محتاج بودند مستی اودیا جمعند از آنجا که بمرشد سال بود و کار از موه اکثر جنگها دیده و در آن زمان  
 و در سطوفت بود جمعا رند و کورپشیدن می نمودند و خندق قلعه نیز یک طرف مورچه کشیدن که قریب  
 گردان و سنگ انگیزی سواران قلعه و از دانه های سنگ طرف ثانی را در فته  
 سنگ خود بطرف کس طرف ثانی رسانیده رخته کرده و بر وقت خسته نمودن والد الم اطلاع  
 قریب هفت نفر مردانه پله گرفته آمدند و سنگ انگیزی بر دین سواران طرف ثانی احباب  
 مورچه اطلاع رفته نمود و مورچه شدند صاحب مورچه دیگر سپاهیان جنگی از روی سنگ آمدند  
 آخرش از هر دو جانب روانی جنگ قرازم می نمود و غیره کردید چونکه آمد حق سبحانه تعالی حال  
 بجایگان بود طرف ثانی و از دین بر زمین شکست خورده پشت داده از سنگ بیرون رفتند و

و سرنگ انگریزی بندین و خیمه تیار نموده بود که راست میچپ ایستاده خیمه بالای آن  
 تخته های پرکار بطور مستقیم انداخته بودند چنانچه دلاوران مجیداران مردانه با همگین پا و تخته ها  
 بر آورده قلععه آوردند حتی که تا دروازه مورچه تخته ها و چوپا بر آورده بودند که یکپوش هم  
 در گیسو مذکور نمانده چونکه صاحبان عالیشان لک ملک و صاحب فج و خزانه و در شجاعت و مردانگی  
 مثل آنهاد دیگر نمی دو مالک گنگ گنگ بودند و ستان شده بودند و رئیس این ستان که مقدور یک لک  
 فوج می شستند از دو پلاش انگریزی و مقابل جنگ استند و بایانرا مقدور چهار هزار آدم و در جنگ  
 که حق سبحانه تقا فوج انگریزی پس میگرد و صد هار مردان فوج ایگر نیز تلف میشدند الف و در فوج  
 هار ناجا قایم میشد و سرور جنگ تجاوز و حرکت و تقاضا می شد بک صاحبان عالیشان بپادشاه  
 و زور در خطه خطه خیمه چنانچه با وجود سخت سرنگ ایشان هیچ سرنگ گیر نهانوقت تیار ساختن  
 شروع نمودند بیلاران قلععه احوال سرنگ های کور در یافته یک سرنگ از طرف خود تیار ساخته  
 بار و نهاده آتش اندک از صد مده آن سرچ سرنگ است گردیدند و مردانیک در گیسو آنها بودند  
 بریز زمین ماند بعد آن دیگر سرنگ های طرف ثانی بطرف قلععه روان گشته پراشیدند و چون  
 انگریزی از سرنگ و نیز یک لک از طرف قلععه روان ساخته زیر مورچه انگریزی سایه  
 وقت یک نیم پاس شب گذشت و قریب دلاوران قلععه بند و قمار دست گرفته بموجب کم و ادم  
 بطرف مورچه تیار سایه شده بودند که در آن سرنگ بار و نهاده آتش داده که باطل مورچه  
 اندر بریز زمین بپایه رفت و هار وقت بالا مورچه دلاوران کور بند و قمار نمودند که قریب صد  
 مردان فوج انگریزی تلف شده باشند لیکن صاحبان عالیشان که شجاع زبانه و صاحب فوج بودند

اسامی را پس بخورد و کردار گوش کند و به مورچه درست تا بوقت صبح تیار گردد و بگرفتند و  
 مردان بگردان مورچه داخل نموده است ساختند و صاحبان ایشان که شهنشاهانند  
 فوجی که تنگ میکردید که انواع ارجا و اینهای هر صلیح میکردند باینکه نسبت صاحبان ایشان  
 و مثل آن فایده بودیم و چهار هزار مردم سوار و پیاده در هر دو سوره بمقتضای دلیل در قلعه گنوه  
 و در قلعه گنوه یکبار از اینها بر قدر که در جنگ تلف میشدند کم میشتند و یک دم را هم اندازد که  
 نمیشد نگاه بر حق سبحانه و تعالی ساخته تا بجا بکشش میکردیم و مردان قلعه و در و شب جان کف  
 نهاده کار نمایان شد که بالکل همه حال هر روز کار هر یک از آن اگر نبودیم عمر ما دیگر مختصر از حد نمیشد  
 میشد و چنانچه بگرفتند و بوقت چهار گشتی را بمانده بودم کلاهها و از قلعه در باغ آمدند و از  
 که همیشه هر روز دو برین دست گرفته نگاه بر چهار طرف می ساختند و در سنگه مذکور را آنچه که  
 اند و برین دیده بود و دست برادرم کلان این در عرض نمود که آنجا باین در برین دست گرفته نگاه  
 بر این دست پیل که بطرف شمال الفاحله و صد قدم در میان ایستاده است فرماید برادرم کلان  
 بهادر و بوجوب گفته او و برین دست گرفته نگاه بر دست مذکور ساخته و بوجوب چه غور نمود دیدند که  
 درخت یکاصحاب نگرید و برین دست گرفته تماشا می قلعه باغ بسیار و قی الفور برادرم کلان  
 بهادر برین اسب خاصه سوار خمی دیزین که باینده مسلمان حضور سنگه و از دست و برادر است  
 و سوار علی قرم خان برین مردان را بر اسبان سوار کردند و فرستاد که آنکری که در دست  
 او را گرفتار کرده یا کشته نموده یا بدو قتی که برین سواران کوراند و از در باغ سیر و آن منحصراً  
 دیده از درخت برآمده راه گریز بطرف سواران گارد خود اختیار نموده و آواز میداد که ای سواران



۵۱  
اندو من کنید و سواران سپا ناراد و انیده اولای میراد و علی نیز بدست گرفته بر صاحب انگیز  
که دوید و میرفت بر صاحب کور سوسنه یا چوب در دست داشت برست و میراد و علی جان و برزد  
که از ضرب دست اند کار ماند و عقب آن ستمی کم خاک رسیده بر خاک دست داشت برست و میراد و علی جان  
مذکور چنان که در بزرگستان چوب از دست او بدرید بار چوب را کشیده و از عقب او دیگر سواران  
میر و راب و صوبت سنگ و ایر و سنگ همه رسیده حربه بر حربه و نیزه هر نیم سواران زد که صاحب  
انگیز بدو کور شده بر زمین و مگر صاحب مذکور بوقت خود در حرم ناما فاصله بجاده قدم زخم خورد  
خورد و افتاد و سواران کور انگیز می که در چوب پشت سوار بودند اصلا از جا نرفتند و چندی که انگیز  
مذکور از سواران گارد خود بفاصله چهل قدم رسیده کشته گشت بعد آن پنج سوار مردانه صاحب  
مذکور را کشته از انجا باز گشته بخیر و عافیت تمام با هم رسیدند و موردین آفرین شدند و صاحبان  
عالمینان معراج باین طریق در روز روشن بطرف قلمه کنیده کنیده میساختند و بود از حجاج برگرد  
پیش نموده و عقب آن کنده میساختند و باز مذکور را قدری شین روان کرده کنده می نمودند  
و الاوران قلمه موجب بزرگوار و الدم و شباهت همدی بر بار و در شین اده بران بریها محلی مذکور  
زده زده میساختند صاحبان عالمینان بعد از بریها محلی را حرم خام کشیدند که از صد شین  
باشد بعد آن الاوران مذکور به موجب بر و الدم صد ناگولی بدوق بران بریها شین حرم خام زدند  
که صلب بر صد سه گویا حرم دریده محلی از یک جانانان شین بعد از شین حقه نامی رود  
نژده بر جانانان مذکور می خسته میشد صاحبان عالمینان بعد از بریها محلی حرم برانده میساختند  
خود ستاد مذکور که قلمه از قلمه بار و در شین کور میزدند از زمان بران حرم در بار کورده آب

سوزان اندخته سردی نمودند و لاوران قلعہ بروقت از دویجا آب بر آتش سوزان افکشتند  
مردمان انگریزی از خبر کبی بندوق شک و حیرت می نمودند بعد صاحبان مالیشان برای محافظت شهر  
دو کیمیا فروز چون آنست که بر آن سیاحت غرض که بدین وجه بدین طرفین میشد لکن صاحبان  
از کندی و شرف آن خائن را بطریق بسیار نمی اندید و روز بوقت صبح والدین آنها را آتش می بویا و بوی  
سفر نمودند و دست خود بر دوش همان خان که شجاعت بی نظیر بود و دست چپ و تن در دم کلان در نهاد  
نظاره بویجا میکرد و در مبارک الدم توأم سر خان خان کو بود و درین صحنه گولاند از آن صاحبان  
گولاند توپ مورچه که بر جابه باس و دگر کرد که گولاند کو بر سر خان خان که بهر سوار و پانچ و جام داشت  
جستید و چند ایستخوان می سر خان خان حرم بر و مبارک الدم رسید و مجموع خست بعد از هر روز  
حمله انگریزی قلعہ شده که الدم با دوجو مجروحی همه لاوران قلعہ پیش شده آمد و داد و تن تنها را  
انگریزی خفته مسدود کرد و قاعه و در و پنجره حرابی خست و دیگر آنکه مکان با دو خانه مختصر آن سقف  
و بالای آن سقف دیگر یعنی دو چینه در گردی تیار کرده و قریب پانصد من بار و دهناده بود و قریب سوزان  
بوقت دوپهر روز الدم در یک مکان گیر آرام میفرمودند و هزاران گولاند آهنی بمعنی غبار صاحبان  
از مورچه خود بر قلعہ کوه می تیراند که با منی باریند که از قصاص الهی که لبم برابر و خانه کوفت و گولاند  
سقف شکسته بار بار گشت و آتش سقف برین زیرش با دو خانه بود و شعله و دانه از آن  
والدم در دل خود فهمید که از پریدن بار و دین همه مردمان قلعہ تلف خواهند گشت لهذا بار بار و خانه بهم  
مناسبت اگر زندگی با میان چند روز را با تیران جاب آ امید بود که آتش سوزان از دست یابان  
سرد نماید و آنچه که شدنی است بظهور خواهد آمد این شجاعت و دلادری صاحبان سوزان را از آنست

گرفته فی الفور چستی و چالاکي بر بارودخانه رسیده براتش آب نرمی و ده شش کور و شش  
و این نهایت لادری بود که نموده کسی دم جاندار را چندین لادری نمودن قیاس با و جانش  
سوزان که بارودخانه آید و جانش است جاندار را با خود در سخن بیان افتد و روز که در و جانش  
از سنگ قلعه شایه گردید و دیگر سنگ با انگریز که بطرف قلعیه روان شد و در از ضد سنگ قلعه تهاه گردید  
بعد آن صاحبان پیشان سنگ دیگر روان خشت از خندق قلعه بجا ضلع باز رفته ماند و که سحر  
اودیه بعد بیلداران بخدشت لدم عرض نمود که سنگ دیگر از آن خندق سپید میان سنگ کور  
نخسته ساخته بر باد کرده خوانند و او لدم از آن گفت که ایشان جنگ سینه کبابی و از جبهه  
کرده است حال آنکه کافانی قریب رسیده میگویند چنان شود که بسبب جنگ شایه شود که  
در خاک قلعه حرکت خواهد افتاد و سیران دیده مذکور که مردانه کمان و دندار دلاور خود عرض نمود که بیا  
از مردان اندیشه یک فریه هم نیست اگر شتابش داده باشند تا هم اندیشه بسیار هم شتابانتر  
زده مذکور را بدست گرفته کطف نموده که های با و بخش یکپایش آورده پیش حضور خود آمد  
والدم هر چند که آنها را منع ساخته لیکن از شجاعت خود خیال نموده از خندق خارج شد و یک  
روان نموده قریب یک طرف ثانی رسانیده چونکه بدل بیلداران طرف ثانی هر اس کمان بود و زاندر  
همچو بیلداران دند سنگ قلعه را دریافته بدجوس گشته تصاحب سحر عرض نمود که بیلداران  
سنگ خود را قریب یک سرکاری رسانیده میخوانند که سنگ را بطور سنگ با سابق تخته زده باز  
نماند صفا موج ازین جرای اندیشه کمال ساخته گفت که حالا چه باید کرد بیلداران انگریزی  
عرض نمودند که حال آنکه انگریزی بقلعه رسید و نمی تواند اگر حکم شود بیلداران قلعه را گشتیم

صاحب معراج چنانچه بداند و بعد از آن که بر زمین ایستد و پاهای خود را در زمین  
 نهاده و دست و پا را از زمین جدا کند و بر سران او درین و دیگران که در زمین  
 بود و کشته شدند از آنها یک هم زنده مانده از جایی که زمین را برانیده بود و خندق  
 برج قلعه فاصله ده دوازده قدم خواهد بود و هر که در خندق است و در میان آن  
 توپ شب روز زمین اختیار نمود و تا سه روز همه گوله را در زمین ماند و قلعه را با تمام  
 که آنکس از آن با وجود و آگاهی از آن گوله هزار زمین میبرد و چه خواهد چنانچه بر روز چهارم  
 زمین از ضرب گوله پاشیده و خندق افتاد که در زمین خندق از مورچه آنکس زمینی نظر افتاده  
 باشد بعد از آن طرف دیگر خندق که بر دیوار زمینی بود از زیر تالابا گوله را توپ و کشتن در  
 که خندق که از زیر زمین تالابا میباری شکسته شده و زیر تالابا گوله را دیوار زمینی خندق  
 در تالابا درین صورتی است که از درون خندق بلایران قلعه است بجای که خندق معده دیوار زمینی  
 برپا شده بود و درین طرف حای که در فاصله است قدم دیوار خندق که بلند و دیوار  
 خندق دیوار زمینی نیست کرده و دوازده میان دیوار که بسبب شدن دیوار خندق  
 توده خاک شده بود بر آن بنیم او چه پرا اندازه با بساخت و این بر برای این نمود بود که اگر حمله  
 بسبب دیوار زمینی بود و جابجایی آنکس از آن دید و برق حمله آتش بر آن چه در زمین اندازه شود که آتش  
 گردد و حمله پیش رفت و خندق که خندق بطول در معده دیوار زمینی پاشیده شده است گردیده و در  
 زمان خندق مذکور فاصله قدم مورچه آنکس از زمین و دیوار کرده گرفت و آنکس زمینی مورچه مذکور  
 ده قدم از خندق شکسته بود و خوشنام در جنگ از درون قلعه بیاید کسی از در میان طالع خندق

از درون قلعه بیاید کسی از در میان طالع خندق

اگر از زمان که در قلعه رسیده چون حالت قلعه باین مرتبه رسید او دین محمد در خلوت آمده عرض نمود  
که کار قلعه تمام گردیده تا حدی خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ثانی می بود  
تا درستی خیمه و غیره نموده قلعه در مرتبه دیگر دریم حالا همین است که این سرب خالی نموده بقلعه گنبدی  
رسید چنانکه باید ساخت چنانکه این قلعه لایق چنانکه اندوه خالی صحن و نیکو کمری هم نمودن مختل  
بعید در جواب آن دم گفت که ای حال از من بپرسید که قلعه اکنون است بیرون ام او دیده مذکور گفت پس  
مثال یک مقتول خواهد شد آخرش الدم اقبال خالی نمودن نکرد و مردن خود را اختیار ساخت  
باز او دیده مذکور عرض ساخت که اگر این منظر بود موری که قرین خندق بقلعه و دستم است  
دلاوران قلعه حمله نموده موری که مذکور قایم شوند و میان من و یکصد سوار مرد از من حمله موری  
رسیده در عرض و پاس چنان مضبوط کرده خواهم داد که حمله انگریزی آن در چوبه چوبه افتد و من  
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب موری که مذکور خواهد افتاد از من فرودست معینه و از من بی خطر موری که  
نیار کرده خواهم داد چنانچه برادرم کلان بها در حمله نموده مردن موری که انگریزی بعد از این موری که  
قایم ساختن اقبال ساخته و الدم فرمود که یقین کلی است که ایشان حمله نموده فوج انگریزی از منور موری که  
خواهند داد و موری که آن موری که قایم اندن بطریقی آید برادرم کلان بها در عرض نموده که اگر از فضل خود  
سجده عاف فوج انگریزی فرار کرده موری که بدایم آورد بعد آن تا که جان بدن اید مانند اربابا خود  
موری که رانده قلعه خواهم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پای من گرفته گشتن از موری که  
در از زمان چنانست و الدم فرمود که همت مردان و خدا انشاء الله تعالی ایشان موری که از قلعه خواهند  
لیکن موری که دو کمری بنایمانه ایشان هم لیسان مسلمانان این موری که از قلعه خواهند در روز و

چنانکه نمودیم مورچه گرفته شود که در صدد و کهری نبیند و در تار یک سید را بر او بکوشد  
 بوجه حسن تیار خواهند کرد و او در جعبه که در آن بود عرض نمود که اگر انگریزان قبل از نزدن حمله  
 خست فوج انگریزان باشند اگر دلاوران طبع پیش از حمله انگریزی میجویند خواهند توانست فوج  
 خواهند بود و آخرین وقت و کهری را بقیان و اصلاح حمله بر وجهی که در حمله فوج  
 انگریزی که مکان باغ و قلعه که نه همان زوفاقت و دیگر روز در فوج انگریزی میجویند و در آن  
 برای حمله بطرف باغ روان شدند و ادم بر میسای حکایت قلعه بطرف باغ میدهند و بر درم کلان در  
 دست فوج انگریزی ای حمله بطرف باغ میجویند و در آن فوج انگریزی در باغ میجویند و در آن  
 از باغ بطرف شرق شدند و در آن آید و در آن کوه را میجویند و در آن کوه را میجویند و در آن  
 بطرف شمال قریب صد و دهان بقای زیر فیصل سینی و بر کوه فیصل که بطرف مشرق بود در آن  
 بسیمی میورام مردان و سینه فوج با اشتیاق میجویند و بر درم کلان میورام چهارم و در آن  
 ایستاده اند و حکم داد که کسی حق از باغ نرسازد و فیکه فوج انگریزی فاصله چل قدم خواهد کرد  
 حکم نمودن تفنگها را و فوج میجویند و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده  
 فوج انگریزی حمله بر درم کلان میجویند و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده  
 که ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده  
 باز میجویند و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده  
 تلف شده باشند و تلف شده و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده  
 میجویند و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده و در آن ایستاده

[illegible]

۵۸. مردانه های رخ را یکست در این اثنا برادرم کلان بهادر از محی سنگه راج پور واکه در ملکوت کمال  
ایشان عنایت گویهای بدوق پشانه پیر وند و حالچه شد لازم که در بند و قیام و نه وازده کالی اند  
برسد این فکر بر معانی استاده حکمت زن تا که این فکر بر گشته نوح اند و نوح اگر نریخت  
گشت بدو نزد محی سنگه مذکور بدوق تا که کالی پوزان و فوس محو و بود محی سنگه و نه وازده و حکم و  
بستگی می در بند و قیام که انداخته  
نموده از فاصله و قدم آتش داده که یکی کالی از شیشه تاناکر ریز که رسید که بجز در آن  
موضوب افتاده از دل و در می استاده گشته روانه بر چرخ رسیده سوار شد و بطرف دره و رفت  
چونکه فاصله چاه و قدم رسیده با که از فضا اگر تو بیای بر پای زرد نموده است که گشته در آن  
مردمان فوج از اتحاد و پیش از خیز برد گشته شدن چرخ و صابحت و برادرم کلان گفت  
که ای محی سنگه ما یکشید و در خندق حبه و در بر رسیده فوج اگر نریخت کشتن کشتن ای حال را  
کلان و فوج و دیگر مردان بالای آمده و لایحه با مردمانی که در خندق و در خندق و در خندق  
افتاده شیشه ناز و مردمان فوج ای که در خندق بودند و با بالای از خندق و بالای از خندق  
ای که شیشه و بالای که می توانم مردان و غیره و در خندق خود حمله ساز و با بالای از خندق و بالای از خندق  
و فوج اگر نریخت که حمله باج آمده بود و با بالای که می توانم مردان و غیره و در خندق  
سرب و پیشین برادرم کلان بهادر و در خندق و بالای از خندق و بالای از خندق  
اگر نریخت که در اطراف باغ را گشته بود و بالای از خندق و بالای از خندق  
گشته و هر دو بالای که دره با منبر صاحبان عالیشان شش از فوج سنگه با و در خندق که کالی از



بنظر می افتاد و معلوم نبود که جمله بر قلعه نشین و این استند بودند که بیابان فوج انگریزی می آمد و در میان  
راستی که خسته شده بودند و طرف رخه مذکور قریب پانصد لادان مستعد نشسته بودند که در این  
لونی شش انگریز یکایک راه رخه اندر و این بدان زمان می آمد که جمله انگریزی قلعه گردید میان  
جنگ تکرار و دو هوسنگه هر دو مردان نیزه مادر و کشته طرف دست چپ خسته مذکور و لونی خسته  
بر آنها زد و او میان اینها پند و قمار زد که از ضرب گویند و قوی هوسنگه کشته شده همانجا افتاد  
و جنگ سنگه سلامت مانده از جای که رفته بود و میان اینها پند و قمار زد که از ضرب گویند و قوی هوسنگه کشته شده همانجا افتاد  
راست خسته مسلمان گلهای ام و کهنسیام سنگه اجوت قوم جوان که برادر حقیقی بودند همیشه با یکدیگر  
بر لونی قوی می رسیده همیشه باز می زد و ضرب گویند و قوی هوسنگه کشته شده همانجا افتاد  
چونکه اطلاع آمد فوج انگریزی از این رخه که رسیدنی القور و الدم معیا پانصد و دوازده و این فوج  
خسته بر سر رسیدند و الدم از همه همایان خود و بر سر دست گرفته پیش می آمدند چون سوار  
انگریز از راه رخه اندرون رسیدند و الدم که از همه پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند  
انگریز از راه رخه اندرون رسیدند و الدم که از همه پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند  
و الدم گفت بخوابید و از راه رخه اندرون رسیدند و الدم که از همه پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند  
خسته بر سر رسیدند و الدم از همه همایان خود و بر سر دست گرفته پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند  
رخ قلعه آمدن می داد و این کمال شجاعت و قهر و شجاعت که از راه رخه اندرون رسیدند و الدم که از همه پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند  
و الدم گفت بخوابید و از راه رخه اندرون رسیدند و الدم که از همه پیش می آمدند و لونی که رسیدند و بر سر رسیدند

انما در چپ از ضرب که پهلوا را چپ است کشیده ز ف بعد آن شمشیر کشیده چاک می کردند  
 از فضل حق سبحانه تعالی بر جسم مبارک حربه با کاش می کردند و در آن رخ بر دوایک و در طرف خیمه استاده  
 سیکه و آن نیز در دیده اش چهار چار گزیده با الما بود چنانچه بر کانی در میان الما می کشیدند  
 و شهادت گوید آمده بند و قیاس و در و شش نفر گزیده بر زخمه بند و قیاس و در چنانچه از ضرب چاک  
 جسد ابرو مانده از جام شحات الما می کشیدند و ضحیکه تا غرضه شمشیر که از این طرف ضرب برانی شمشیر  
 و در چپ نیزه می شد حتی که نیزه و نیم کی از دیگر زو بر کشیده می کردند بعد آن می نمود و از طرف راست  
 درین چاک ل صحت سنگه و غیره و در پانزدهم در انداز و قیاس آن اوزم کلان بود و در پانزدهم  
 خداستان مالیشان نیزه بود شمشیر بیست الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 اکثر و از اندام در چاک ل الما می کشیدند از فضل حق سبحانه تعالی چنانچه حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 انشا اله تعالی غرض می نمود که در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 اکثر نیزه می کشیدند و در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 انداخته که از این و میان خندق الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 و الما که جوابی بود و در اندام در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 آورده و در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 ازین وقت پس بار و در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 ختم ختم شد که گوی می کشیدند و در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 میساده که در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در  
 سوار و در اندام در چاک ل الما می کشیدند و غرض می نمود که حمله اکثر نیزه می کشیدند و در

افاده و همه فروخته شده فوج انگریزی با کل تپا ساخت ساحل کالیان گوده با با و خود  
نشین کردن بالا ای آن بار و اصد از جانی و تجاوز نسا خلد بعد از آن وقت غروب شد آن کتاب در  
در آن حمله نموده و خندق سید شمشیرانی بر بیج انگریزی ساخته خود فوج انگریزی سالیان  
پوزه و بر چو و با و تپا شده بود و باقیانده گان و بفرار نهادند و فوج عظیم دست او که سوار بر ضعیف  
نیان تپا ساخت و در خاک حمله نهاد و قلمه قرب باضد شمشیران و از بکار آمدند و قریب رسیدند  
نخمشند و مسلمانان الفقار خان و دو رسته که و کربارام این بر سه قلعه دار کون بود و از چنانچه بر سر حلقه  
قلعه دارند و کورشته شده و از همه سواره و الدم و ترب یکصد و پنجاه نفر از رفیقان طعام سیر خوان و دو  
میخوردند از اخصای که هم نموده ماند بعد فوج انگریزی قریب یکنا مشی که شسته خاصه طعام سیر و الدم  
آوردند کسی اندک همراه خود در آن وقت و الدم آب و دیده کردند و افسران دانه و کارندگان یکی  
بکار آمدند از این باعث نظام و تربیت قلمه بر گشت و مردان طعام سات نماد و فوج انگریزی هم  
حالت تنگ مانده و هزار سوار و انگریزی سالیان افاده و دیر فوج سواران بطرف میانجی آن متوجه  
وایم نامدارانجا خاسته سالیان دیر فوج کنو باشت و در دیر فوج با و گان تنگ کمال افاده و تنگ  
و غیره بدو خان که دیده این باعث جزئی و کس ضایع کمال فوج سیر و تربیت دیده از سیر  
بگفت که کسی شخص میسر شود که از طرف من خط گرفته و با و سالیان از انجا بیاید و از این شخص گفت  
که و در میان بنادر است و تربیت و عظیم نگرم قوم سوار از حد زیاده میسر در این وقت اگر از قوم سوار  
کسی میسر شد تا البته قلمه و در حال سیر در چنانچه جزئی و متوجه از انجا سالیان افاده و در حال  
دو سوار از قوم سوار و از سالیان خط خود است و سالیان افاده قلمه و تربیت سالیان سوار قلمه سیده

ایمان بر دست خسته که بر دوازده قوم سیادت ایم و پیغام آورده ایم گوی سید حق برین سیدان  
چند روز از قلم رسید استاده باید در اطلاع نجیب الدیم نمود چون که والدیم از قوم سیادت  
بهاست اعتقاد بود ازین باعث هیچ کفر و ادیان پیش خود طلبیده و بیکم شمس و مظهر  
از دست آنها گرفته خوانده چنانچه خلاصه خط نیست که جوایز و شجاعت ایشان هم چنان  
هموید گشت و مثل آن صاحب شجاعت و دلاوری دیگر می جهان نیست و خوشک از طرفین باید خواند  
بظاهر رسید که حالت جنگ و دین رفیع انگریزی مانده است این هم از شجاعت و دلاوری است  
بعدیت که لاشها می فرج انگریزی را بر دشمن دید که لاشها برشته و تخته و کتب اینها تمام  
بها توفیق و اللهم و در باب خط نوشته حواله بنادیه مرسلین نمود و حضرت کردند و خلاصه مضمون این خط  
اینست که خط مرسله آن صاحب یاب که استخوان لاشها می فرج انگریزی رسید و الا وقت است  
صبح بوقت در روش لاشها را بر داشته خوانم و ادبش سادت مذکور جواب خط گرفته همان وقت  
نزد جناب عالی کنین چند رسید و خط مرسله حواله نموده داد و چون که جناب مرسله ها است و خوشی که  
اگر جناب یا ضوایر و والدیم می رسیدین کلان بود که جناب مرسله ها می مانده و آفرین بایستی تمام  
در شش میاف از باعث این اباحه و کمی شسته استقامت مرزیده چون که شش آخر گشت  
و این اباحه جناب مرسله خط سبکی اللهم نوشته برت سادت داد و مرسله ها و شش  
در شش صیقلی و دلی ای که این در وقت قصد هر که را در شش صیقلی بعد از آن ای  
لاشها مرسله است این سادت است و خلاصه مضمون خط نیست که بوجوب نوشته آن صاحب  
رای از آن لاشها مرسله شد که بر جوش از خود لاشها برشته و درین سیدان و مرسله ها

رجال صاحبان عالیشان خواهند و من رنج و رنج انگریزی حکم موقوفی حکم و داده ام جدا که  
انصاحب هم رنج خود حکم موقوفی حکم نموده دهند بعد چنانچه والد از مردمان انگریزی حکم  
برداشته گرفتن الشهابیون نموده و این هم گفت که لا شهابی اندرون قلعه مردمان من و اینان بایند  
خواهند داد و حکم موقوفی حکم و این قلعه نموده اولاً شهابی اندرون قلعه مردمان خود را بده و دهند  
لا شهابی را برادر دم کلان و در این بده کرده او بر لا شهابی صاحبان انگریزی و ساله باند خیمه زدند  
غرضیکه چهارصد و پهلای لا شهابی که از اوقات صبح بر چهارده و شترانها انداخته و چکره بایستد  
بدره فوج میرد و باز می آیند غرضی تا چهار کهری و ز باقیانده همان طور چکره بایستد  
سپاس معلوم نیست که این بجز از زیاد مردمان انگریزی نقل رسیدند و والد از برادر دم کلان  
بپادشاه گفت که مردمان قلعه همه افسران معتمدان این غیره گشتند از این باعث مردمان  
بدون افسران شترانی میمانند و لهذا این احسن است که ایشان مکان غرضی را خالی نموده معتمدی  
مردمان قلعه این استقام و بسند و قلعه قرار و لغتی نموده بکند و سوازی این توفی خیمه از طرفین  
لهذا بستن و چ نظر سپاس بر دروازه باغ بطور محافظت معینه نموده دهند برادر دم کلان در این  
کار رنگ کمال بود که اولاً مکان خالی شود و این بفرموده والد هم کار نموده خالی ساختن مکان منظور  
ن ساخته و بسط طویله ساختن نیست که سابق از قلعه ازان کمونه و از برادر دم کلان و در میان بکار جان  
بعل آمده بود که قلعه ازان گفته بودند که باغ عاجز خواهد جنگ برادر کلانم فرمود که تا قلعه خواهد جنگ پس قلعه  
مذکور گفته که این مکان نیست که از قلعه خالی گرد و پس ادرم کلان فرمود و بلکه بعد از چهار کهری قلعه خالی خواهد  
چون که شتران بگردید و اما غرضی نیست و نیست صد چهارصد مردمان خیمه ازان قلعه موجود بودند



تپاده شده پیش از آنکه ایند جنگ همه سوخت ساختن جنگ قوت بم و مورچه و حصاره  
 رفته گنوری اندازده زیاده کردند که شب روز کوله توپهای کوله بم داد و حیدان را قلمه  
 میزدند و اگر قلمه گنوری هفت جایی بره با فوج نموده احاطه کرده گرفتند و در میان کوه با  
 فوج سواران ایستاده نمودند که کسی طرف قلمه مذکور خالی نمانده و صاحبان عالیشان چنان  
 تخریب ساختند که بدون همه مردمان قلمه از ضرب کوه با منی کوله های بم تلف شوند و باقیان  
 اگر قرار داشتند سازند چونکه آذوقه قلمه شد و دیگر وید خط و الم و پنجانب تخریب ساختند که در  
 پنجاه سوار مرده بوقت دو گهری شب با قلمه از قلمه از پنج سواران انگریزی بیرون رفتند  
 و سواران انگریزی که بطرف شمال در میان بره های فوج ایستاده بودند بوقت صبح از سواران  
 مرده های قلمه مقابل شد که بجز و مقابل سواران قلمه نمودند که سواران انگریزی تاب نیاورد و در مقابل  
 نهادند که سواران قلمه انگریزی کشته و اسیر قلمه بجز و قلمه بدین یک انگریزی گرفته آوردند و سواران  
 قلمه باقی تخمین گشتند و مردمان اصلا از جنگ انگریزی نماند بدو اسیر کردند و زود جنگ  
 قریب یک ماه سپید چونکه از کوله های بم پرورده اسیران تلف گشتند و الم مصالح و فرمودند که  
 انگریزی حمل بر این قلمه که گنور خوارند ساختند که در دو چهار ماه و ده ایام این قلمه ششست  
 انگریزان اسیران از ضرب کوه بم تلف گشتند صاحبان عالیشان با کتک فوج اندرین با  
 بیا از اسیران از کسی جان بطرفی آید و از فضل حق سبحانه تعداد سیوه جنگ است و باقیان که بطرف  
 رسیدند اما حال اسکان قلمه از خالی نمودن مصالح است چرا که در دو چهار ماه دیگر جنگ از بم پرورده  
 خالی ساختن قلمه گنوری بجهاد و مردمانی تمام معبود و یابی حق نمودن رسیدن الم

و برادرم کلان بهادر و انجانب در علاقه کرولی غرض که بویصال  
 والدیم بوقت پنج شش که بر می شیب گذشته قلعه را خالی از آنجا سوار شده بیرون در می نمود  
 که فوج انگریزی را در مسدود ساخته راه شده استاده اند و در آن وقت اراده مایان این بود که حکم  
 قلعه بچکه باید می نمودیم حالاً جانب میدان چنان خواهم ساخت که چنان تمام است سخن مایان  
 در عالم خواهد ماند و آخر مردی است بمعیت نیز کریمه **كُلِّ نَفْسٍ لَهَا رَاقِيَةٌ** بجان  
 بر آنها حمله نمودیم چونکه فوج انگریزی را سابق هر سیده بود و با مقاومت نیاورد و وحشی را زنده  
 خالی نموده رفتند مایان از آنجایی مردمان قلعه را از آنجا خبر و حافیت نام روانه شدیم همگی مردمان را  
 و اکثر سواران از مایان علی گشته بهر جانب رفتند والدیم و برادریم کلان در در معین نهادند و سوار  
 مردانه جنگی شدند و از پشت به کجا پس و ز بر آمدن بخماره دریا حین رسیدیم و بر کنار زمین نمودیم  
 علاقه پیش است زمین را در موضع مذکور تبو وضع پیش آمده تیار طعام نموده خورید و بوقت یکشنبه  
 از کلبه بلج پر و بر و زنده شدیم با از بخار روانه شده بوقت چهار گریز روز را پس در حیات می رسیدیم  
 و در آن راه می دوام تا به پایان می رسیدیم که خبر رسید که در حین رسیدن سواران انگریزی رسیدند  
 از استماع این خبر انفلور از آنجا سوار شده بیرون در می نمودیم که از کلبه آمدیم که گفتم که یکی از  
 همو میانس که گشتند و مایان مشهور نموده اند و گفتم که مایان خواهر پسند که بگفته والدیم وقتیکه مایان  
 سری استاده شدیم و برادریم سواران انگریزی را چهار ضلع بجان می انداختند از آنجا است  
 نیزه بدست که در تپا دیر را خیر نموده بر سواران در نورستیم که باز پس می دوایان نیزه خواهم  
 بجز و شنیدن بر میوشان حواس شده گفتند که مایان را ملاقات را خبر است که بگفته والدیم که آمده ام



۶۷ من کفتم که سیر سکه مذکور نیست و پس شوی چنانچه سواران مذکور و پس قندزنی بجای آورد  
نزد والدیم رسیدم و ناعرضه گهری بجای آورده ما ندیم که یکی سواران هم امیان و هم سکه گهر  
از انجا روانه گشتیم و بوقت شام در مکانی که پیریدیم دانه و گاهه پان خود و فی طعام از شهر و یک طلبید  
که غنیمت و داد و پیر و ن شهر را می نمودیم بعد از ان از انجا روانه شده بودیم که گهری می زیانمانده و یک کار  
ویر عللاری که بهر پیر و والد سیده دانه و گاهه و غیره نموده بودیم شب از انجا روانه شده و در صبح  
موثیا فتح پور که در انجا از سابق قبایلان بعد از در حرد و سستی منظره علیجان بود و رسیدیم و دوه  
در انجا ما ندیم برادریم کلان و در انجا از انجا قبایلان گشته روانه شدند و آمدیم و انجا

از صلح کروالی سبب جمعی و محاراجه و بخت او و هوک و از انجا رسیدن و نواب  
امیرخان بهادر بمقام ناگور و والد و انجا بخت سواران از انجا روانه شده و دوه  
رفیق نزد هم را به خورشید و هوک و بهادر و یک چونکه از جمعی و محاراجه و بخت با نذر و رسیدیم و از انجا  
خرطیه می محاراجه و بخت و سواران و نایب خیم در و انجا از انجا جمعی و بخت سواران و نایب  
از نایب و جان علیسان صلح و عهد نامه شد و لهذا آمدن انجا و صلح بعد از ان صلح افتاده که نواب  
امیرخان در صلح ما و از قریب مکان ناگور و نایب افروزان رسیده بود و لهذا از انجا روانه شد و قطع نماز  
ساخته نزد نواب امیرخان بهادر رسیدیم چنانچه نواب موصوف بنماط و از تمام شش آمد و از انجا و لی کشن گده  
برای نایب قبایلان از خط کتابت درستی نموده قبایلان را از موها و خیمو طلبید و در کشن گده فرستادیم  
و مکان تنای لوله علامه ما و از انجا حاصل سال تمام قریب چهل چاه هزار و پیر و نایب و نواب امیرخان بهادر  
مکان مذکور گشته و دوه گفته که قبایلان خود را بخدا و از غنیمت ناعرضه کی سال آمد و از انجا نواب

امیرخان ما ندیم آخرتج فطهور سرخید و سوای ازین سهاری کمال گردید و بخیر خالی نقصان  
فطهور نیامد بدان حد که کشن گدازه آیدم قیام کن محبت و خیرا برداشته و بنده میکش است و تقوی خلعت  
و غیره داده و خست نموده ایم و با عرض حق شبتاه نزد قایلان کشن گد و قیام نمودیم و یک کجای می کشید  
از راجه بخاک گرفته و نوپا کردیم همان محبت طلب یا تو سید میسه یکصد سوار پیاده شدم و برادر کلالان  
نزد قایلان کشن گد گد است نمودیم و چنداه در اینجا بودیم چون که مست تار و دو بخیر خراوید و باریج  
در این ایام خطرات امیرخان در سبک انام بدین ضمون می آید رسید که انجاست انصاف شمرده اند  
بنا بر است که در اینجا نیز یک که شمرند گکی فع نام غرضی که نزد و باو می سید بسیار در شمرده و با  
کشتن نزد و باو امیرخان در که بصلح مانده به فوج و فرزند رسیدیم و در سبک مانده و باو باو سبک  
ناگسور ما ندیم لیکن نقصان هیچ حاصل نشد لهذا اینجا شدت از خود بطور صلح عرض کردم  
و در این ایام که سبک شتابی حاصل می خردی نقصان سیر فایده گشت و منعمانی این حضور را محبت  
خیزد و اینجا از خود در صلحی سخن نماندست بلکه از او باید سبک چند و اندام صلح می بخار ایندیر اندر گد  
و انهم که و اندام عرض سبک پذیر نمی فماند و صاحب سبک شود و طه ابا بر غرضی خاتم گد اینجا رسید  
فیت بنده از خست فیت که کشن گداه نزد قایلان فیت چند روز اینجا مانده از او که یکسوی فیت نام  
ایستادند اندام اینجا از خست گداه فیت بود که خواهیم ایشان سبک خواهند کرد و در یک ایام سبک از آن  
سبک شدنی نیست ازین زمین مردن سبک است این سبک و اندام سبک انجاست از نزد و اندام فیت نام  
نواب سبک خالی در سبک صحت سبک یکجا در سبک کشن گداه نزد و در کلالان سبک  
قایلان از خست شده ان آنها یک سوار و اندام سبک و در سوار سبک دو که نام او است و در سبک سبک

است و فارسی برق ستانی الحقیقت است و نه مذکور اسم با سنی بود و سوار این جانب بر روزم کلا بدار  
دیگری اگر چه نه سوار باشد آن سبب پاده سوار شدن است و حال بدو که از خانه گنوری برآمد و نیم این جانب  
بر آن سبب پاده سوار بود و از فریب و چنگ و راه رفته بودیم و اینان نندیده بودند که از سبب  
در راه استاده ماندند و نگارین سبب پاده در سوگرش و مانن رشتن بود که کواید چهار گروه آمده است دیگر  
صفت او نوشتن کتابی می باید نهاد برین جنب منت شتم که اینچنین است پاده در میان کنشی  
و نیست احوال و نوشتن از عقل بعد معلوم میشود و در این ایام سبب پاده مذکور حاکم بود و دست راه انجا  
زیاده بود و سوار این سیم برسات شدت فساد و در راه بدو کمال جدیکه بر این پاد سواران چند را  
راه زنان غارت نموده بودند و آخرش این جانب به کل بر حق سببانه تعامد و مع خرج قلیل و پنج چهار آدم  
خند مگر این یک سبب پاد می باشد و پاد کرده روانه بطرف کشن که می شد و قطع سوارها  
می کردم و در پنج رسیدم و از اینجا صحیحی شده فاصله چهار کرویک تا پیش آمده که ناره و دیگر  
بلند بودند و راه تنگ و دوزخش زمین از آب باران چنان ناقص گشته بود که اگر بای پاده هم در آن مگر  
در گل غرق شود چنانچه این جانب نداشتند و در آن ناله آمد که فی الفور بای پاده و خود زمین غرق شد  
گرفت که است پاد مذکور شد گشته بچالاکانی تمام بیرون ناله مذکور رفت عقب من و پاد مذکور یک  
آدم بیار نشاند داده بودم اراده آمدن و ناله مذکور نمود من سرخند و از منصرف کردم لکن آدم مذکور  
بسیار می که بدو من بر کشتن من خیال ساخته است که دوزخ من می شود و ناله مذکور شد که در حین  
زیاده و غرق شد آخرش من ناله ماندن این جانب زمین است پاد پیر خود بر آمد و سبب این غرق  
از دست او علی ده ساخته بیرون آورد و من بعد آن سبب پاد مذکور شد که در کفر مذکور

بطرف کرد و گریسته بطرف سینه او بستم و ده و دوازده آدمی را راه رویان هم را حجامی و ده نفر هم ساخته  
پشت و شان ایدم و در سن می بینم بنحایت خود گریتم هر دو جانب در کردیم باید حق سبحانه تعالی  
بطرفینکه من سر گرفته بودم آن طرف پش کور را بالا کنار و مگور آوردم و بطرف دیگر کرده و دراز  
بودم آن طرف پش کور نیز ناله افتاد و در یک پای من ضرب بهم رسید بعد آن بطور ستان من فریاد  
میروان ناله آوردم مردم پش کور طاق متعارفانه و یک قدم هم از جا خود خستش نمیکرد و لهذا لاجار  
همگی بسیار پش کور خود را بر کرده بالا آن سوار شدند و من نیز پش کور خود را بر کرده و هم  
در یک پا به کلان بختاده بطور گدازه ساختار زشته سوزن و ختم و دیگر شایان را در اینجا گذاشته ایدم  
چا چاهه بر پای دید خود بخادم بالائی آن گدازه شایان را به پا انداخته بعلک شکاف نه خسته کشیدم و نیز  
درین و غیره بسیار پادیده مذکور عقب چا چاهه بستم و روان تمام همچو قطع منار طایفه ختم و بار چا چاهه  
بدین کشیده و قوم تا عرصه یکماه از بدین و جان ختم و بدین باران حجت الهی بحدی که یکروز هم باران  
نمیوفت کشیده و هر روز به بار چاهه تا از آب ایشان میشدند و بار چاهه بار یکدفعه هم از بدین کشیده و شکاف  
گزار گری من من بار چاهه خشک میشدند و صدایم از منم چه چیزی سخن نیک و رنج ران با من بود  
من هرگز خیال آن نمی کردم و منج ششم منان پادیده مثل خدمتکار و سیس و غیره که هر روز ناله  
بیار می آنجا طاق کم بود و سوازی آن سیس علی شاه را بهاد و اس کشیده بود و ناله از منم ستار لبا آب از چاه  
کشیده می آوردم و بار چاهه خود را از دست خواب کشیده و میخواستند من تو شام بعد از نماز مغرب تا ده بصری  
خواب میکردم و بهر شب بشیر و سپهر و درگاه و ستمها گرفته نزد پش کور استیاده بودم و طاعت نماز و دعا میکردم  
اینچنین حجت و شفقت کاهی تنگ نمیکشتم و اندیشه و ترس از کسی نمیکردم و مکر و فری منزل نمود و در آنجا

و دیگر وضع رسید و بارش را بران بدو و همه سبب با چه مال را بباران ترک نشد این را  
بوند و در خیال یک کان بقال آدم سپارد و پیش در کان بکو سیاده اندرون کان آدم بقال  
مک و غل ساخته که در دو کان بایان ایشان فروش شدن خوانم و در چنانچه شور غل و در خیال نامم  
از پشت خود برآورده در دو کان بکو نهادم و با چو بر سران اندخته نزد بقال آمده سنگ کشادم  
و بقال بکو از غصه سرعه دهر گرفته بیرون کان که آب و ان اندخته من چیم خیال ساخته من  
سبب این پشت سپارد و بدوش خود کشیده در دو کان آورده نهادم و نیز سبب و پیش در کان  
و بر سرعه آورده در دو کان نهادم و بقال مک و غل سیر کرد و می گفت که مردمان تبار چه آورده ایشان را در  
ساخت در حوائج گفت که من کسی نهادم و مردم و مردمان شب بانشند و حوائج ام میس و بایان مسافر  
بچه طور زیاد خواهند سوار اگر زیاد خواهند نمود بطوریکه بایان و بستان طور گشت خون  
روان خواهد گشت آخرش بقال حاضر نشسته ماند درین چنین یک آدم از همایان من بقال مک و غل را در دو کان  
برآمده مانع شده آمدن بایان خاسته گرد بقال را بدست خود گرفته بر زمین روم و دست آدم خود گرفته  
در دو کان مک و غل آوردم بعد آن یکی مردمان ایسان من این چنانچه دو کان بکو نهادم و بقال  
مردمان هم ایسان بکو بکار جای گشت کشانیده نصف من تن نهادم و دو کان باندم چونکه بقال مک و غل  
من از رده خاطر بودی بخواه نصبت نفر تلنگار ما را درم چهار اجاره دولت او سینه سپید کرد و بقال  
مک و غل را و نشان در دو کان حجاج آورد و از آنها چهار تنگه اندرون کان بکو نشستند و باقیها بیرون  
بودند چنانچه چند که او نشان بماندیم که بماند کان بکو چک است گذره ایشان بچهره مسوی این  
ایمان ساقی فرموده اند که او بکو نشسته بقال مک و غل را و نشان بماندیم که بماند کان بکو چک است

بناوردند و نوبت رقصه افتاد و سید قطب ایجاب نمود که فصد شیر خود را در دست  
 گرفته و کنار دربار است خود گرفته و شعله جنگ شده از آنها گفت که دیدن سیر و نمایان  
 از بنام و سیر و حی سبانه تعداد دل آنها پس اندام که گنج و شعله شدن گفتن او سلمان  
 الا جاز خسته فصد و ایجاب همه رفت دکان که گویا رام نموده مسجد اینجا سوره در آید و  
 آنها در لکه نمایان بیست و نسی که است و درش که موسم برسات بود از دریا و جوی و  
 آب سیرت که از خروش آب ناچار کرده شعله شد سبب است و سیر آورده و در میان سیر  
 درون میزد که گویا در نزد گویا از از خروش آب نهایت تند شده و سبب گنایار آمده و  
 لاجا شده از شست و در فدا شده ساده شده و عیان است گرفته سبب با بر عیون شدن در لکه  
 و سبب ارجین سبب که از سبب نمایان من همراه بود از خروش آب سبب باقی بایم نماند و جوی در لکه  
 گشت چون دیدم که هر ای من آب و آن شده و او هر دو با وجود و گنایار سبب باقی بایم  
 گویا است که در روز و در فون من سیر و در آن من و سیر ساخته عیان سبب که گذارنده و  
 و شگفته نظری سبب باقی گنایار که نام برده سبب باقی گنایار که در لکه و در لکه  
 من سبب باقی سبب باقی که هر ای من است و آن شده و سبب باقی سبب باقی سبب باقی  
 الهی من سبب باقی سبب باقی که نام باقی سبب باقی سبب باقی سبب باقی سبب باقی  
 بفضل و در حالت تفکیک سبب باقی سبب باقی که گرفته است سبب باقی سبب باقی سبب باقی  
 گفت که از سبب باقی سبب باقی سبب باقی که نام باقی که در لکه و در لکه  
 سبب باقی سبب باقی سبب باقی که نام باقی که در لکه و در لکه

ایجابت گرفته گفت که مادر گشته بعد از آن عبور ندی سازند لاجا را نیابت از سجا و اینست در ۴۵  
با سطر فندی بیرون آدم و اسب و خود را بدست کلات خان ملازم خود داده گفتیم که آن سطر  
ندی کرده بروید و خود را نوازیدیم و نوازده مذکور نهایت کوچک بود و ارضه مساحت میسر بود  
ایجابت که علم شناسوری میدادست بنحویست که تخطا به نوازده مذکور سوار شده عبور ندی ملازم  
و بخیر و به بلا جان آدم در ضمن خود و نوازده سوار به با شمشیر بسته به یک جعبه خود و نوازده  
مذکور رسیدند و جعبه مذکور بشماره حساب خود و نوازده مذکور بهای و ایجابت به سطر فندی ملازم  
مگر با نفع اند لاجا کردن و اگر نوازده مذکور در نوازده سوار به شمشیر بسته به سطر فندی ملازم  
بعد از آن شمشیر بر منبه کرده بعضی تمام از طلا صاف گشته عبور ندی ختم و بمنزل رسیدیم و تخطا به نوازده  
اگر نو سیم کنای گرد و این را بجنس نخی پزدازیم چون که خود در منزل الکشن گداه که در اینجا بود و ملازم  
بها و در وقت ایلان بود و نوازده اسب و درین کج حامله بود و از پنجه به داند صبحی از اینجا را سطر فندی  
لا به ملازمی بود رسیده مردمان الم و الم اندرون شهر آمدن و نوازده سوار این را و کاه و غیره  
گرفتند و نوازده لاجا شده بیرون شهر که رسیده به شمشیر تمام و از اینجا الکشن گداه و نوازده لاجا کرده  
که یک منزل خود را از اینجا روانه شدیم و سطر فندی را سیدان خاندان فادان اسب و نوازده سطر فندی  
چون که الکشن گداه فاصله چهار کرده مانده بارش را از آن سطر فندی بارید که در همه شمشیر سوار و دیگر سطر  
تبطری آمد و در آن حالت پیاده با هم به میان زمین علی و وحدت شده و نوازده سطر فندی یک گداه  
در آن بارش و شمشیر یک گاه و فضل حق سجا به نوازده سطر فندی سطر فندی ملازم  
الکشن گداه و نوازده سطر فندی بود و چون که مذکور الکشن گداه فاصله دو کرده بود و نوازده

رسیدم و از مردمان چوکی و اله با کفتم که سبب پادشاه از آن شبستان را یکتای میری می آید  
کشن که در صورت نمی بندد و اینده میست اینجا خورم اینده صبحی و در روشن اینجا رو کند  
سند و نه چیده که از روشن سخنان ملازم کفتم که روشن اقبال بسیار خنده لاجا به هر در این فرد  
برای به نشاند و روان ششم و نگاه فضل حق سجاد و نماز و سبب به نشاند و در این  
انداختم چون که فضل حق سجاد و نماز حال بود از دریای کور و نور و نماز و سبب به نشاند و در این  
نمی است به نشاند و در این حالت بکنیم با سبب که نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
واله و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
حری می خود و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
کشان به نشاند و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
دو ماه و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
بهادر و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
خط برای طلب فرستاد و به نشاند و در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
محمد شاه و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
به نشاند و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
به نشاند و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این  
به نشاند و در این راه و اله که در این حالت به نشاند و در این حالت به نشاند و در این



محمد شاه خان خلطرداری برادر بزرگوار از حد زیاده ساخته و نواب محمد شاه خان جوده پور سر  
 فوج قریب بیست پلایان و چهار صد ضربت پات و قریب از ده هزار سواران کوچک ساخته ملک  
 که در آن ملک تم حیه و میر علی بهندرسیده دیره خست و ملک سنگره که هستان بلند و ناله با بسیار  
 و در آن صلیح زحمت نمی کنند و ساکنان آن نجاصد با کرده رفته مال غارت ساخته می روند و بحر نشین  
 مارت گرجی بیکر کاخی دارند و بسبب که کوهستان از کوهی جز نباشد و در آن خا و نمیکند جنگ  
 نمون نواب محمد شاه خان از مکان جهاک جانشین کرد و نواب محمد شاه خان صنیع عمر  
 خواجگار گهاری بیست پانزده از دیره با سوار شده بر مکان چاکه کوکوار می کشد نمون نه  
 وقت یک گهاری از آمد رسیدند و در آن روز زیرواری می سپید نظیر رنگ سنگ و تنها  
 سوارش رفتند و برادر بزرگوار یک سوار از هم میان جمع و در آنجا گفت فرستاد که پیش من  
 رفتن صلاح نیست و بار دیگر سوار فرستاد لیکن آنجا نجات نیافت و فرستاد و سواران جمعی  
 گفته من همراه شد تا آخرش قریب صبح کوکوار رسیدیم نواب رضی خان سالار نواب معصوم را نجات  
 گفت که حمله سازند و حمله کردند چونکه رضی خان و یک قدم از منجمند که رسیدن با پس کرد و نجات  
 معصوم و سواران همراهی فوج اندیشه ساخته اندرون و کوکوار آمد دیدم که از ترس فوج ساکنان  
 منجمند که در معزین بیدار و از گرفته لطیف که قریب و میفتد و چون دیدم که منجمند و در آن  
 میزدند و آخر بر آن کردم غرضی که او شان بالای کوه افتد و من بر کوه استادم که یک سوار از رفقا  
 من از اوجمن برای غارت نمون اسباب بدون اطلاع من بالای کوه رفت قوم حیه میزدند و در آن  
 بودند و سواران کوکوار را دیده صدادم و غلو ساخته و دیده عنان پای سوار افتد و سواران

که سوار از پشت سپهر برانداخته است بنهار بند و نجات نگاه من رسید و دیدن انحال  
خود را لطیف آنها انگیزم که یک شمشیر زدن لای کوه رسید شمشیر زدم و سوار عریضی در از این  
در طه بلا سوزن آدم و وزیر کوه آدم و توف برادر کلان بهار شمشیر زده سواران رسیدند و  
مفسدان مذکور قریب بقصد مردم جنگی غلو نموده از کوه فرود آمده برانان حمله نمودند اینجا  
تن تنها بر آنها است که شمشیر زده بر ملت نموده و آدم و قاهر شمشیر گهری جنگی بلان  
بودن در غرض از مردان فوج کشی امداد بایان نماید آخرش از فضل الهی ایشان را پس ساخت  
محبوبه و برادر کلان بهار شمشیر زده برادر کلان بهار شمشیر زده و آدم بعد از آن  
بزار مردم فوج حمله نمودند بالای کوه برآمده بموضع جانک سیده میماند و مردان حمله نمودند از انان  
پس نای شده و فوج حمله نمودند جانک بالای کوه بود و بکلان فوج میماند که در اینجا رسید و  
کشته شد و مردم در آن فوج کشته شدند و تاب نیاوردند و برادر کلان بهار شمشیر زده و آدم  
محبوبه شاه خان شمشیر زده و آخرش نواب مصطفی از اینجا گشته و برادر کلان بهار شمشیر زده و آدم  
نواب محمد شاه خان فوج خود از اینجا که بجز شمشیر زده و آدم بود و برادر کلان بهار شمشیر زده و آدم  
تجدید از آن کشته شده و بدو است و بود و نواب مصطفی از اینجا گشته و برادر کلان بهار شمشیر زده و آدم  
رسیدن آدم نزد نواب محمد شاه خان از اینجا بمقام اجمیر نزد قلع صاحب رسید  
و فن و سید مکان بهو کیا نام والد م شلن چنانچه والد م و چون شمشیر زده و آدم  
سوار شده و در فوج رسید از نواب مصطفی ملاقات نموده و نواب مصطفی خاطر او را و دل جوانی و آدم  
نموده و بعد چند روز برادر کلان بهار از نواب مصطفی یک سخن ناخوش شنید و از اینجا گشته و آدم

رفتند و درین عرصه بنمایا صاحب مرطه صقودار اجمیر که از طرف مهاراجه دولت اوسندیده بود  
والدم را طلبیده و الدم از نواب محمد شاه خان بهادر رخصت شده در اجمیر نزد تانیا صاحب  
و اینجانب نواب موصوف اند و تانیا صاحب کان بهولیا که شش سال چهار موصلات بود و نیز گدشی  
سیدیه بهادر و اینجا تعمیر کرده و قریب نیمه مردان بطورخانه در اینجا گذاشته و قریب نولیکان  
پهولیا را سابق محتر را به شاه پوره بود و راجه مذکور جمعیت و افرشت مکان پهولیا از شاه  
بفاصله سه کرده است تانیا صاحب ناظر است که چون است که در مکان پهولیا تانیا قیام نخواهد  
در راجه شاه پوره و آن سینه و خاک گرفت لهذا است پهولیا نام و الدم نوشته داده و رعیه صاحب  
شاه پوره و الدم بر گدشی پهولیا جمعیت و افرسیده و یکروز بخانه ده گرفت و مردمان مهاراجه  
سیدیه بهادر از گدشی کورید که کرده گدشی کور را مسبار کرد لهذا رفیق الدم به کان  
نگریده و بعد آن اینجانب بموجب گفته نواب محمد شاه خان اجمیر بخدمت الدم سیده انصودار  
بدین سه طرحت فرستاده که بطوریکه خواهد شد در کان پهولیا بند و بست نموده و آنم گرفت  
فقط اینجانب با جمیر و اینجا روانه شدن الدم و رسیدن نواب محمد شاه  
و اینجا رفتن بر برگشته و وزیر پور علامه حنی پور و آخرش الدم از صوبه در موصوف  
رخصت شده نزد نواب محمد شاه خان آمدند و بعد چند روز نواب موصوف از اینجانب گفت که درین  
روز ناشکی هیچ بر من رجه کمال است لهذا انصاحت برگشته و وزیر پور علامه حنی پور قریب  
نموده کار و آنچه خود نماید اینجانب بخدمت الدم همگی حال ظاهر است و الدم رفتن به وزیر پور  
نموساخته و اگر برگشته مذکورین البصاعت بود و آخرش اینجانب عرض ساخته که در اینجا مانده چه کنم

ساخته و اینجا بستگی خرج گذاشته و آنجا که پان شصت و هفت نفر بودند و در آنجا  
را نیز پرافرموده و در دو صد پنجاه سواران اینجا سوار شده و روانه وزیر پور شدند و در موضع سوپلا  
وزیر پور رسیده مقام ساخته و سی و پنج نفر رضی خان را معینان صد سواران اینجا میرزاخان ملاقه  
پرگنه شدند و مقر فرموده رخصت ساخته و مرتضی خان مستور معین سواران هزار و دویست چهار نفر  
گذشته و در موضع سوپلا مقام ساخته و سی و پنج نفر رضی خان اینجا بطرف شدند و اینجا میرزاخان  
و والد هم در قصبه وزیر پور رسیدن بنده نوشت بخوبی ساخته و مرتضی خان بنده و والد هم  
تخصیلا رفتند و آن از طرف مجاری جی میرواله معینان و چهار ضلعی و دیگر جمعیت سوار  
و بناده مادر شدند و چون خبر آمد که در موضع شنده و کان بنده و آن گذشته و جمعیت هم از خود  
سوار و سی و پنج نفر در شاداب مرتضی خان یکشنبه شدند و آنجا میرزاخان و والد هم  
رسید و هم رسیدن جمعیت مجاری جی و وزیر و امثال جنگ نموده و در ضمن از حاکمانی که لی  
بریدن مرتضی خان شدند که در آنجا میرزاخان برده و مرتضی خان قیام و سواران اینجا  
بروایه و بنده و آن که لیکن سبک جوئی کساعت هم قیام پیدا شد و آن گذشته و وقت مقام  
وزیر پور رسید و والد هم اینجا آمدن این مرتضی خان و وزیر بناده و معینان اینجا که گذشته  
هم اینان خود وزیر پور سوار شده و بنده و آنجا هم قیام ساخته و این جمعیت و غیره  
روانه بطرف جی شدند و چون که خبر شدن مرتضی خان و نواب میرزاخان سید القور  
نواب حمت خان معوده و وزیر و اینجا ضلعی و وزیر و وزیر و وزیر و نواب حمت خان  
بنده و آن داخل شته آن ماندم و اینجا جمعیت سواران هم اینجا و وزیر و وزیر و وزیر

رسیدیم و نواب حجت خان تحصیلدار از طرف خود در بندون کلاه بسته خود بطرف برگشته بود  
 ما و طره روانه شده در برگشته ممکن ره قیام نموده در کلمات انضام بندوبست خود کردیم  
 عرض ده ماه و ادم جبرین مستعد از نواب محمد شاه خان فتنه که نواب مصطفی کاکا در  
 مایان رضامند شده برگشته بندون را تعلق ادم نموده دایره بست نمودن برگشته  
 بندون رسیدن کاکا در کلان بها و از نواب میرخان مایان انضام بندون  
 و ادم بالا بالا آمده در بندون بندوبست برگشته مذکور مصروف شد مذقعه قلاب بندون تعمیر  
 ساخته و ایجاب نیز در موضع که بره که از وزیر پور فاصله دو کوه طرف مغرب اقمه است قله  
 فلبس ساخته گرفت و نام آن قلعه محمد گده نهادیم و بر ادم کلان بها در که سابق از نواب  
 محمد شاه خان فارغ شده در کشتن گده رسیده قیام میداشتند خدایه آنجا آمده از کشتن گده سوار  
 از نواب میرخان در فتنه نواب میرخان در از حدزاده حاکم دار و دجی ادم کلان بها در  
 و ایجاب بطوریکه بهر از و شوازی ادم کلان بها و از نواب میرخان و طلبیده گرفت  
 و بکر و از ایجاب از قلعه محمد گده عرف کمر بره محکمی صید خجاه سواران سوار شده بخیرت ادم  
 بهریت و از شاره مجموع کمریت و در آن موضع یک گدای و منتهی مونی سنگ قلعه از مکه صید خجاه  
 نفر سبای از طرف کاکا و ادم استقامت بندوبست موضع مذکور در علامه بندون مونی سنگ مذکور  
 تمهید و سرکشی اختیار نموده بود و و ادم در بندون سوار ادم نهاد بودند لیکن ایجاب از این  
 اطلاع نبود و در موضع مذکور رسیدیم و از این فتنه خواندن است که ادم آن اسمی بود و برگشته  
 پیاده باشد و بهر میشت و بکر و ادم از بندون شاه ادم و منتهی سنگ و غیره از سابق ظاهر

کتابخانه دولتی هندوستان

[illegible]

دینت سوار بدی و دندان گیری دلب میزند و دست کسی نمی دای بجانب فی الفور به بند می تمام وجود  
بر سرین بجای هم او نماده و دوم و از دیگر آدم گفتیم که بگریه فضل است که روزم نزد و موجب گفته من دم  
مزد و عثمان گفته بر سر کور و گشت بعد آن اینجا زلفه افاده بدست آدم در غرضه دان و پس  
درست کشیده بیرون آمده گوی بند و نمیزد و آخرش اینجا بر سر است و دایم و شوم در آن پس  
گفت که سعادت خان گشته گشت و لاش او را اینجا افاده نموده و بگریه کشیدن این سر و آدم  
که من هم گشته خواهم شد و لاش او را اینجا برشته خواهم آورد این سخن گفته تن تنها اند و جان فدا  
آدم و در ضمن مسمان حسن خان و ناصر خان سالار از آن بجانب گرفته می کشید و من اینجا از آنها گفته که  
مرا بگذارد سخن بگوید لیکن او نشان بدجوابی هیچ نمی گفتند و از رفتن آنها دم اینجا نگشته گشت  
پس بگوی جان دم که از ضربت در حان جان طاق نماند و اینجا را گذاشته از اینجا بر رفتند  
پس چون مسمان این الدین با هر تنگ که از رفقای است و ندانند درین من مضی انضای است چرا  
گفته که عرض بجانب از بدین لاش سعادت خان است با هر تنگ که در این گفتند بجای لاش و سعادت  
با این معلوم است با این سر و نیم آخرش با هر تنگ که از خود و اینجا نگشته بر این گشته و در این لاش  
رفتند و هر صدمه و آن قریب ندین و بدین که بر او نشان دم که او نشان بدگریه گفتند هر چند هم که  
اگر تا فرموده و آن هم با این اینجا بدین بر او نشان حله نموده که بدی را خواهم گرفت آخرش با هر تنگ که در این  
لاش سعادت خان برشته و او را در آن نگذاشته و از اینجا بر سر بدین بجانب افاده کرده و از  
خود سوار شده و در تنگ و در آن اگر رفتار ساخته معاودت نموده و بعلیه که هر دم لاش و سعادت خان در  
کردیم و مسمان را از او و آرام تنگ که از ضربت بها زخمی شد و یک کاه بطور خفیه و الدم از او فرو ریخته

دری یافت نال مرسته بود چنانچه سرکار مذکور قضیه میبازار و این مرد و دو چهره مدد  
بخدمت الدم رسیده احوال جنگ شدن گفت والدیم را از جانب یان بعد زیاده نشویش که مد  
هات ساعت بر سر این شطیف موضع کنی پوینتند و دیگر سواران عقب حلیه ترسور شده غنیمت  
معه دوسه سواران موضع مذکور رسیدند یک سوار از بهر میان جنگ و نزاع جان فدا کرد که هر سوار  
ایجاب الطلای قلمه مذکور شود وقت غروب شد این کتاب موضع کنی پوینتند و الدم مدد  
موضع مذکور الدم و این جانب همه سواران ستاده ماندیم همه سوارچه بگذریم چنانچه غنیمت  
مردان طایفانی از گدایی کویر و بیرون و بندوست در مانج ذکر کرده والدیم پسندون اینجاست قلمه که  
تحسین فضایی و فصلیج سالنام از علامه خود کرده که فرمود که هر کسی شتمونی سرگشته نموده از این  
رسانیم و نوازت خان که سکه پوینتند سواران مکان سکنده قیام و زید بود از قضا الحی و یوم  
مکان پرافاده که روز زنده ماند فوت شد توابع محمد شاه خان مستور داد و اجعفر خان ایجابی حیات  
فرستاده داده داد و اجعفر خان مردی و لیکالی قی بدوست مکی فرمود بود و علامه علی التسلح  
افراد چنانچه ستمی تنگ منوت سنگه بیعنها که لکبه میر قلم جاری ساخته هزاران درهم آورده بود و  
داد و اجعفر خان با وجود فوج جنگی همراه خود بدو حواس شده بر کرات علامه خود را گذاشته مع فوج همراه خود  
شده بجا تباد و والدیم بمقام رسیدند و وقت یکم برسات آه ساد بود و هندقت تحسین  
و بفرج مسرود اجعفر خان سبب کفری نوب بمقام رسیده بود والدیم ایجاب الطلای از جانب  
بجایب نیت الدم خود حاضر گشته والدیم فرمود که الا وقت فصل و تحسین نسبت ایشان بطوریکه دارند  
مشتیقت کار وانی فوج داد و اجعفر خان نمودن است در جوانان عرض نمودیم که درین کس



از نظر منی آید گردن کان موضع روشنی علم وافر ستیزه بشود در اینجا همه فوج را همراه برده چند  
از غله و غیره گذاره او شان گداخته داده خواهند شد و بعد آن بر کتبه خوشی الگده که در تحت راوچر تپه  
ست او شان با هم تنگ نموده و نیز از مواضعات خوشحال گده قدری سیل معالیه گرفته کار روانی فوج  
همراهی داد اجعفر خان نموده علوم شد و الله صلح انجانب اینست نموده کوچ کرده بر سر صحنه رسیده بود  
از قلعه سپاسیده داده و اینجا جنگ سخت نموده آخرش بعد چهار روز بکین مردمان فوج را چو بانه که  
در طایفه شکر و دیگر ساز خسته و هزاران من غله از موضع و اندرون قلعه بدو گرفته و فوج خسته مبلغان فتح و  
موضع مذکور دادیم و از اینجا کوچ نموده قریب گده رسیده دره شتو و الله و برادر کلان در از اینجا  
تشریف بردند و قتل اینجا است و علاقه خوشحال گده و جنگش از خوشحال گده  
و اینجا است بسیار زده و سواران یک پلین که در آن چهار نشان قریب یکصد پنجاه نفر سپاهیان همراه  
با هر سنگه از رفیقان میمونی دور فوج داد اجعفر خان اندم و دیگر سواران قریب یکصد پنجاه همراهی من در روز  
بطریق چهلوی قیام میداشتند و اینجا است همین تجویر مقر را ختم که قصد بود علی علاقه خوشحال گده تا آورده  
تجویر خرج فوج داد اجعفر خان با هم چنانچه از فوج داد اجعفر خان چهار پلین معصیت توپ یکصد سواران  
بودی که کتانی گفته دادم که خفت من یاد و بمن با هر سنگه گفتم که ایشان هم مع چهار نشان معصیت  
بماند و یک کاره بوزیر وزیر و سواران با یکی با یکی آمدن که قصد بودی ستاد و اینجا است قریب چهار  
ست باقی مانده همه یا زده و سواران یکی از رفیقان مع بود و در قریب مع از آن فوج جعفر خان همراه گرفته و زده شد  
بوقت چهار گمری زده و قریب مذکور رسیدیم و رسیدن قصبه قریب مردمان بود و قریب سلسله سواران  
فعاصله یا الضیق و اینجا است رسیدن و سخنان مردمی و در اینجا است سخنان مردمی و سخنان

نشد یک دم معتبر از آنها که سخنان او به میگفت گرفتار ساخته گفتم که بخاوشی رزم مردمان قصه بگو  
 و بدو عرض کردم دیدی دست خود را به سمت مهاجرت پیش آورده اند آدم او نشان که گرفتار نبرد و بود و کوه  
 و بی بی و کوش او بنبردم و از او نشان گفتم که بر تپه ای نشاندند آن مردم او نشان بر پیش خود و بر سر  
 که از قصبه طرف مغرب است و در میان آن تپه ها و درختان بود که گفتند او نشان که بر سر تپه ای ایستاده و بگویم  
 در غیر صدها که سواران هم میارند از اینجا گذشت یک سوار همراه گرفته از قصبه که طرف جنوب میرویم  
 که هزاران مویشی کاوشان غیر و مردان بسیار گرفته بطرف خوشحال گشته و بر طرف خوشحال گشته  
 بنشیند سواران انقدر آب در تالاب و مومن بود که یک تختاب بنظر می آید بجانب این تپه که یک سوار  
 دیگر را آنها رسیده حکامین دمان و غیره را و او پس نموده در قضا و دنی آورد و دوبار بطرف خوشحال  
 آمده مویشی او نشان از فرام نموده و سوارانی برین مویشی خوشحال گشته است و دوم و از قصبه و خوشحال  
 فاصله یک نیم کوه است و در خوشحال گشته فاصله سنج بود و در شهر قلعه قریب است که با معتبر لازم را و خوشحال  
 آمده بود و در قصبه که مویشی آنجا را حسی کرده می دیدم ازین قریب بیاض و در دمان و خوشحال از آنها آمده  
 و خوشحال تپه در غیر صدها سواران همراهی بر سر استاده بود و در شمال اینجاست و در میان آنها  
 است و طرف ایستاده بودیم که مردمان خوشحال گشته در آن کوه گولی بدو گولی بدو و در دمان  
 گرفته و بدو گولی با سواران همراهی است و در این تپه که مردمان خوشحال گشته در این طرف است  
 بجای طایف ایستاده بودیم که در دمان و در این گواران عقب بمان در قضا و دنی است و در دمان  
 جانب اینجاست و سواران همراهی که در چنگ است و در دمان و در این تپه که از نام و دنی است  
 بهتر و بد است و در این تپه که در دمان و در این تپه که در دمان و در این تپه که در دمان و در این تپه که در دمان

پیاده گشته حمله نموده او شان اسب گشت و هم سیم یا خود با گشته گردیم ستمی غور خان سالدار و غوره که  
 از فوج جهر خان بودند گفتند که محالست بسیار اند و سپاهان گذار گشته پیاده بخوابیم گشت اینجا را نه با قلم  
 ایشان مثل محنتان آمد عرض که یکی سواران نامردی نموده اینجا را در اینجا گذار گشته رفتند و همه را بخواب  
 همان باز زده سوار کرد از رفیقان قلمی بودند مانند این را نه با می گفتم که پیاده شوید لیکن کسی پیاده نمی شد آخر  
 هر یک نام گرفته گفتم که از اسب رو آیند چنانچه هر کسی که نام آنها گرفته می گفتم او سب گذار گشته پیاده  
 هشتادم جنگی از اسب رو آمدند اینجا گفتم که برو بستانان حمله سازید عرض کرد از گشته من او شان بشماره  
 با از طرف چپ کردند و سیم محسنت که از هم اریان من بود از گشت که نگاه فرمایند که طرفانی از ایاضد  
 نفر پیاده اند و اینها هشتادم چه طور دویدند و او شان خوانند بود ازین طبعیت من از دست رفته و غصه من  
 طایفه گشته شمشیر از نیام کشیده حمله نمودم از فضل عرض سجدانه نگاه کردم که من قریب باز زده سوار پیاده  
 بودند عقب من حمله نمودند که طرف ثانی و الله با هشتادمه در میان آن که قدری من بود در میان  
 دو تالاب و فتنه و اینجا را تالاب رسید از اسب پیاده گشته بر کناره تالاب مذکور گشته و در  
 بندوق باز دست خود میزد و آن یکی هشت نفر از رفیقان که پیاده شده بودند از من ارفا  
 بست قدم بر کناره تالاب مذکور رسیده نشستند و از دیگر رفیقان که سوار بودند هیچ شتر آدم  
 پیاده شده نزد اینجا را آمده نشستند و میان که قریب باز زده و جنگی کناره تالاب استقامت می داد  
 طرف ثانی که از در میان هر دو تالاب فاصله قدم نشستند و از هر دو طرف گویا سینه دو می نشستند و  
 ثانی قیام از زور می کردند پیش زرت در سحره مردان بیکر می جنگی با بار و دو گویا از قلم خوشحال گشته  
 بی در پی با دوا آنها رسد و جنگ شدید می گفتم که هر که در میان این من می گفتند که برای این جا را گذار گشته

سوار شد و بدین طرف روند و آنجا که هر دو فسخ میگردد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
بر سپاهان آید و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
از قزوین فوج میروند که از آنجا میروند و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
امروز اگر آسمان بالا آید و آفتاب از زمین بماند و بقیع خواهد بود و آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
در وقت از مقابل و شناسان گذشت و خواهم ساخت و در وقت از مقابل و شناسان گذشت و خواهم ساخت و در وقت از مقابل و شناسان گذشت و خواهم ساخت  
می آید و بدین طرف روند و آنجا که هر دو فسخ میگردد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
سه چهار نشان جلالت میرسد و فسخ میگردد و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
قایم ماند و بدین طرف روند و آنجا که هر دو فسخ میگردد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
کسی که در وقت از مقابل و شناسان گذشت و خواهم ساخت و در وقت از مقابل و شناسان گذشت و خواهم ساخت  
جای که بود و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
نور شده و بدین طرف روند و آنجا که هر دو فسخ میگردد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
تو ایست و آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
ساخت و بدین طرف روند و آنجا که هر دو فسخ میگردد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
نشیند و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
آورده و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
همراه گرفته و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند  
برود و در آنجا میماند که کسی که از او بدو خود بخوابد و او بخوابد که در دست خود نمی آید و در آنجا نشسته است و آنجا میماند

مقاومت نمی نیاورد راه گزینش گرفتن بزرگ یک جوان با هتاهنخی بود و شمشیر دست گرفته شمشیر نافه  
خروجی که در دلاوری حسی فی ظریف بود شمشیر بر دست گرفته است تا بدو و پنجان که تنه این هفت  
مردان که سر و دل اندیشه نیامده و از یک آدم که بالای شمشیر است او بود و شمشیر که صاف من خم خدایا شمشیر  
زین قصور نخواهد کرد او را گذارسته بر مردان که بر فرم در هر صحر که یک سوار که عقب است آن قدر که اندک  
است تا بدو و در دانه مذکور به تمام آه که شمشیر کرده که سوار مذکور بر زین او و در دانه مذکور می شمشیر در حال  
نگاه عقبت نمود فی الفو غافل گردانیده اند و سوار مذکور سید یک شمشیر بر دست گرفته اند مذکور در دست او  
خدا شده و در حال مردان مذکور شمشیر بر این جانب گردانیده است پس سوار مذکور به و خاف او را در حیا  
بست سوار از فغان کن سید که او را در مردان مذکور می صحر مذکور در دانه مذکور در میان است تا بدو و در دانه  
را می یاری آن سوار مذکور به کند و بر سوری می سوار به مانند برق بود و در دانه شمشیر زدن به طرخی  
که او را در دانه مذکور از طرف من و خمی می کرد و از من غافل گشت و با حال مردان مذکور را وجود خود را می  
سواران که اگر دست داده بودند دست نموده سوار بر پیش او که بجهت رفتن و مردان مذکور دیده مثال غول مردان  
خود گردید آن این جانب بر دانه مذکور شمشیر بر دست گرفته اند که رسید و بر آ کرده می گشتیم در هر صحر دانه مذکور یک خم خون بدن  
مطابق گشته است تا بدو و بزرگ است بر این جانب شمشیر سوار مذکور تا بقتل و این دانه و از شمشیر  
گشت مردان مذکور تا هم یک شمشیر بر زین است و در حال نگاه این افتاد و سوار به را خیر نموده و یک شمشیر  
مردان مذکور در دم کرده شده بر زمین افتاد و قلع خورشید شمشیر که عقب از نشان که در دم و قریب خا مردان  
را سید سواران بر دیدم و از آن بجا به شمشیر زده سواران که شمشیر با شمشیر و قریب است و مردان از دست این  
گشته شده تا بدو و در حوض یک خم شمشیر بر دست داده است و سوار می کن زین خود را و به شمشیر و به شمشیر

بقصد و در این دیره ساختم تا یکپاس گشته پلان اسمعجزی پانزده انجا بسایند و رفتند  
انجا بوقت نوبت زین الدین غیر و قصبه و دی گرفتار ساخته و همه محال چهار هزار و پانصد و سی و چهار  
روز مبلغان کور وصول ساخته و مردان سوار پلان داد و حضرت خان دم و از انجا کورج نمود و در خفا کور  
رسیده دیره ستا مبلغ پنجاه و دو سپید محال از خوشحال گاه و الا فرایند و نیز یک هزار و پانصد و سی و چهار  
دایم مقرر گشته و در محبت هشت هزار و پانصد و دو سپید محال از خوشحال گاه و گرفته این همه مبلغان فوج مقرر  
و بعد آن داد حضرت خان فوج هر هر خود روانه شده و زوایا محمد شاه خان سپید و مل شدند و انجا رفت  
تا که سپید و هر چند روز و انجا مانده از انجا سپید و سوار روانه شدند و کشت گاه و نوبت و الا و حصار  
رسیدم و در حصار نواب امیر خان و نواب محمد شاه خان در معرکه فوج برچی رخا سپید و در حصار  
در فوج جنگ بسیار آید و میشد و از همه کسان ملک حبی پنهانجات نواب مصوب بنحاصه شال فوج  
گرد و علاقه مندون تپانه و الم قایم مانده و و الم از نواب مصوب طلب گشته و خدا و الم برادر  
بها و در او میشد و گداشته و معرکه بین اسواران و نواب مصوب و نواب شال جنگ شدند و برادر  
حصار و در میشد و استقامت میزدند و بود که بنا کرد و نوبت سنگه سابق ازین فوج بلند می نمود و فوج کور  
بلا و داد و حضرت خان از زور خود از علاقه نوده با و و غیر و نیز از نوبت و اوده و نوبت سنگه و کور  
بند و نوبت کرده فوج وافر فرایم کرده اراده گرفتند و نواب ساخته و نوبت هشت هزار فوج از سوار سپید و  
از انجا کور و نوبت از میشد و نواب از انجا کور و نوبت سپید و دیره و نوبت از انجا کور و نوبت علاقه مندون  
نوبت و نوبت از میشد و نواب از انجا کور و نوبت سپید و دیره و نوبت از انجا کور و نوبت علاقه مندون  
نوبت و نوبت از میشد و نواب از انجا کور و نوبت سپید و دیره و نوبت از انجا کور و نوبت علاقه مندون

ممودن بها کرهوت سنگه را دالم از رسیدن خود در فوج نواب امیرخان بهادر و نواحی سنگه ۱۹  
وصف آمدن فرزندون کورم کلان بهادر بحضرت قلی و فساد بها کرهوت سنگه و جلد تر رفتن من  
به بندهون نوشته یکشن گدازه من فرستادنی بحال اینجا از کشتن گدازه سوار شده بندهون فرستاده  
با نموده در قلعه که ره که کان خلص قیام من بود رسید و دریافت کرد که برادر کورم کلان بها جمعیت چهار  
سوار و پانصد شش صد پیاده با کشته بندهون پنج نموده بمقابل بها کرهوت سنگه بفاصله شش  
سده دیره ساخته نفین که صبح یاشام جنگ شود اینجا تا وقت احوال رسیدن خود در قلعه که ره و صبح  
وقت یکا پس ز برآمده شامل جنگ گردیدنی نرسیدن من جنگ ساختن بخیرت کورم کلان بهادر  
نوشته فرستاد و وقت چهار که شری بندهون پیاده اینجا بندهون سواران من و انداز قلعه که ره و سوار  
شده و در اشتهار راه که از اینجا دیره برادر کورم کلان بهادر پنج کرده مانده باشد آواز تو بچا شنیدم و دم  
که از برادر کورم کلان بهادر بها کرهوت سنگه جنگ شود و طه الحیر شنیدن آواز تو با سپه خود او  
گرم ساخته روان شدم چونکه دیره به رسیدیم دیدیم که جمعیت سوار پیاده و پس من به رسید و شنید  
درومان بهاری برادر کورم کلان بهادر از من گفتند که از زور کلان بهادر انصاحبان فوج بندهون  
سند و نوب باشند لیکن جا که فوج بها کرهوت کور استاده بود زین آنجا است بالا غار و نود و جا  
لایق جنگ نمود و طه برادر کلان بهادر انصاحبان صلح بهر میان جنگ نمودن موقع ندانستیم غان  
کردانیده می این طه انصاحب اینجا دیره با فرو آید و اینجا بندهون بهر جوانی نها کفتم که از وقت  
جنگ تمام کرده باز آمده به دیره ما خواهم نشست این سخن گفته از اینجا پیشتر روان شدم دیدیم که برادر  
بهادر جمعیت قریب صد پنجاه سوار طرف دیره ما خود می ایند اینجا بندهون شش سوار

اسبان ملاقات ساختیم برادر دم کلان بهادر سر بود سید جای تنگ امروزشک متوجی بسته  
 واپس آمد حال بدیر خمیه فرو دیند روز دیگر جنگ نموده هجرت شد در جواب گفتیم که اگر امروزشک  
 نخواهد ساخت طرغیانی را بدید خواهد شد طغادر جنگ ظل خواهد افتاد و مناسب است که از اینجا  
 عثمان مراجعت فرمود باز دشمنان جنگ نموده بغضله شکست داده بعد آن میره با تشریف اندازد  
 کلان سوار ازین سخن ناخوش شده فرمودند که من نام فرستم آنچه شد در جنگ نمایان خواهند ساختیم  
 خواهم ساخت در جواب گفتیم که ای جان منی مخالفان فتنه مقابل جنگ نموده میشوند و از روی  
 معلوم خواهد شد در پیشگوی می دیم که بهار گریه است سبک به کورده فوج سواران و گریه است  
 می آید از پایان فرسیده مقابل گریه و مجروح مقابل فتنه آنها حمله ساختیم و اوشان بغضله مقابل  
 پشت داده راه هزیمت پیش گرفتند و لا اوزان اکثر سواران مخالف را به تیغ ساخته و اوشان را  
 میکشند و فوج پیاده با قریب شش هزار آدم محاکم ضربت کوب بر بلند می آید پیاده بودند مقابل  
 و کوله با کوب ایان و دیگر که از دگوله با سواران بهر میان تفرق شدند و برادر دم کلان با دروید تو  
 اسبان حجوزا خیر ساخته وقت حمل پیاده هتکوز رفتند و بجانب مشیت سواران پیاده می آمدند و در  
 تشنگی شدند درین فکر ساخته بود وقت من بود که بجای کابل ماران که هم شده بودند و در میان  
 گردانیده با طرف و آن چشم کم شوار از رفته آن من فی شعور خود از گفت که از جنگ خانان  
 بدی گردانیده گامی و باز سخن فی شعور می طبیعت من بریم و دم گریه و از و گفتیم که خلاصه کار  
 چرا که اوشان قریب شش هزار پیاده معضرب قوت با پیاده اند و هر حال ایان قریب صد سوار  
 بود و بدو کس رسیدن فوج پیاده اهل ایمنان من جنگ نمودن از آنها حکم نمودت خواهم نمود



مردمان بیاد خواهند آمد از زمانه قحطی که آنها خواهند شد و شکلی برین طایفه ساخته اند از برای  
نوشیدن می گویند من سوسوی این اندرون فوج مخالفان فاصله نمی گیرم کرده است سوارند کوهشماران  
میگفت که بطرف آب نماند نوشید و طبیعت اینجاست که نهایت تشنه شده و آب نوشیدن معوق ساخته  
از این آب گشته و می آید خود را بطرف مخالفان نموده و وانیدم که اندرون فوج مخالفان رسید و حو  
کردم و عقب من یک سواران هم ایستادند و بروم کلان در که بطرف عقب فوج مخالفان رسید و این فوج  
بودند بیا از دیدن فی الفور حمله ساخته شامل اینجاست شده هر چه را میگرد و فوج مخالفان کوهشماران  
نیارده است داده بدو ششده میرفتند و لا و ران هم ایستادند و میگرد و فوج مخالفان  
بر زمین انداختند و من هم از اندازه زیاده مردمان را کشتم و بروم کلان بیا در چنان شمشیر زده بودند  
که بشت زدن و مبارک آتش میزد و مردم بسیار در شمشیر از دست مخالفان بدن مبارک  
بودند بشت که پوشیده بود و اثر زخم بدن مبارک رسیده و در میان خم شمشیر زدن مبارک رسیده که خمر  
گولی بدوق برسد که زیدان داده و در زخم شمشیر زدن مبارک رسیده اگر ممکن احوال جنگ  
نوسیم طول طول میگرد و لهذا مختصر کرد و احوال نوشتم که بروم کلان بیا در از یک پاره مقابل کرد  
بروم کلان و شمشیر دست گرفته و دست چپ معان بگردن سپید و دست راست پیاده و نیز مقابل  
شمشیر دست گرفته بود لیکن قابو جری را از طرف من نمی یافتند برین حال چشم من افتاد و دیدن آید  
رسیدم بسبب جلد عریان من بشت پیاده مذکور سپید که بجلد نمی تمام شده جری شمشیر رسیده و دست  
بسته بودم چونکه قریب بود و لهذا شمشیر من را زنگرد چون انستم که از شمشیر بیستم و بیست و بیست و بیست  
مذکور بود دست خود گرفتم که گردان بران دست من آمد لهذا اسرود و قابو جری که او شمشیر میزد و شمشیر

اگر کز خم نعلی شیر قدی بر کوکب سپاسی بستی تمام سرور ادبیت خود گرفتار  
 در پست شیر بر طبقم اوراندم مثل کوسفند خلق او بریده شده گشته بر زمین قیامتند  
 شدیم چون دم که صفتی چنگاوان پیش میروند و هر ارم و مانگشت خورده دوران همان کافران  
 مذکور میروند چندی بار بر ارم کلان بهاد و کفتم که اینجا موان گشتن حقایق و صلاح است آنکه  
 میروند و از بخار سیده گرفته شود و بدوم کلان در کشتن مردان مخالفان مشغول شوند کفتم را احسان  
 سوازی ازین دگر میروند متفرق شده در یغما و کشتن نمون صرف شدند یک و ارم از افغان  
 همراه نمون و حضرت پناخان قیاسیم که رویترا از اینجا یافت چونکه اراد که نمون تو مذکور میروند  
 از چار شده تن تناسبت در دوران ساختن و بریده دیدیم که هر ارم و مان حواس و غیر مذکور  
 شان قیاسیم که بر ننگاوان و آن میروند و در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 اینجا اندیشه هر بر مذکور که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 و اگر گشت و نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 لهذا اینجا کفتم که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 بسیار کار می از رفیق باز ماندند استاده گشتن در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 رسیدند پیاده مذکور اینجا کفتم که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 تعالی فتح غلبه که از قیاسیم و نمون و یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 و در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون  
 و در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون کفتم که در یغما و کشتن نمون

سوار فرام شده ملازم نمایان گشتند و کهنه را روی سازانضلع تحصیل ساخته بفرج همراهی خود  
 دادیم که فرج بهر وجه اسوده گشت و نواب امیرخان بهادر و نواب محمد شاه خان که قریب بود  
 رسیده بر راج موصوف زور داده بودند معامله دوازده کهنه روی ساز راج جی بپوشیدند و گشتند  
 رفت این نواب امیرخان بهادر و نواب محمد شاه خان مع فرج خود از اینجا کوچ نمودند از ناک جی  
 بیرون رفتند و در مکان لاوه علامه لوناک رسیده دیره خست مسوره با حسب پانین دادند و جاک طین  
 شمع کردند و سبب معامله کردند این راج جی و نواب محمد شاه خان و والد هم خطوط امیر  
 واکذشت ناک جی پور مع قلعہ باویند و بست کرانند معده حصار جی و والد نمایان فرشته بدست

اوم معبر خود داده فرستادند روانه شدن در کالان کجا در وانجانب مع فرج خود

بشدون غیره نشاندند و تانجات مقربان جی و والد مع جی نشاندند

محمد شاه خان رسیدن نمایان بفرج نواب موصوف بمقام لاوه نمایان

فی الفور بند بست خود و از قلعہ باویند بر دشت بهر ملازمان معتمدان جی پور داده و جی نشاندند

موصوف از اینجا مع فرج همراهی خود روان گشتند بمقام لاوه رسیده دیره ساختند والد هم نشاندند

شدند و موجب کم نواب محمد شاه خان از مکان لاوه بطرف جنوبیه ساخته مسوره حسب پانین دادند

ودیره نواب محمد شاه خان بطرف شمال بود درین صحنه میان نواب جمشید خان و محمد سعید خان مع فرج

ملازم نواب محمد امیرخان بهادر موجب اشاره قاضی خود بطور ملاقات در دیره نواب محمد شاه خان

کرفتار ساخته در میان جمید نواب محمد شاه خان در میان گرفته ششمین خط فرج پانین باویند و

نواب محمد شاه خان گرد اگر دیره مذکور که دران جمشید خان غیره نواب محمد شاه خان گرفتار شده

شسته بودند آمده محاصره سخت نمودند بعد دو پاس اب امیر خان بهادر سحر چهارم سرداران  
 در در فضیلت خان آمده میخواست که نواب محمد شاه خان گرفته برود یکی فوج کبک و دیگر عیال  
 نواب محمد شاه خان تحت مقبضه خود آورد برادران کلان بهادر دیگر سرداران هم ایستادند نواب محمد شاه خان  
 صلاح نموده بر دیر فضیلت خان نکشید که نواب امیر خان شسته بود رفته محاصره ساخته بطور محاصره  
 گرفتار ساخته مردان بیرون آید و ششام اصیرج بنام نواب محمد امیر خان بهادر و او ششام ساخته و در آن  
 که از جمشید خان غیره گفته نواب ایان یعنی محمد شاه خان اخلاص کرده و منتهی بدان ایستاد  
 یعنی نواب امیر خان اخلاص خواهم کرد و درین مجتهد عده در روز گردیده آخرین جمشید خان نیز نواب محمد شاه  
 را اخلاص نموده گداشته رفتند و مردان نواب محمد شاه خان نواب امیر خان بهادر را اخلاص نموده گداشته  
 بودند که بر بلوچ و دگر در فوج کبک ایستاد و غیره ملاقه نواب محمد شاه خان غیره را طلب بنحو اگر فوج  
 گشته برادران کلان بهادر نواب محمد شاه خان را از آنجا آورده بدیر فضیلت خان رسیدند از آنجا  
 ایستادند و سوگند کردند هر دو نواب صاحبان جمع پس بدین کیر سرداران دیر و فوج بایان آمدند و ملاقه  
 و بایان بایان هم اندر کشیدند و بدین دست کرده اویم که از فوج نواب امیر خان نواب محمد شاه خان  
 متفلس بودند و حکم آمدن نواب ران شاه خان که همراه نواب امیر خان بهادر بود و از آنجا از آن  
 گشته کینه دل خود مستحکم گرفت و احوال کینه کشی او که بایان ساخته میجای کینه شسته خواهد بود نواب  
 امیر خان بهادر چند روز دیر و والدین مانده روانه گردید و نواب محمد شاه خان قیام کردند و مردان  
 فوج هم همان بایان نیز رسیدند که فوج نواب محمد شاه خان بدین گشته و هر کس که در فوج نواب  
 ساخته و صد مردان بهر دیر و هر کس که در فوج نواب محمد شاه خان بهادر و صد مردان باقی ماند

و باقی همه برخاسته رفتند و اینجانب از نواب محمد شاه خان گفتم که بدون خرج بکلی مردان کاشمیر و  
 نواب موصوف در جواب آن گفت الاچام برخاسته رفتن دهند بجواب آن گفتم تا حال آنچه که حق فرمان داور  
 آن صاحب ایان بشود تو نیست نمودیم حالا آن صاحب ایان اب سید هند در ضیوت ایان بخوبی فهم ر  
 نموده و هند بجای که حق سبحان تعالی از حق مانع رساخته است آنجا فرستادیم و خود قبول نمود  
 رزق مخیر بیکان رسیده و شرط عقلست چنین انور مانده با شماع انعمی نواب موصوف ایان بخوبی  
 تمام خدمت نموده داوره بعد آن علی الصباح جمعیت همایان فتح و از آنجا که بنده روزه و روز یکم  
 اینجانب شوره ساخته همین صلاح افتاد که سابق ازین بانیان خاصه و دارا اخیر بحسبند علامه  
 پهلویانام و الدام نموده داده بود در آنجا رسید انتظام خود کرده آید و در شان داری بانیان  
 که از طرف مهاباد ضاوت او رسیده به مهاباد بخاراند مانند بایر نه ساخته شدن الدام  
 از نواب محمد شاه خان جمعیت خود درین برکان پهلویان علاقه جویم و تعمیر  
 ساختن قلعه مکان پهلویان و نظام نمودن مکان کور غرضی که مکان پهلویان  
 دیره ساختیم و به تباری قلعه تصرف شدیم و در غرضی که قلعه بنا ساختیم و به تباری قلعه  
 برای تحصیل در دیهات علاقه پهلویان رسیده و دیره ساخته و تحصیل جاری گشته مکان سانکر با قلعه  
 و در رسیده دیره نموده سپاهیان قلعه ایان اینجانب آورده و بمقابله جنگ پیش آمد آخر اینجانب  
 شکستید ساخته و در غرضی که در قلعه مذکور رسیده گرفت و تمام خود قایم ساخته و نیز قلعه  
 دوازده گشت که در قلعه سانکر یا که مکانات و حویلی و محل خوبند قیام کنانیده و داورا آنجا که  
 دیره بر موضع محکم که در آنجا که دیره رسیده جنگ ساخته گرفتیم و در آنجا مردان همایان با هم کلان

بهاورد بطور تمامه قایم گنایده داد و سابق ازین نجاب امیر خان بجا در آن زمان لادو کیج  
بود همان زمان نجاب ارشاد خان ایچاخی در فوج مقرر ساخته و خود مستیج سواران بد از ایچا  
سده نمیکان شیر گنده ملاقه کور که در اینجا قایلان نجاب صوفی دند زنده و نجاب ارشاد خان هم  
نواب امیر خان بختاورد فوج افضل مسوور کوچ ساخته میفاصله پنج کوه از پهلای رسیده و میا ایچا  
مسلح و دلکهره و پیشتاب ارشاد خان بن شرط که مایه از آن میان پهلای خارج ساخته بدست  
گرفته و در ادنی اقبال ساخته نواب ارشاد خان که از سابق مکان لادو زنده گشته کور و دل خوش  
از راجه شاه پور و الیه رابط اخلاص نموده بر دوشی کمر بسته برای خرج نمودن بایان مستعد  
سپاه گریار رسیده و بره ساخت و الدم وکیل خود در آن نواب صوفی ستاده کیل مذکور زیاد  
منت حمایت او نمود و نواب محب و بغر و فوج خود و عجز و اسلح کیل مذکور بایچ بنیال یاد و ده  
مانشایسته بر زبان آورده از فوج خود بدگر گرفته داد و از آنجا که متحلی و بر دبار سی لادو و کیلان  
و پس آمده حالات حسرتی که بروگه شسته بود بخدمت الدم عرض نمود و چنانچه در فوج  
دار شاه خان سپه بختاورد سوار و دوشم هزار یاده و ده و دوازده نفر پهلای کلان بودند و  
اراده بر پادی نمودن بایان بن سید جنگ شستن از فوج نواب امیر خان  
نواب ارشاد خان مغلوب شدن فوج مذکور و آخرش الدم و برادر کلان بدار ایچا  
نجاه بر دوشم از حق سجا نه تعاکر کرده و جمعیت چهار صد سواران با قصد فریادگان از  
پهلای سوار شده بطرف ساکنر بار وانه نشدیم زیرا که در قلعه مذکور سکونت قایلان  
تخاصم است پنج سواران مردانه از همه شتر وانه شده بکال ساکنر یار رسیده و در

مردمان از گشت کاران آمده فریاد العیاش العیاش کردند و گفتند که سواران پیاده هزاران  
 هزار را گشت گنم و جوایان بریده میسرند ازین علم عظیم بر ایان می شود و در دل خود خیال ساختن که  
 بجمعی قتل جسدان افواج بی شمار بداد او نشان سیده شود و این از ایشان گفتند که دروغ نمیگوید  
 و اینها بدیدند بعد از اندیشه کردم که برادرم کلان بهادر از عقب می آیند و گشت کاران طلب سید  
 خدمت نشان رسیده البته فریاد العیاش خواهند ساخت از زنان سینه کشی است که برادرم کلان بهادر  
 بهادر همی خواهند رفت و از فوج نواب ارشاه خان فوج بی گشت خون خواهد رسید اینجا از سواران  
 همای خود کفیه داد که کمر بختان و مسمی سپاهان و تیار و مستعد باشند پس اینجا که گشت بر بلند  
 سقف مکان قلعه ساکن یافته استاده شدیم که در یخمن او از دوشه بنده فوق در گوشه رسید  
 سینه اتق شده که از برادرم کلان بهادر و فوج نواب کور خنک گردید لهذا سحاح تمام بر بلند  
 شفق کور بر آسمان سپید سوار گشتم و از اینجا مستخرج سواران دانست سپاهان و از خیر نمودیم  
 و بطرف آواز زد و قهراب روانه شدیم رسیدیم دیدم که همراه برادرم کلان بهادر در قریب مقصد  
 پنجاه سوار خواهند بود و از فوج نواب ارشاه خان قریب یکصد سوار بقابلت جنگ می شوند و هزار  
 سوار از دیره با فوج نواب کور سپاهای انگلیسی می آیند در خصوصیات اینجا به محبت چشم سوار و از  
 از طرف پشت غول سواران اب موصوف ساخته سپاهانی انگلیسی بفضلی برانی سواران  
 غنیمت بپوش شده راه نهریت گرفتند و اینجا به شمال برادرم کلان گردید و گفتند که اینجا ایستاده  
 ماندن قریب صلاح نیست زیرا که دیره افواج دشمنان قریب یکصد کرده و در یک محله می فوج خواهند  
 گشت میزد از عقب و ایامان مسمی ضرب فوج جمعیت پیدا خواهند رسید پس اینجا همگامه که رزار

گرم خواهد بود و باز از بخار و آب سردی که در حال لختا پسین صلاح است که از بخار عین گرفته اند  
 قریب مکان ساکنر یاسیده و مکان خنجر در ارشیت داده استاده شده چنانکه هم ساخت بدم که  
 بخار از عین صلاح رسیده و سنجیده و آنکه عین اسپان که اندک بطرف مکان ساکنر یاسیده  
 شدند و در عین دم جمعیت پیاده با و توپها سال بایان شدند و نیز نواب ارشاد خان و قنوج  
 بهنجو مور و مخزیده بر مایان و رخک کمال دادند مایان از انجا چکیده چکیده چکان  
 قریب ساکنر یاسیده و مالک رسیده استاده شدیم و در انجا طلع چکان اخیتم و الدم و انجات مع  
 یکصد سوار و ده اسبان و داده پایکشته خبرت پاستقامت شدیم و در دم کلا با  
 سوار یکصد چاه سوار روانه بر کنار صفت پیاده ایم چو که استاده شدند و در عین قریب و از دست  
 توپ مع و در شتر پیاده طرف ثانی مقابل رسیده کوله توپها بر مایان چکان می یاریدند و انجا  
 نیز از دست چکان از دست خبرت پاستقامت کوله بر او نشان میزدیم چو که نواب ارشاد خان و قنوج و قنوج افواج  
 خود ایاز را آوردند و در عین جمعیت قنوج مایان تصویبه و اراده تاراج کردن داشتند از انجا که  
 پیاده و خوب نیست عین غایت وانی بر خود شدند و بیگانه از بار برادی غنیمت گردید که  
 که در دست ایشان قریب مایان بود و خاک زد کرد و در اسبها مایان بالید میفتند بنام استاده  
 ربابی که با کوله هم بر میون جوانان بایان رسیده و کوله ها که در طرف مایان رسیدند چنانکه خطا نکرد  
 و مردان به اینها و نشان چکان بخوبی سپردند و اکثری از البوز میفتند و بعضی از چکانها را در دست  
 شدند و در عین یکتا که در عین کار از گرم مانده و بارش کوله اسبان بایان کردند و در عین روز بدو توپها  
 استاده را که در عین کار از گرم مانده و بارش کوله اسبان بایان کردند و در عین روز بدو توپها



آمده و نوبت بر شکست یابی رسید و گانه لشکر اندر بدگاه ایزد متعال گجا آورده شدند که خود بخود از  
افواج غنیمت نواب سرخان نواب احمد خان به دو سواریا چو بسیر پرانیده بخدمت ادم آمدند  
و حاجت گفتند که بایان شما مسلمانان ایند نواب ارشاد خان ناحق از نادانی فساد ساخت  
نوبت با شما رسانید اکنون متعاف نمایند و مانعت حمله گرانده دهند و درین گفت گو بود که یک طلب  
و چهار ضربتی یک یصد سوار لازم بآنها صاحب ندیده مع ما بود با ادا و بایان رسید و در آن  
همه بایان این نیز دیگر گشته مثال شیر غضبناک شده میگفتند که فوج دارا شاه را بنیامون  
والدم گفت نواب سرخان ایند برافروخته حضرت نموده و ابدان بک فوج خالغان برده  
رفتند و از اینجا کوچ ساخته رفتند و عوار او از والدیم گفت که فوج دارا شاه بنال از ملک  
ناتیا جدا و بدیده داده و ادین مناسبت لهذا اینجا جمیع جمعی نمود و او و جمعی  
دارا شاه خان کوچ ساخته روانه شدیم و از ملک ناتیا صاحب در بیرون کرده و این  
والدم رسیدیم و درین حال جنگی که بوقت سنگزدن تحصیل صلیحی بالکل از صاحب و ن  
در فصل بعد به یولیا رسیدیم بالکل از معامله فصل بریم از علقه هونیا وصول کرده گرفتیم و بخرج  
خود آوردیم و دمی باقی نمانده که وصول ساخته کاروانی خرج شود و مکر و قصه خاص هونیا  
اندنی سایر خوب بود که هر روز صد مار و پیله حاصل ساریدستی می دهند و نیز قریب پنجاه رومی  
سایر ابداری در مکان بچکره بود و در مکان سانگرایا اندنی ساریومیه یک آن هم نبود و در آن  
فصل بریم بالکل آخز شده ماه صفری بیا که بود والدیم بموجب صلاح برادریم کلان ازین که بخت  
مقرر گشته که در مکان سانگرایا نشان در مکان بچکره برادریم کلان را در و در هونیا قیام دارند

دیده باز آمدنی علاقه خود با کار روانی خرج جمعیت خود می نموده باشند و جواب آن گفتیم بزرگ  
وقت علاقه علاقه هیچ ساختن و برین صلاح بطوریکه از سابق مقررت بموجب این قائم خود  
ماند و سوائی این همراه جمعیت مضعی و مضعی همراه هر دو صاحبان است ازین عرض مضع بر سر آمده  
و آمدنی بجز راه داری سایر دیگر نبود و بدینولیا آمدنی سایر روزمره و خیار است و نیز در بکار هم  
قدسی آمدنی سایر راه داری است در مکان ساکنان یا آمدنی سایر راه دار با کل نیست و نزد من  
خرج زیاده از آن صاحبان است در ضرورت یا م برسات چگونه گذاره خواهد بود چرا که میروید و راه دار  
بدون فصل نیست موقت مضع اشمنش ماه است برادر دم کلان به گفت که بطوریکه والدیم بخود فرمود  
است تا بطور قائم خواهد ماند ازین سخن صافی معلوم کردم که برادر دم کلان دوازده ساله معلوم کرده گفته  
است طه اغصه طبیعت من از حد زیاده است و گشت پس بجواب گفتم که انجابت را مکان ساکنان یا در کار  
نیت انصاحان ساکنان یا را هم گمزننده را خدا را از حق است رواه شدن انجابت از

مقام هولیا معده و صد سوار و گرفتن قلعه که بریده علاقه بند و این جرمی بود  
انشاء الله تعالی ازینجا رفته در ملک بچو رسیده قلعه که بریده از بند ز شمشیر گرفته و تحت خود نموده  
خواهد شد و کار روانی خرج هم از انصاع نموده خواهد شد سهمی را او سنگه که دیوان والدیم بود و گفت که  
بیتدیریکه قلعه بدینا خواهد شد و چنانچه گفتم اگر دست من نیاید و پس گشته از ایشان است  
گفتن بخوابم رسید والدیم فرمود که بی ازاده بدین نوع با حق سبحانه تعالی اوده نیده خود دست نموده  
خواهد و او ایشان بفضله قلعه رافع نموده ضرور خواهد گرفت لیکن بعد آن در حاجه مذکور قائم اندک  
می باشد که نزد راجه چو راجه فوج و امرت بدین زیاد عمل داری خسته نیست عرض نمودم که اگر از

این روزی قلعه مذکور را خواهم گرفت از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که در شصت روزها  
 لغرض نجات کشت آتش از والد خود رخصت حصول ساخته مدتی در سوار مردان از بخارا  
 ندم و شب و روز مسافت راه فریب نیاورده و همواره بوقت چهار کسری شب شش و نیم مسافت  
 رسیدم و قلعه مذکور را از فراموشی نیاوردم و بهیچ وجه در تحسین آن قصد نکردم اما عجیب است  
 عاید کردید و قیام که اینجا بنقله مذکور را دیده و کس نمی دانست و سواران هم از این خبر بی خبرم سواران می یافتیم و در  
 سواران مذکور را یافتیم قلعه را نیاوریم و نجات صبح گردید از زمان همایان من صاف صاف گفتند  
 که از راه فریب با فکر رفتن قلعه بوقت شب مقرر ساخته از ببولیا سوار شده آمده ایم نمی دانستند  
 صورت است و حال از روز روشن میشود و در قلعه همه مردمان بپوشیا گشتند و گروه قلعه خندق  
 عیسوی را بپایست در صورت بدو قلع بپاشن با ضرب تیپ با چگونگی از این جمعیت قلعه گرفته شود  
 سواي آن اگر چه صدیکه روزیم در حاشیای قلعه خوابیدند هزاران مردمان ملازمان را چه چهره بلکه گنوار  
 و بیات فراهم شده مایان اگر قمار خواهند کسی در هم نظر نمی آید و نیز در میان مایان  
 لطافت راه رفتن هم نماده اینها همین صلاح است که از اینجا اطرف علاقه را جگر ولی الله  
 رفته بعد آن مکان بپایست سیده شود در جو الشب کفتم که من هرگز برگردانم و این سخن را هم بعد  
 یکی سواران همایان قلعه ساخته که مایان با حق گشته و قمار نخواهم شد عرضی که اینجا در اوشان  
 زیاد و از حد تنک ساخته و بپایست ملازمی با طوف اندخته سخنها بیوه هر چه که بر زبان می آمد  
 می گفتند اینجا اندانها لاچار گشته کفتم که ایشان این رخصت دوم همه ما در علاقه کردی و فتره  
 و از اینجا بپایست بپایست برودند من هرگز برگردانم و این سخن را هم در اوج حق سبحانه تعالی

[illegible]

روان شده در مکان هندون پید و در فراهم نمودن جمعیت سوار و پیاده و محصور گشت و خبر  
تحقق نموده که نزد آسرخان صرف قصد سوارانند لهذا بدین خبر و جمعیت و از ده صد سوار  
هزار پیاده و یک پلین چهار ضلعی پند و آن کجی ساخته از خلی سافتن قلعه که در دهانه شده  
چون بر آمدن فوج راج جلیور نزد این جانب رسیدند بدو ست قلعه ساخته قمر خیمه و سوار و پیاده  
مقابل او شان آمد مکان کوه ساه جلیور راج جلیور بود و از قلعه که در دهانه ساخته و در فوج  
این جانب از آنها مقابل کرد و بدین جهت مقابل این جانب را او شان حمله نمودم و او شان را مقابل  
نیارده از قلعه کوه ساه پناه برده چند استیاده کرده و او شان را کوه چهار طرف او شان  
کرده و تا یک سبک گشته بطور محاصره استاده ماندم بعد آن حاجت نموده قلعه که در دهانه  
از آن نمودم و بر روزه از قلعه خود سوار شده و او شان را مقابل او شان استیاده ماندم و غلغله  
و جوی و قمر خیمه و سواران را که در دهانه گشته و قلعه آوردم و قمر خیمه و سواران  
با یکدیگر قیام دادند و یک جمعیت سوار و پیاده از گرد فوج فراهم ساخته بعد از آن کجی نموده و  
در مقدم از قلعه که در دهانه پند و در ساخته این جانب از هم پنهان خود گفت که باید از اینجا  
تعالی تمام نموده بسیاری فوج او شان را ساخته پناهی داده بر او شان حمله و پوشش ده گشت  
از طرف پناهی او شان گرفته شود رفیقان همایون بسیار فوج اندیشه ساخته گفت که از فضل  
و شجاعت و قلعه را از دست آورده ایم و این داری نیست که قلعه را گذاشته چنان میدان نموده  
نمود صلاح این است که استحکام قلعه ساخته یک ازیم و قلعه را گذاشته بر او شان حمله نمودن صلاح نیست  
این طرح را انانی گفتند این جانب قبول نمودم که هم پنهان من از مردان که از این طرف



جنس والہ ہا از انہا بیج ہر اس مخاطرناوردہ باستقلال تمام بندوبست بر خود باور و انسی نمود  
 و ضرب توپ با جاجی استاده کرده گولہ ہای توپ بہ فوج مخالفان بدین اختیار ساختہ و رواجند کہ سنگہ  
 از اندری حملہ نمودن مخوف ساختہ و در روز زرد گولہ ہا صاعقہ اندک و کورہ گرفت چونکہ خبر محاربت  
 جنس مذکور نزد اب محمد شاہ خاں رسید الفدو مورچہ ہا از مکان لادہ بہ سختی متحہ ہنگامی از انجا  
 کوچی لطیف سیرورہ را می داد و جنس نمودہ را رواجند سنگہ از آسمان خبر آمدن توپ بہ صوت صاعقہ  
 جنس مذکور را گذارستہ و بہ فوج ہمای خود روانہ شد بحالت تباہ بخاص دور رسید  
 و الدم بہ جہت شہسخت از مکان ہمایا جمعت قریب یکصد پجہ سور و بالندش شصت  
 مسخرت پائی ای مادیان جانب و از شدہ کوچ بکوچ می آمدند چونکہ از فضل سبحانہ تعالیٰ  
 مخالفان گشتہ بودند از اغراض تمام قریب کنزال از قلعہ کمرہ رسیدند و چونکہ کور  
 سابق از جانب دوقل خود ہر سال داشتہ بود رسیدن سپہ اردن الدم بہ جہت گشتہ جمعی  
 ہمای خود از قلعہ کمرہ برخاستہ و ادگشتہ قلعہ بندون دید رسیدن الدم قلعہ کمرہ  
 و از انجا بندون بہ سمت فوج حبی برو بہر صبت چہار روز گرفت قلعہ بندون  
 و بہر سر فوج حبی برو الدم بوقت دو بہر روز مع فوج ہمای خود قلعہ کمرہ تشریف آوردند  
 انجا بہ مدت گذاری حاضر گشتہ ناند و سر عرض ساختہ کہ صبح از انجا کوچی ہم ساختہ بندون  
 رسیدہ مخالفان از انجا بدر ساختہ بندوبست و مع قلعہ انجا کردہ خواہد شد و الدم صلاحا  
 فرمودند کہ زو مایان جمعیت قلیل است و سوا ان خرج را بخوردن نیست لهذا ہمین مناسب است  
 کہ از دہ بندون بالفعل موقوف گشتہ و را انجا قیام دارند و از دہا گرد فوادم تحصیل جاسختہ

کار روانی خرج جمعیت همراهی خود موده آید و نیز در صدد یک ماه فوج جدید ملازم دستگیر  
نموده خواهد شد بعد آن هستند اگر گرفته خواهد شد در جواب آن عرض ساختم اگر چه فوج جدید  
مایان چهار حصه یک شت حمله مضاعف خواهد بود لیکن مایان تا بمقابلیه خواهند آورد و در زمان  
دوران ایستادن فوج در غایت غایب فضل حق سبحانه تعالی نموده و صبح لاجا که فوج نموده مکان  
ملاحظه خواهند نمود که در دو کهری صید شود آخرش عضم پذیرا فرموده و صبح جمعیت عضم  
پنج شش صید پیاده و در ضربت یک ایجا که فوج نموده روانه شدیم و ایجاب صید یک صید پیاده  
همراهی خود پیشروان شده هستند و رسیدیم در رسیدن ایجاب تحصیل از انجا مکرر در آن  
تحصیل را گذاریم و اگر شکار فلعلم رسید و فوج جدید بسیار صاحب پیش قدمی نمود و از فلعلم  
صید قدم پیاده شده و نیز غرض از دم صید یک صید پیاده و در دو کهری ملاحظه نمود  
باصطلاح یک نیم کرده و نصف فوج مخالفان از فوج دوا هستند و در فوج ایجاب که در فلعلم  
کرده و عجمت الدم رسید و عرض ساختم اگر حکم شود پیشرو فوج ایجاب که در فلعلم و در دو کهری  
که بنا بر است بر روز یک شت و اول فوج جی پور ایجاب که در فلعلم و در دو کهری  
همراه گرفته و این تمام بود که در فوج همراهی خود را بدین وجه ترتیب داد استاده کرده که خود  
پیشرو و چهار ضربت ایجاب که در فوج ایجاب که در فلعلم و در دو کهری  
فوج ایجاب که در فلعلم و در دو کهری  
زوشان گفتیم که شکار فلعلم که در فوج ایجاب که در فلعلم و در دو کهری  
آمدند و شکار فلعلم که در فوج ایجاب که در فلعلم و در دو کهری



بصره دست حبس مخالفان که قوم راجپوتان بودند میفرمود بسبب این شورش و الفوج مخالفان  
بنظر نیامد چونکه عول راجپوتان کور با صله یکصد قدم ماند یکایک نظر آمدند و مقابل گشت فی الفوج  
نواختن و از اینجا میفرموده دوران ششم سی نفر بلبلن معه طایفه راجپوتان اسیر شده اند و اینجا  
مشت نفر دوازده نفر مخالفان رسیدم که یک دم از رفیقان من بفریب گوی میزدند و مخالفان را  
گرفته بر زمین افتاد و دوران شان امداد حق سبحانه تعالی بیچ اندیشه بدول من نیامد گوی میزدند  
زوم بعد آن شش نفر از پیام کشیده بر او نشان دیم راجپوتان کور تا با مقاومت نیاورده فرستادند  
راه فرار کردند و پس از آن راجپوتان کور بلبلن معه ضربت پها و سواران حواری شدند و طایفه  
خود فرار شده میفرمود والدیم چون فرستاد که از شرف الفوج مخالفان شکست فاش نموده اودا  
رای امداد من دیده و دوید آمدند و نیز هم گردان همراهیان بسیار و کسی از همراه والدیم بود  
فی بدو فوج مخالفان کالت تاه اندرون قلعه رسید و اینجا فزیت و از دقله کور مورچه مانند  
قیام ساختیم تا عصر روز از طرف جنگ برگردیده آخرش افشان بوقت شش قلعه را گذاشته فرستاد  
و از فضل حق سبحانه تعالی قلعه بدول من بدست یان گردید و همی کرم خان پرورش یافته قدیم بود  
قلعه کور رسد و او نموده داده و دوران مان کوسم رسات بر سر رسیده بود و فضل بنعم آخر گردیده و  
فضل بنعم هم جای تساهل تحصیل از آن حجی بر کرده گرفته بودند لهذا از کسی جای بدنی نبود و  
تحصیل و آمدنی بخلف حسن کور بسیار کمال بر بوده از مخزن زیادت گردید که هزار نام علیه  
در صوم میفرمود علاقه مند و در زمین شش است لاچار برای اره فوت سپاه والدیم در قیام  
ساختیم اینجا مع فوج همراهی خود از اینجا کور نموده بر موضع میفرمود رسید و در دست و یکی مردان



[illegible]

می ماند پیاده و کلاه کمر کمران و دیگران را گرفتار ساخته متفق بودند و قسمی نمودند که هر که  
 بود بخیر صاحب حکم خود را کرده بود از تقدیر کسی که مذکور بر میزدون تسلیم است و بوق  
 داشته و شهر میزدون از بنای بشتیدن خبر آمد کسی که مذکور به خبر رسید بود که بول  
 کند یکی ساخته نه از من غله گرفته و قریب و صد سوار خانگی توابع شاه خان و پهلوانی از  
 مذکور خبر آمده نزد انجیاب رسیدند انجیاب آنه نگاه و غیره چشید هر روز میزد و انجیاب  
 بدلیه کوچ نموده بر مکان پاوه رسید و دیر بناخت و احوال پاوه را میبست که راجع کان سیو پور  
 والد ارکینل جان رئیس صاحب ملزم دولت کوشید به پیادگان سیو پور خانج نمود و او  
 و راجه موصوف بخیر و پناه آورده چنانچه نمحالا راجه خجی محمد والد مکان پاوه بطریق صفای امواد  
 بود و راجه سیو پور والد جمعیت سر قفقان خود قریب چارصد نفر و آن جوانان قریب بیست نفر سوار  
 یکی میزدند و آن بودند در مقام پاوه بقیام می داشت و اینچنان بجهت کفایت فرستاد که  
 قدیمی بطور ضیافت دهند آخر شش رسلخ دو هزار و صد رویه میباید گردیده و قرار داشت و در  
 مردمان چه موصوف عهدی ساخته یکایک میان گولی بند تها زدند و گردن حمله نمودن  
 پاوه و گرفتار کردن راجه سیو پور را الا چار و انجیاب بخیر از چهار طرف اندوه میزدند  
 حکم دادند که لیکن مردمان همایان من حمله ساختند بعد آن انجیاب قریب بیست نفر و در  
 خود فراهم نموده حمله کرد و حمله ساختیم تا بر حصن گریز جنگ همیشه و تفنگ و غیره میان دو که  
 معده لا و در آن در و گلی داده بالا بر آمده مردمان طرفانی را متصل میبایند و مردمان طرفانی تا  
 مردمان در و در و سر میزدند و از آن گرفته اندرون مکان محل سلافتند و انجیاب نیز محض از نشان

۱۱  
بزرگوار و محل سر رسید و ششم آخرین از فضل و سخاوت را که شیو پور و والد را مع هم رسانید  
او گرفتار کرده و مقید نموده که فایده و قریب بیست و پنج اسب و شش شتران و شش گاو  
سعد زنده و نهال و صندل و شمشیر و تفنگ و غیره سلاح بدست آید و در یکی از خان با و در رافعی هم اسیر  
قارت ساخته و قریب بیست و نه هزار روپیه را غله بدست آید بود که اینجا بیست مردمان فوج تقسیم  
نموده داد بعد آن را به شیو پور و والد را از قید رهایی داده و بیست و پنج اسب و شش شتران و شش گاو  
در این بام کبیله های کبیله ای که بیست و نه بود و تجدید می نمودن با خراب ساخته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
اینجا بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
برای گذاردن مردمان فوج خود و والد و اینجا بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
ملازمین رسیده و دیر ساخته و در اینجا بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
همه اینان فوج یافته رسیده لاجرا از اینجا کوچ ساخته و بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
میوه یعنی زرگاوان و گاو و میشان از دیهات مذکور قریب بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
دیر ساخته میوه مذکور را فروخت که آنده کار را و خرج فوج همراهی خود نمودیم و والد و اینجا  
دقیقه که هر روز قیام داشته و بیرون برده فوج همراهی خود که آنده دادیم و باران حیرت  
الهی نسبت کردند و از خدمت موافقت هوا حرکت بخارج طاعت اینجا بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
اینجا بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه  
را و چون آنکه در غیره خط نواب صاحب جنگ شاه خان بهادر از لوطک رسید و زمین  
و شش بود که فوج محاربه حیر پور و والد قریب بیست و نه اسب و شش گاو یافته از اینجا کوچ نمود و بیست و نه

است و اراده جنگ دارند و زدن فوج نیست که مقابله نموده شود پس بیوقت امداد من نماند  
 که تازیت احسان ایشان بر من جارید و بسبب کثرت طبیعت ایشان الدم بذات خود دارد و او را  
 موصوف بگویند و اینجانب بیماری خود خیال نساخته عرض نمودم که بنده خواهرت و آقا  
 تو نمایند اینجانب را و در وقت بگویند ساخته مردمان بهرامی و در وقت بگویند که اسرار و در اینجانب  
 چهار صد سوار از خدمت قبله و کعبه خود خست شده بگویند سید از نواب محمد شاهان کاشان  
 نواب موصوف نهایت خوشنود گشتند و گفتند که اکنون این بلاهای نجات خواهم یافت موصوف  
 امرشایسته بشا خواهم ساخت و در نواب موصوف جمعیت سوار و پیاده قریب یک هزار و پانصد مردمان  
 حکم کردند و بهر یک یک سوار و دو پیادان نواب موصوف و دیگر سواران و پیادان بگویند و در غایت  
 مردمان باشندگان نواب موصوف و کسین و نایب نصاب صلاح از نواب موصوف گفتند که بنده است که در آن  
 از فوج راجه جو بود که را و چاند سنگه در سر کان فوج مذکور است جنگ نموده شود و نواب موصوف که بگوید  
 که بد جواس بود که کشتن اینجانب را منظور ساخته مضبوط قلعه بگویند و شهر و ملک را خالی  
 روزه و دیگر را و چاند سنگه معده قریب دو هزار و نه سوار و پانصد پیاده جمع قریب سید از نواب  
 صد سوار بهر ایشان خود از قلعه بغاصه یک نیم کرده و مقابله ساخته و از هر این نواب موصوف که  
 اینجانب میدید و بلکه همه او را قطعه رفتند و از نواب موصوف طبیعت اینجانب شد تمام فایده که در این  
 گرفته بطرف راست فوج بگریزد و با وجود یک سوار و یک پیاده که در اینجانب بود و مستحکم است و بطرف  
 چو که را و چاند سنگه که بفرج و دو هزار و نه سوار و پانصد پیاده ساخته و از نواب موصوف که در این  
 از میان بر رسیده بغاصه صد و بیست و نه سوار و پانصد پیاده و از عقب آنها قریب دو هزار و پانصد

برغول میان کوله باز در شروع ساخته و پلانها از جانب است و چپ بر میان جمله ساخته و بر سر  
 سده قدم پلان یک کوریک بریده استاده شده کوله با توپ و گن شروع نمود و کوله با برغل  
 نمود و در یک خط است و سپان از هم بر میان من ضرب کوله با گشته گشتند لهذا سواران هم  
 خود کم که یکجای متقی شده همه را مانند قرین صلاح نیست همین بناست که درین میدان یکجای  
 متفرق شده استاده شود که از ضرب کوله در این شهادت حیا خیمه بر میان من صلاح است  
 حکم متفرق استاده شدند و در دل خود همین اندیشه ساختم که فوج مخالفان را بیست و پنج سوار یاد  
 و دو صد ضرب قبیله و همراه اینجانب قریب چهار صد سوار خواهند بود سوار این سبب بخاطر حالت فرسودگی  
 در مضیقت اگر کوله توپ مخالفان بر من و نماید و در اینجا کار آرم نام و حرمت من قائم ماند و از جانب حرم  
 عالی این تداعی نمودم که اگر کوله توپ گشته شوم چونکه فضل از دست من شافل بود و هزار کوله بر سر گشته  
 و فوج مخالفان جمله ساخته و بجای که بودند از اینجا قدم پیش نهاد و دیگر کوله با همه روز میر و مذاخرت  
 شام گردیده و اتفاق غروب شد فوج مخالفان این مقابله زد و گردان شده بر قصد ٹونک سیده داخل ری  
 خود شدند و اینجا بجای و قائم بود که در غیر صدمه آدم نواب محمد شاه خان این طلب اینجا رسید  
 بموجب حکم نواب موصوف انداختار و انداخته در قلعه ٹونک نزد نواب ممدوح خیمه دیدیم که نزد نواب همه  
 نشستند و نهایت بدحواس اند نواب موصوف از من گفتند که همه سواران همین صلاح مقرر نموده اند که در  
 انداخته و غله و گاه و غیره بالکل نیست لهذا مشیت قبایل ان همه با و هر گاه و سواران از قلعه بدر انداخته  
 و پیاده از قلعه باشند و حاکم نمایند و از سرخان صفا همه را گرفته لطیف بودند بخوابش گفتیم که با وجود  
 حرم بخار همه روز جنگ از مخالفان ساختیم لهذا در بدین طاقت ندارم که لطیفی ساختن فوج بخار کرده و از سر  
 طاقت

سوری یک کرده هم نیت انداد و دیگر کسی سر دار را مقرر نموده بود که همه را با جماعت نامی از آن  
بروز باب موصوف گفت که سوازی ایشان کسی را در اینجا حوصله و دلادری نیست که همه کس را بهر رخا  
از اینجا گرفته سلامت برویم همه سر داران گفتند از برای خدا نگاه برنگ ناموس مایان ساخته برین  
شده قبا مایان میان همراه گرفته ازین فرط بلا می گردن نموده بر ند فاب موصوف همه سر داران  
و صاحب این جانب که مدتی اچار قرار گرفته خود خست شده آمده تیار کسی نمی ساختیم قدیم که مردان  
و پیاده از زین مرد همه با قلعه را خالی ساخته گردیده اینجا آمدن شسته شدند و بوقت یک پاس  
گذشته اینجا سوار شده روانه شده بودم که ثواب محمد شاه جان خود پیاده نموده فوارده مردان  
رسیده بآن دم ز رفای این جانب ده گفت که همه مردان از که همه قلعه خالی شده گذشته بر آن  
میرند لهذا ثواب موصوف طلبیده اینجا آمده و پس شدن رسیدن خود و نول و نوبت خود را  
رفیقان این گفت که اکنون خست شده روانه شدیم همین صلاح است در بوقت راه و این  
داشته پیشه روان بودیم در جوش کفتم که در حالت معیبت و خرابی نگاه بر فایده خود نموانم چون در  
نیکو ایشان همه با اینجا ایستاده باشند اینجا عنان سپردانیده نزد محمد شاه خان بیاد  
موصوف بحالت رسیدگی گفت که همه مردان قلعه را گذاشته میروند و جوش کفتم که از انصاف  
رفیقان انکار میان ختم انصاف دیگر مردان نیست و صاحب این جانب امر ستاد و مدعیان را که گویند که  
ثواب موصوف از من اضی شده گفت رفیق خود موقوف ساخته و پس شد و بر بازند اینجا بود که  
ثواب موصوف سواران همراهان در او پس طلبیده و قلعی و نیک سیده بر ساخته بود پس آن  
اینجا همه مردان قلعه از زین مرد پس آمد و هر یک بر خود و فرود شدند و قلعه را انداختند



آفتاب برآمد دیدم که همگی بر دینگاه و سواران و پیاده ها در خندق قلعه اند و در یک هم میروند قلعه  
 است در دل خود قیاس ساختم که هر چهار صد سواران و مخالفان از قلعه مورچه خواهند چسباند  
 و خندق بوقت شرم می دیدم هر روزم آخرین اینجاست بر سر پشته ار شده گردن فوج قلعه را در خطه ساختم  
 قلعه مذکور به تفاوت و حدود صد قدم جایی دیدم که پلکه ریت بود و پلکه مذکور در پیش او درخت بزرگ دریده  
 همگی سواران هم ایستادند و دیو ساختم و از دیو اینجاست یکجایه باوری بغضانه یکصد پنجاه قدم  
 پیش بود و بعد یکجایه روز برآمده فوج مخالفان عقب چاه باوڑی مذکور مورچه قایم کرده و قریب چاه  
 شصت ضرب توب مورچه مذکور ایستاده کرده و هر یک که در روز دیگر مخالفان قریب پانصد مرد هم  
 باوڑی نموده مردمان مخالفان تاب متفاوت نیارده چاه باوڑی اگر استه روفزار نهاد  
 و چندین مردمان طرفین کشته و زخمی گشتند و اینجاست مردمان مخالفان از هر سمت او را چاه مذکور  
 و پس از بریده خود آیدم و ششتر یک پیش برده اینجاست و در آن ششتر از سیداران مورچه ترکانده  
 همگی مردمان لاوران هم ایستادند و در آن ششتر دادم و نیز در ضرب توب از نزد فوج محمد شاه  
 بلبله مورچه خود قایم کرده دادم و بسبب پلکه مذکور ضرب گوله مخالفان بر دیره ها کار کردند  
 در قلعه ذخیره غله نمودند اگر سنگ بر مردمان هم ایستاد از حد زیاد عاید شد و در آن  
 ناهگشت که گاه هم بدست نیامد و یک و سه را یک ناکاه و یک و سه را نیم تار غله بدست نمی آمد اینجاست  
 چهار روز وقت شب سوار شده گشت با جوار در و در آنده با سپان میدادیم بعد طاقت  
 ریدن سپانهای نا کل نمانده حالت شست و شست بودن آمد و دیگر کس نمانده و در وقت  
 شست ناموقوف گردیده تا عصر ده دوازده روز تکلیف گریستن گریستن بر همه مردمان استیانت  
 انقدر

بنیاد باوڑی مورچه قایم کرده و در آن ششتر از سیداران مورچه ترکانده  
 همگی مردمان لاوران هم ایستادند و در آن ششتر دادم و نیز در ضرب توب از نزد فوج محمد شاه  
 بلبله مورچه خود قایم کرده دادم و بسبب پلکه مذکور ضرب گوله مخالفان بر دیره ها کار کردند  
 در قلعه ذخیره غله نمودند اگر سنگ بر مردمان هم ایستاد از حد زیاد عاید شد و در آن  
 ناهگشت که گاه هم بدست نیامد و یک و سه را یک ناکاه و یک و سه را نیم تار غله بدست نمی آمد اینجاست  
 چهار روز وقت شب سوار شده گشت با جوار در و در آنده با سپان میدادیم بعد طاقت  
 ریدن سپانهای نا کل نمانده حالت شست و شست بودن آمد و دیگر کس نمانده و در وقت  
 شست ناموقوف گردیده تا عصر ده دوازده روز تکلیف گریستن گریستن بر همه مردمان استیانت  
 انقدر

[illegible]

که در عوض جانفشانی آنچه که نمودند بهتر نمودند و نزد میان فوج معقول حاضرست و مصلحت  
 گزیند که داد و ستد بموجب نوشته القاصح بگفته شد و چون خواله اکبر خان نموده دادیم که خان  
 مذکور در کمال مبلغ سه لکهر و پانزیرگنه مذکور در هر دو فصل وصول نموده خواهد گرفت بعد از  
 سیاحت حال اکبر خان ارضت کرده بند و بست خود در برگنه مذکور کرده خواهیم گرفت اینها را دانسته  
 بند و بست خود گشته شده درین سال کار وانی خرج فوج همراهی خود از یرکات تو دوه ماو و دیگر  
 جانی عداقه جو پوزو هم ساخت نوشته فرستاد و اکبر خان مذکور در مکان کجری رسید و این  
 بناخته بند و بست در برگنه مذکور بخوبی کرده گرفت مگر از مردمان قلعه بهر خبر عداوت میکرد و خواست  
 بطوریکه شود مردمان بایان از قلعه مذکور بدر کرده بند و بست خود نماید اینها را دانسته اند و بایان  
 ساخته بخت نواب محمد شاه خان نوشته میفرستاد و این باعث طبیعت نواب و صوفی را بایان  
 مذکور گشته بود بعد از عده و ماه و ادم مع فوج همراهی خود کوچ ساخته طرف تو دوه ماو و غیره در اشته  
 چند فوج بایان بموضع مهسوده که در اینجا تپانه دار از طرف اکبر خان بود رسید مردمان بایان بکار  
 برای و آتش چند فوج طلبیده تپانه دار مذکور که ضرر بود از هم اینان چند ساخته سخنان بالا  
 به زبان آورد آخرش نوبت بر قضا رسید مردمان فوج تپانه دار و دیگر مردمان تپانه مهسوده را از  
 نموده بی غت ساخته گرفتار ساخته و نیز چند قریب مهسوده ایستاده کرده اند ازین غت دره  
 ها که فوج بموجب بسته که در چند مذکور ایستاده شدند از عقب ادم تشریف آورده و قتل خیمه  
 موضع مهسوده ازین دون فاصله کشش کرده است چونکه خبر فساد و گرفتاری مردمان کوز نزد اکبر خان  
 حاکم رسید و کسید نهایت بدخواست به بخود شنیدن خبر شدند که گشته روانه شد مسجد

نواب محمد شاه خان فوت والد م مکان هندون باغالی باقیه لاچار بند دست خود کرده گرفت بعد  
آن نواب موصوف خطاطی بایان فرستاد والد م علیه بجانب قریب هزار سوار بریده بمهر  
گرفته روانه شده نزد نواب محمد شاه خان رسیدیم نواب موصوف ظاهر داری نموده بخاطر دار  
بایان بنشین آید بدین وجه قرار داد کردند نواب محمد شاه خان از یکصد سوار و قیال پنج و در فوج بایان  
و فوج کشی ساخته معاملت از هر جای آنچه گرفته شود نواب موصوف در معامله سه لکهر و پیکیز و مایا  
معده فوج همراه خود از نزد خود بخورند تا عرصه عیادت هشت ماه چنانچه نواب محمد شاه خان فوج مایا  
بموجب سوار و ادیره خست بایان بپا آورد و احکام و تابعاری قصه و نسخه و خرج بوبات روز و  
نواب موصوف بایان هر روز میاید و هم و سواران قریب چاه هزار و پیکیز و نزد خود در توابع اویم  
و آنچه از کسی جای معامله بدست می آید نواب موصوف میگرد و مکان شهر که از قلعه کهره و جاقام  
اینجا بقاصه میگرد و نواب موصوف بیه ساخته زرعت فصل بریم خراب نموده و یکصد گوسفند  
بود و عالی گردانده و بکشد و روان از فوج بایان از طرف خود نشاید و او و شهر که کوپزار و مردان و قریب  
شش هفت نفر و یک لکهر از وید مقدور میدست در میان شهر یک کوه کوچک است بر آن قلعه  
بخیه بود و گرداگرد شهر شهر شاه مقابل قلعه معده خندق است لهذا این وقت نواب موصوف ز فقه لاچار  
از اینجا معده فوج بایان کوچ کرده رفت در نیم خنجر رسید که از او چاند مسنگه فوج معده از چو چو  
فوج کلان مکان چند لائی که از چو قریب از ده کرده خواهد بود در انجا راجه بهادر لعل مسنگه فوج  
طرف نواب محمد شاه خان قیام داشت بر سیده مقابل جنگ کرده فوج سراج بهادر را تنگ ساخته و  
نموده گرفت بجز در سیدن خبر نواب محمد شاه خان معده والدیم و فوج بایان اسی از او راجه بهادر روانه

چنانکه سر آید شده راجه بها در رگد است  
 کرده از جوی کور سیده از کان اراجه  
 مکان شهر شویب و عاصی  
 باری ورون قبایلان خود مکان  
 هم نموده برگشته کینه که نواب محمدرضا خان  
 حمله ساختن لکن پس رفت زنده و اگر  
 یکصد سوار ناقص و یکصد و پنجاه نفر لشکر  
 رسید به پنج چهارگوشه شهر مذکور زده  
 له قرین شهر مذکور بود سبب اندیشه اوست  
 که رفیقان مردانه حاجیه چه چه  
 هم بایان معده و الدم همراه نواب محمدرضا خان  
 نایت باراده جنگ از کسر در اول من  
 هم مشتاد سوار ناقص ای گرد آمدن  
 نت که شما سرور شده خبر گیری من نموده  
 و دل من شکسته شد و خودم هم از آس  
 میرد الکسی چه این از رسانیدم نام غیر  
 ایند انکه به برخی سجاد نماز و غیره

هیچ سخنم و اسب خود را پیش براندم و فقیر و صوفی هم بطرف دیگر روانه گشت بعد آن اسب من  
 در دل خود همین اندیشیدم که از اینجا روانه شده گرد مکان شهر مذکور نموده بمکان خود پس ای که  
 غیب بدید در دل مردان شهر گرد و از بهترین از اینجا روانه گشته قریب کنینم کرد و از شهر مذکور رسیده  
 استاد شدم دیدم که قریب و سه هزار پیاده بند و پنج و دو و سه صد سوار و دو و سه قریب شهر و الله اعلم  
 استاد بودند و هر صدها و پنجاه تن کلن کنینم که در لاور و شجاعت بی نظیر بودند و همه مقادیر  
 و یک ضرب توپ هندی و خرد و یکایک بمقابله جمعیت شهر و الله با فاصله دو و سه قدم رسید اینجا و قریب  
 هم ایسان بجای که بودند استاد کرده تنها سوار و زویشیخ مذکور رفته گفتیم که ایشان بنایت جمعی بودند  
 که بدون حکم بدین مردم قلیل بمقابله جمعیت کثیر آمده بمقابله با حلقه در اینجا استادان کل و اسب  
 رفتن نیم امر محال خیر آنچه که تقدیر بود و نظر هو آمده حالا این صلاح بلاچار می نشست که مردان  
 زیر کاره تالاب که خشک فدا و دست نشانده که از ضرب گلی بدوق در این شهر بدی بطرف حیت  
 در میدان ضربت پیاده نموده و هند و اینجا بن سواران بطرف حیت استاد پیاده سازم  
 ضرورتی نداشت و الله اعلم ایشان جمله می سازند ایشان قائم باشند از الله تعالی قوت جمله مخالفان  
 اینجا بنات خود و سواران شامل ایشان شده مخالفان بفضل الله تعالی پیغمبر نموده و هر یک از خود  
 غرضیکه پیاده و بار و بر و خود زیر کاره تالاب نشاند و بجمع نموده و در سواران رسیده و عظم  
 اندوه و در آن وقت استاد و در و اینجا بن حیت پیاده سواران ناقص پیاده بودند که مخالفان  
 بر پیاده ها حمله ساختند و پیاده بدوق انبهر کردند و شیخ کلن مردان که در میدان توپ پیاده بودند  
 قریب از کلن بدوق طرف تالاب و الله اعلم و در و هند که رسیده که از ضرب گلی زخمی گشته بر زمین

بجز در افتادن سینه کلن و اندک همگی پیاده و با کوله اندازان ضرب توپ گذشتیم از اردو نشین  
 راه فرار پیش گرفتند و اینجا جانب گاهی شکست جنگ طرف خود ندیده بودند از آنها شکسته  
 الفوار استیستند و پیاده و فراریان سیده هر چند میگویم که باز کردید و از روی دشمنان  
 مردن بهتر است لیکن یک آدم هم و این نکردید و فرار شدند و اینجا بن تنهار توپ سیده  
 ایستاده در دل خود مقرر کردم در این محضه یک سوار که در جمعیت طرف ثانی بود  
 تن تنهار پیش قدمی نموده بر پیاده فراریان رسیده بر یک آدم حربه سیر و اینجا بنحال  
 دیده طرف او سپ خود انچه سوار مذکور تاب مقاومت نیاورد و راه فرار گرفت اینجا بن  
 حربه بر چوب در دست گرفته عقب کشیدم و سواران مخالفان قبیلک صید بجایه کشیده  
 آمدند سوار مذکور چونکه در سواران خود رسید حربه بر چوب بر سرین او زدم سوار مذکور زخم خفید  
 اندرون غول سواران فتی اینجا بن و بروی صف سواران مذکور ایستاده شتم بعد از آن  
 بر چوب رسیدن کیسوزدم که سوار مذکور فی الفور جان داده از پشت سینه من افتاد و چوب جلا گذشت  
 که سواران مخالفان شمشیر بابت کشته بطور نقش دیوار ایستاده بودند و هر یک دزد می کردند  
 با کمر خاموش شدند و باز اینجا بن دیگر حربه بر چوب رسیدن سوار دیگر زدم که مرده شده بر افتاد و با حربه  
 بر چوب رسیدن سوار سوم زدم که او هم همچون دیگران جان داده از پشت سینه من افتاد و بعد از آن  
 سواران پشت داده و فرار گشتند یکی سواران پیاده با هم یکی اینجا بن سابق ازین سواران  
 چهار صد و دو ایستاده تا شامی میدیدند و انتظار گشته شدن من میکنند در نصفین دگر قدم  
 مفتض صید پیاده مخالفان شمشیر بر من در دست گرفته بطرف دست چپ من فرستادند و من





۴۳۳  
سانند ازین شبهه اراوه بیرون رفتن از غول مخالفان مرد دل خود مفر کرده دست خود بگریز  
غمان بده آونجه در از کردم لیکن بدست نیامد بار دیگر دست را از کردم از فضل حق بجا  
تعالی غمان بریده آونجه در دست من آمد چون غمان است بریده در دستم افتاد و آونجه در دست  
من بود و حق المقدور در انجمن و تیر نمودن اسب خود و کوبانیدن کردم چون که هر چهار طرف  
دوای مردم بود و بسیار کسی مخالفان سیر همیشه از چهار طرف میزدند اما اینهم  
خود هم جند و کسی از هم ایمان من نبود که اندک نماید در انجمن چنان شد که از کردم که بر  
اسب من دست قدرت قادی چون بکشد انجمن بود که از غول مخالفان بیرون کشتم چون  
بیرون کشیدم فی الفور شمشیر از نیام کشید از غول آنها فاصله ده قدم بیرون کشید  
بدست گرفته آونجه را باز کرد و اندوه روبرو غول مخالفان استاده گشتم و دست من را  
که بسیار خم کاری بکار شده بود و طذا شمشیر از دستم بر ریافادان میخواست که قبضه شمشیر  
بدست گرفته در نیام کرده آونجه بدست من غصه در حالت خود نبودم سواهی شمشیر بیرون  
وجه سخن دیگر در دل نبود که دست من در آونجه بدست من بود البته تا که من جان بدان قائم  
از شمشیر باز نمی آیدم سواهی ازین قبیل تن خن باده گرمی طبیعت از حد زیاده عاقل کرده  
و دست بر گردن بریدم و در سواران که در سابق بر اسب من بکشته زده بود و نیز در من بر سینه و او  
و استند که صید از خم کله ای انجمن رسیده اند چنان نشود که از نیست اسب بدین افتد  
اما اسب را می بدو چنان شده می گفتند که از انجمن اسب که دانه جلد بیرون می آید از آنها  
گفتم در انجمن است آخر تر رسیدن کاره شدن دست من و اگر خون بران چار شد

از آنجا که آن سپاه گردانیده است روان شدند و بر طبعینا بجانب هر کور انبوه  
 که از مقابل دشمنان و گردان شوم لیکن از بیگاری شدن دست راست چه نموده آید از آنجا که  
 توپ رسیده استاده گشته باز آنجا استیخته میفرم مجسم خود دیدم که صد پایا و گانهای افغان  
 نیز هم مکرر و نه که زخمی افتاد و بود و طاق استاده شدن داشت رسید و حربه کردند و در آن  
 با وصف طاق بر شستن داشت حربه آنجا افغان پس گرفته از زور شجاعت قدری بر حربه  
 شمشیر زد و کارش تمام شد و بجای او باز بکثرت مخالفان حمله نموده حربه باز کردند و در آن  
 سابق حربه بار بر گرفته شمشیر زد و دیگر کس و کفی الغور جان داده بر زمین افتاد و چنانچه کس از  
 مخالفان گشته لحظه مردمان مخالفان مذکور از مردانه مسطور قلعیده شده استاده گولی بند  
 زدند که مردانه مذکور جام شهادت نوشیده جان کجائی فرین سپرده از مشاهد حال مردانه مذکور  
 آنچه بر من گذشت در تحریر نمی آید اگر دست من نیست می بود باید از مردانه مذکور رسیده تا که  
 جان در جسم باقی میماند گشتن مخالفان قصود و فرسخ ساختم لیکن سبب ناکاره شدن در استیمن  
 نمی توانست بعد از آنجا که گشته در غول مردان سوار پیاده فرار یان در رسیدم هر چند با آنها  
 میسافتم که مخالفان هیچ چیز نیستند از آنجا که روانه و از گشته حمله مردان مخالفان میباید از آنجا  
 تعالی فرم و نیست چونکه مکر مردان سوار پیاده با جواسن نهایت بودند و کثرتش نامرد و در نزدیکی  
 گفتند بعد آن از خیمه ها رسته گرانده عثمان است بگریختن خود دست ساخته بلا جاری تمام از آنجا  
 روانه شده و قلبه کبریه رسیدیم از خیمه ها را دوخت گرانده معاجبه گرانده از فضل حق سجاد  
 در عرصه کجاه از زمینها صحت شده غسل نمودم درین عرصه قیام و جانب الله صاحب این دنیا

آوردند و در سبک او بگزید و بداد بطور رسید حال فریب ساختن نواب محمد شاه خان  
 و مورچه چسبیدن نواب مصوف بقلعه بندون قلعه که هر سه برای خرم بایان  
 و در شمس ایام برسات نواب محمد شاه خان محاکم صد سوار در فوج بایان تشریف آوردند و در قریب  
 چهار ماه مقیم ماند بایان در تالیم دار و بجا آوردی احکامات قصوب کسی وجه نساخته نکر بسبب عجز  
 بگویند در اندازان دل نواب مصوف از طرف بایان تنبلی کدورت گردیده بودند داشت و  
 در بی خراب ساختن بلکه کشیدن بایان بخوبی با سبک زد و اکثر رساله از آن غمزه ملازمان را در وقت  
 پوشیدن کی قول قرار داده در قابو خود کرده گرفتند چنانچه بکروز شخص قوم افغان ملازم بایان  
 بموجب نواب مصوف قصد کشن کرده در وقت فرصت حربه شمشیر بر والدین ماکر و والدین  
 که در فن بانگ استعداد کمال میشدند پیشه می نمودند و او را مقصود شمشیر گرفته شمشیر آوردند  
 گرفت دیگر مردمان هم ایسان او را گرفتار ساخته مع آن افغان مذکور دست بپایان نمود و گو که از  
 اینکار بموجب کفیه نواب محمد شاه خان کرده ام والدین بعد چهار روز بسبب قرار دست او را از قید  
 رها داده افغان مذکور را می یافیه نزد محمد شاه خان فتنه نواب مصوف را نوا کرد آشته گرفت  
 والدین با وجود انعمی ناجرا سخت بیچ سخن بکسی وجه از نواب محمد شاه خان بپایان آوردند و بعد در محاکمه  
 راجه پور والدین مصوف گردیدند والدین نواب مصوف گفت که جال انعام از راجه پور گردیده می گان و گان  
 خوشدست که بایان محمد خود بدین واد انصاف داخل در مکانی بود کرده گرفته ام مگر با ساختن انصاف را  
 خالی کرده داد قلعه را مقرر دارم از بایان دل فریب مذکور گرفته و فوج را خواسته طلبیدن بایان  
 خواهد شد و آنچه گفتی کردی و دست صاف است حال کرده من و بایان از گفته انصاف بایان انصاف فرستاده

بنیوت اگر گفته اند صاحب کار اخالی کرده و ندیم مارطلبیدن فرج مضائقه ندارد بحیاب آن نواب  
 گفته که ما را بوی ایشان آید و تکیه نیست و نیز قسم باشد و خود که بر او دست فرج را خواهم طلبید  
 طریقت ایشان عمود دل گذشت و کلمات بیون خیر و قیاس و تفسیر ایشان از این کلمات مکرر و او این  
 چرا که ایشان شقام لاوه ترک بر ما کرده و بیورفته و رفاقت سند به ایام و دستند و ما را بخاند  
 اما و من در حق و خود نیز در ششستر کلمات می پرسیده اند لهذا اگر معالیه چه خواهد شد تا از ایشان  
 برای گذشت مکان تا گفته نخواهد شد و دیگر تیر صوت خاطر جمع دارند و تحقیق این همراهی این بر و سکر  
 باری از والدیم می گفتند که بی ایمانی توانی صوفی نام من شمس است ابتدا بر عهدیمان فرقت  
 شدن مصلحت ندارد و صلاح چنین است که نواب موصوف نامیان یا تمام زرتخواه خود گرفتار کرده و خام  
 گرفت آن زمان سهولیت فیضیه مقامات شده و مانند رفت نکرد والدیم این معنی گفته که در تمام ملک  
 این چنین مشهور خواهد شد که نواب محمد شاه خان بنیاد ایشان شده بود و از راه و کار قیاس و دیگر کار و  
 بدنام خواهد شد اینچنانکه افغانان خود منظور است و بمعنی که موجب نادر خلق الله خواهد بود و کردن  
 پس بقیان را با هم می گفتند که صلواتی را منظور فرمایند آخرش نتایج آن بهتر خواهد شد و انصاف  
 که نواب موصوف قصد کشتن می کردند و افغانان حریف و انصاف می کردند و در راه و کار و این عمل و این  
 نواب موصوف می کرد و دیگر هر یک را بدیده علی سائیده خواهد شد و بزرگ شرافت نمایند بلکه اکثر کسان از بیافا  
 انصاف می کردند و بزرگ از نواب صاحب موصوف عهدیمان که ده عقد و لغت بسته اند و والدیم گفته  
 بقیان را می شنود و بزرگ از نواب موصوف و والدیم هر یک در راه و کار و این عمل و این  
 و بزرگ از نواب موصوف و بزرگ از نواب موصوف و بزرگ از نواب موصوف و بزرگ از نواب موصوف

رویه از محال به جوهر ایشان ثابت نخواهد بود و بگویند و قلعه را خالی کرده و دهند و والد را بمعنی اقبال  
خست روز دیگر نواب موصوف یک کس سید را فرستاد و سید و حضور نزد والد آمد و چهار خود گسترانید  
و گفت نه بگویند و بپای خدا و رسول من منشا کرده و بپای گسترانید و قلعه را خالی کرده و دهند و چنان  
والد که ایمان در کمال بود و گفته سید را اقبال ساخته و روز دوم فوج را بهادر اعلی سید صاحب  
نواب موصوف که مدتی است کرده و از بند و نریخته است چون طبیعت الدم نهایت شبها سید را در  
فوج در دل خود نهایت اندیشه کرده که نواب محمد شاه خان آدمی بی ایمان و خواهان نیست چنان  
نشود که کفر کرده و عت بکر و ازین شبها طبیعت الدم از طرف نواب موصوف با کین گسترانید و باز  
ایجاب مسجود و وارده شود و بریده از فوج خود سوار شده و در قلعه بند و نریخته است الدم سید الدم  
که نواب موصوف آدمی قریب بی ایمان کمال است حال فرستاد بطور سید و اینها سوار و جد و بکر  
سخن باز و است بخواهش ایجاب عجز کرده که انصاح او را نشد و بگویند که نشد و او را خالی  
جست و نریخته است چنانکه موجب نامحبت از راجی خدا قلعه را خالی کرده و دهند و قلعه بپای  
که مکان سکونت من است و اهل را خالی کرده و خواهم داد و والد گفته من اقبال خست بعد از نواب موصوف  
معرفت همان سید گفته فرستاد که در عرصه است و در مبلغ یک لکهر و بپای شبها سید را در  
خواهم داد و چنانچه برادر دم کلان بهادر از عرصه ماه بهار کمال بود و در قلعه بند و نریخته است  
و والد گفته که هر وقت قیام ساخت بعد از آن عرصه باز و روز نواب محمد شاه خان جمله انوارها  
از نریخته است و بند و نریخته است و طلبیده گرفت پس آن سید نزد والد و در قلعه بپای فرستاد  
سید و کفر گفته که استرخان بطور اعمال نزد نواب محمد شاه خان همراه من نفرستید بعد از آن

یک کعبه رویه یک زیباستماع انجمنی از سید کو کفتم که اول نواب موسوف قرار چهار  
 کعبه رویه کرده بود بعد آن ایشان سه کعبه رویه از والدیم معاف گردانید یک کعبه و یک کعبه  
 و او را دادی آن بر بست و زد کرد و بود و اندازیم عرصه مانده روز منقضی شده که ادای ساخته  
 و سوازی این یکی فوج خود بطلبه گرفت کردل نواب صاحب از طرف میان کعبه و در بری فوج  
 خود را فرستاد که گرفت حالا گرفتار کردن من میخوانند هرگاه که مرا گرفتار کردند پس از مسلمان  
 خواهند داد و ایان می غرت ساختن مقرر نموده است اگر ایشان قبول خود را انداخته یک کعبه  
 در قریه و کسی سا به کجای که انداخته او بدین شرط که بعد خالی شدن قلعه عیاده و روز مسلمان  
 داده خواهد شد پس اینان قلعه خالی ساخته از اینجا کوچ کرده خواهیم رفت و بعد از آن  
 سا به کار نگذر مسلمان گرفته در فوج تقسیم کرده خواهیم داد و بعد از آن ساختن من است پس این  
 سید موسوف ایستاد چونکه نواب محمد شاه خان چند ماه در فوج میان مانده یکی ملکان  
 میان در قبال خود کرده گرفته و نیز میان از طرف خرج زیرا که مانده یکی فوج نزد خود و بر بندون  
 بطلبه گرفت و قصد که صورت نیاز است که کرده داد و اندازد امور به بر قلعه مشغول سپاسیده  
 و گویند ای فوج من شمس و ساخته و راجه بهادری عمل است که فوج مکی و غیره و قریه کعبه  
 شنید و یکه ساخته مورچه قریه قصد قدم از قلعه گذر سپاسیده گوله توپان من  
 فوج و حال فوج همراهی میان این شد که قریه هزار سوار از ملازان میان نزد نواب محمد شاه  
 فوج ملازم شدند و سوازی این دیگر سوار پاده نزد نواب موسوف قصد غرضیکه یکی فوج از میان  
 ملکان شده رفت مکر در قلعه کعبه قریه و هزار و صد پاده در قلعه مشغول قریه و سوار پاده و

مایل ماندند و در آن حالت خود را می خود را می ساختیم و اراده جنگ از طرف خود نمیکردم و فداکاران  
 خود را از قلعه بیرون کرده دادیم و مخصوصه فریب ناکه گشتند حال که امری سلطنت از آنجا  
 نمک ورده قدم فتن انجالت قلعه کهره بقلعه بن و فسا و نمودن سپاه قلعه  
 و سی و پنجم از رویه از نواب محمد شاه خان کفین و قلعه حواله ساختن و انجالت  
 برادر کلان بهادر که بیمار کمال بود و در مالکی اندخته از قلعه بیرون رفتن و در روز و شنبه  
 جنگ نموده و هزیمت دادن و نواب موصوف و از قلعه میروند خبر رسید که درون

قلعه را طبعیت در کون گردیده و این اواخر اراده رفتن بقلعه میروند مقرر کرده انجالت بنحیث الله  
 خود عرض ساختیم ناکه من نده ام و در دل من گوارا نیخ اهد بود که انجالت محنت و مشقت آید آخر من  
 والد خود خست شده و معینا سوار از رفیقان خود از قلعه کهره روانه گشته و قلعه میروند و آخر  
 گشتم و چند روز گذشته باشند که حکم مردمان قلعه میروند و نکه و فسا و نموده و بپا قاطعیت من است  
 کرده دادند و قدر حال که امر ملازمان خود نوشته میشود که مستم کرم خان برادرم کلان بهادر از جبهه  
 سن و پیشش نموده بود و او لا اگر چنان که کور و کمون در پیاده با بزر ما به دور و پیه ملازم بود برادرم کلان  
 بهادر او را بدین وجه رسانیده داده که قلعه میروند و هزار نامردمان مالک افسر کردند و دیگر کور  
 مردمان سوار پیاده با رفیقان قدیمی هم وطن اکثری شتند و از بودند که چنان که کور ناخوش شنیده کرده که کور  
 قلعه کور را و در خلاصه از طرف میان برخلاف کرانده در غلای امری شال خود کرده گرفت و نکه و فسا و  
 بر بکرانده داد و نزد نواب محمد شاه خان کسل فرستاده و در خود کرده گرفت و نکه و فسا و  
 قلعه الله انعام فرستاده که اگر استوفان ازنده گرفتار کرده من سببارتنداد و لکمه و بنیضه بایان انهم

لهذا همگی مردمان قلعه و امام که در خان ملک حرم سقوی سینه و اندک این بجا بسند با خود  
 حمل داشت و روز سیکر و ذبح گفتند که میان صرف برای طلبت نخواهد که نموده ایم و انصاف  
 میان بستند و در بوقت مناسب که تن تنها درین سلاخ در میان آید به شستند و در صورت دیگر  
 و بلو افروختند بخوابش بپای میگویم که اگر در آب محمد شاه خانی فرج خود قلعهم را مورد پاشید  
 و بجا نیشد آنچه که ایشان میگویند موجب آن عمل بود حال اگر خشک میشوند اگر ترش در میان  
 بایم تا خود را گرفتار ساخته بنواب محض فروخته خواهند داد و لهذا انجم شدن تواند که  
 زنده ام مرگ کسی گرفتار نخواهد شد که طلبت نخواهد خود را بموجب حساب بکیر تا ازین طلبت نخواهد گرفتار  
 منظور ساخته متصدیان این قلعهم را بزرگ و در جیبها بگرم و در میان قلعهم رستند و در وقت  
 ده هزار و پیر بر تقسیم بشماره بزرگ و علی از نزد قبایلان و طلبید که ختم بکند آملی که میان  
 در میدان بناده متصدیان فقر را نشاند و در میان قلعهم را طلبیدیم که حاضر شد طلبت خواهد شد  
 و در برون آید بکیر و چون که ملک حرمان بگورن حاجی بنامند لهذا اسباب را گفتند که میان ناخن  
 و نمک حرامی در دل خود را بمقر نمود از نوای محمد شاه خان سر کرده که فرمود لهذا از دست این صاحب  
 بلا بخواه خود را که در قلعه منظور نیست چه ناکند اینست بگرم و در میان قلعهم ازین نمک حرامی که دیده از نوای  
 در دستم که در برون آید و در میان حرمت جان لهذا را درم کلان بپار و در بالکی از خسته تعب بخواه و در قلعهم  
 خود را زده برون نشاند از قلعهم بوقت چهار بکر و یک شسته که درم نمک حرامی در دروازه قلعهم  
 داد و چون که بار بار قلعهم رسیدم دروازه بسته شده یافتیم بستمی اعظم خان از رفیقایان و مستان برون  
 بر ما که شسته برون شد و در قلعهم در و در قلعهم فی سبب از تعالی تعالی فعل مذکور در ما که شسته برون شد



۱۳۱  
و کیوان را آورده بیرون از دروازه قلعه فرستادیم و قریب و صد قدم از قلعه و آن رفته بودیم  
که چندین مردمان معتبر از ملک حران که مایه فساد بودند زیاد و دود بخشان که سبب کین فتنه  
و گفتند که مایان از کوسیه در دین دنیا کرده میروند حالا از کرده خود نام کشته حاضر شدیم و ان شاء  
خاوند مالک اندر همه مایان پس قلعه تشریف برده قیام فرمایند و آنچه سابق سخن بگفته بودم  
آن سخن دور گردید و حالا در خواست از انصا حجت و خواهم گرفت و باراده جنک و جلال  
همه کاب سرکار حاضر ایم هرگاه از انصا صاحب شاه خان رستی انصا که در دیده سلطان  
برستان اینگاه هم عمومی نخواه از انصا نخواهم شایسته نگه گسان قسم مسلمان ایمان قرآن خود رسول  
و سزاواران و گرام را در میان داده اینجانب را پس گردانیده اندرون قلعه آوردند و آب سپرد  
آوردن اینجانب این بود که در دسترس شدن از نواب محمد شاه خان جنری قصه باقی مانده بود و از این  
و قریب که اینجانب از قلعه بیرون میشدیم از زمان رسول یکی مردمان محترم اس افتاد که همه که استقله را  
که داشته همراه اینجانب من مقرر ساخته اند از مردمان معتبر مایه فساد بودند و جو کس که دیدند و حسا  
داشتند که قلعه خالی شد با وجود که امری یک جسم هم از نواب محمد شاه خان است نخواهد بود که اینجانب  
در قلعه داخل گردید یکی مردمان که بدجو کس شده از ادملک داشت قلعه کرده بودند متوقف ساخته بدست  
سابق بند و بست قلعه قیام گشت بگزاران که در عهد و پیمان خدا و رسول خدا و اموس گردانید و آنچه که قصه  
در دسترست محال مانده بود در همان شب از نواب محمد شاه خان خوب خبر بخت بر نموده که فتنه خود که روز  
روشن شد و آفتاب برآمد دیدم و از کوشش شنیدم و همه مردمان قلعه را که همه با او زبان می گفتند  
که ایمان ایمان می پدید میان گذاشته بگزارم گشتم و بر بالای دروازه قلعه در برج و دیوار اینجانب بود

نورالدین  
ابن کمال  
بنیادی  
توسعه  
سیاحه  
عقالت

لهذا نگرمان لطیف دیگر از سبله را آن خندق را انباشته برابر کرده داد و در خندق دیوار قلعیه کشید  
 آمد و رفت مردمان فوج نواب محمد شاه خان کرانه دادند بکلیک کیسر و در محمد نواب موصوف را در  
 قلعه آورده نشاندند درین محصله آفتاب غروب گشت چونکه نوبت بدین رسید برادر دم کلان در دیوار  
 نشسته در ویره من آمده گفتند که حالایم چه وجه باقی مانده است و همگی مردمان قلعه از که ویرانه و نیز نواب  
 موصوف و فوج همراه که بیرون قلعه اند و دشمن بانی ایشان شده اند و حالت بیاری از حد گذشت  
 که حالت شست بر خاست هم مانده در خصوصیت امید زندگی ندارم و ایشان هم گشته خواهند گشت  
 و موجب یاد غمی ندانم اید شد لهذا جان من است که ایشان بطوریکه دانند و تو اندیشه آنها از قلعه  
 بیرون شده جان خود سلامت بید بخوابش کفیم که بسبب تاریعی عقل انصاحب نیست مانده است  
 اگر در نوبت انصاحب گذشته بطور تنها خواهم رفت و نواب اصحاب میوه و انصاحب زندگانه کفر  
 ساحه اسب و دل او خواهد بود و او بنعمتی از جانب را منظور نیست که انصاحب را در وقت غفلت  
 گذاشته جان خود ویریم و بعد آن طبیعت خود را میدانم که چه طور روی دیوانم دیدم و جانم  
 از شمشیر خورده خواهم مرد این اوقات مردن بهتر است فصاف نیست که انصاحب زنده و اینجا  
 نخواهم گذاشت همراه خواهم برداگر زندگی آخر شد بدو یکجا خواهند مرد بعد آن ادرم کلان در قسم  
 دهانید که برای خود اکتتم را منظور ساخت از اینجا جان خود را سلامت برده و چند نفی قیال از اینجا  
 کردند و گفتند که حالایم چه وجه باقی مانده و در نگرمانی و بعد همگی مردمان قلعه سخن پوشیده مانده و  
 نگرمان از نواب محمد شاه خان نشان مسلیم کسی نپذیرد و پدیدش سر طرک رفت که از جای که راه در نگرمان  
 از اینجا اوقات هم فوج نواب موصوف را در قلعه نهادند آورد و چون شب آخر شد روز و کشتن آمد

یقین ملی است که فوج نواب موصوفه از درون قلعه رسیده مایان خواهند گشت در جوش  
گفتم آنچه که صلاح احسن در این وقت در خیال ایشان است بگویند که بر آن عمل نموده شود و بخانه  
همه با مجرای خود گفتند و برین سخن اکتفا ساختند که وقتیکه مایان از قلعه بیرون می آیند آن زمان  
از دست فوج نواب محمد شاه خان یک کس هم جان خود را سلامت نخواهد برد و گنبد از قلعه بلند  
نشویم و در قلعه ده رست مرمی همراه انصاحب بسته شویم و در بیعت بنامی بر نمک سلمان ظاهر  
اشمس خاں اگر دید در جوش گفتم که حالا در بنامی ایشان چه قصور یا مانده چونکه در روز  
خواهد دید یقین ملی است که فوج نواب موصوفه از درون قلعه بیرون شده مایان از فاصله ضرب  
بند و قما خواهند گشت و نوبت بشیش زدن می آید رسید و اگر از قلعه بیرون گشته در میان جنگ  
کرده شود حتی المقدور بشیش زده بوس و مردان خود را از دل خود بیرون کرده گشته خواهیم گشت  
درین صلاح مشوره شایسته چهار گزنی است یا قمانده بود که این جانب حکم زین بید می تاراجی  
در بعضی از دمان قلعه گفتند که اول مصلحتان که نزد انصاحب جو دارند مایان بدین بعد از فتن خواهد  
به جوش گفتم که این جانب مردی و اختیار ساخته خواهد ایشان جنگ کنند خواه نواب محمد شاه خان  
و این مصلحتان که اند برای ایشان طلبیده ام ایشان نیکی نراند لاچار ام بعد از ایشان گفتند که  
چهار اردو بیمن و هندیا سخ آن گفتم که انمینی هرگز نشدنی نیست آنچه از ایشان شدن تو بگفتند  
این گفته بر سب سوار شدم و از رفیقان خود دو سه کس را برای آوردن برادر کلان بهادر فرستادم  
برادرم از و شان که من مدتی هستم لهذا از اینجا می فرستادم درین مختصه و گزنی است یا قمانده بود  
من این گفته فرستادم که اگر برادرم کلان بهادر در بالی سوار نشود آن زمان از شمشیر شسته می آید

چون این بیخام فرستادم برادرم کلان بهادر را چار شده در بالکی سوار شده آمد بغداد  
 بزور شمشیر دروازه قلعه را فاکرده شصت پنج سوار و رفیقان برادرم کلان بهادر را قلع  
 شدیم دیدیم که فوج نواب موصوف تیار شده سواره گردیده پنج چهار رفیقان معتمد خود را اعتبار  
 برادرم کلان بهادر نموده خود بر فوج نواب موصوف که سواره شده پیشاده بودند حمله کردم چونکه  
 در دل مردان مذکور از طرف اینجا بیایم کمال بوقایب و رده و بلا خفاک سر شده راه خا  
 ساخته رفتند چونکه نیم کرده رسیدم آن زمان بالکی برادرم کلان بهادر پیش من آمد ساختم و نمود  
 عتقه ماند به استیسی سرختم فوج نواب موصوف که از من پرسش حال در شدند وقت بمقتضای حکم  
 سائین من عتقه می آمدند نگاه قریب کرده رسیدیم و صبح صادق شد و اوقات آمد  
 آن زمان شکر حق تعالی بجا آوردم و گفتم که عتقه اندیشی است که ازین باری بلاحکام است  
 دستم که کسی از فوج مخالفان عتقه من نیست لهذا اینجا بسیم تمام بشیر روان کشیدیم و  
 کلان بهادر عتقه قریب بایضا قدم بودند که یکایک کرده فوج قریب پیش من سوار شدند  
 بحکم دیدن کرده مذکور حشر بر چرخ کرده دست من بود و در انداخته و آدم و شمشیر کشید و گفتم که  
 ای مردانه ایا حالا حاجی یک نیست در دریا غوطه خوردن است لهذا حربه بر چرخ و بندوق و بهار  
 و غیره را کار نموده صرف کار شمشیر است و میدانم که میان اینوقت قریب سوار خواهند بود و  
 مخالفان قریب پیش من را اندر رضیوت امید زندگی نداریم و همه خواهند گشت درینوقت  
 که کسی کشته خواهد کرد و کار نمایان خواهد نمود تا روز قیامت نام آن خواهند ماند این گفته شد و  
 بی اختیار دو ان کردم و در ششزدن نزد در کلان بهادر رسیدیم همه بی خبری و بر مخالفان حمله کردم

فوج مخالفان تاب مقابلہ نیاوردہ پشت داده روان شدند اوقات پنجان استاده گشته  
از مردمان رفیقان خود گفتیم که آنچه میدارم بنظر رسید حال این صلح است که بنحایت  
سود و سبقت بسیار که درین ایام برادرم کلان بهادر بدو مع تمام سلامت خواهند رفت  
بعد آن بیده خواهند شد آخرش تا چهار گهر بود در اینجا استاده ماندیم فوج مخالفان قریب صد  
از مایان که در ششبه استاده ماندند چون که دستم که برادرم کلان بهادر فاصله دو سده کرده از اینجا  
رسیده باشند حالا استاده این پنج نفر نیست بعد آن از اینجا استاده روان شدند فوج مخالفان  
از روان شدن باین اگر گشته زور وادند لیکن از نامزدی قوت حربه و برنج و شمشیر وغیره کردن نتوانند  
الاکولی بندوق ابروایان میسر کردند همین طور جنگ کنان تیر بکریه فوتم که یک نفر کشته شد  
از زمان آنهمه ایسان جنگ و کفتم که فوج مخالفان در قانونی کید و قتلک نمایان اوشان جمله سیزده نفر  
معاودت کرده بندوق نمایند و همراه مایان از بدو رفیق و معین صلح مناسب است که در میان  
جنگ فوج مخالفان آمدن و بند و قتلک همه در بدیاری از زمان از پیش اوشان بطور زیر دست بیده کرده  
برویم بعد آن چپ کردند و بر اوشان حمله سازیم بسبب تنگ سواران فوج مخالفان از فرار شد  
خواهند یافت از زمان ضد نامردم از فوج گشته خواهیم کرد چون که مایان از راه تنگ بر زمین وادیم  
فوج مخالفان کنار نهاده رسید از زمان رفیقان مدانه با محبوب کفتم اینجانب کار کرده بسیار دارند  
بر آن آهنگ تاخته بر اوشان حمله ساختند و دوازده سواران از آنها کشته شدند و با فرار شدند و رفتند  
و کسبی استاده نشده بیده با خود رسید و اینجانب به برادر کلان بهادر در مکان بنام مکار راجه  
بهت پر رسید و فرود آمده آرام نمودیم حال بعد برین برادر کلان بهادر در داخل شدن

و از این فوج و در وقت که از آنجا باز گشتند خبر دادیم و او شادان

در قلعه که هر سه نخدمت والد خود و پادشاه سن ماه چنگ یا خنجر از نواب محمد و غلام  
و خالی کرده و اول قلعه مذکور بسط نمایند غلام رفیق در عمل ارسی چه بهرت پور

هروز دیگر را در کلابی لادر را در آنجا گذاشته از آنجا روانه شده نخدمت والد خود در قلعه که هر سه بهر  
والدم شکر حق سبحانه تعالی آورد و از این حد زیاد را خوشنود گشتند و نواب محمد شاه  
مبلغ سی پنجاه روپیه بنگارمان بیایان داده و قلعه بسطیدن خل خود نمود و از آنجا  
همراه خود کوخی ساخته شامل فوج راجه بهادر علی سنگه شده قریب قلعه که هر دیر و غیره بار بار  
و حال مفصل نوشتن طول طول میشود لهذا مختصر نوشته میشود که نواب محمد شاه خان معنی قریب  
هشتاد هزار سوار پیاده و چهار صد پانصد ضربت پانصد طرف کرد اگر قلعه دیر بود که هر سه  
کرده گرفت و سوارانی محاصره دیگر روز جنگ نمود پیش کردن از عیال عیال و دیر بایان نخواستند  
و قریب مقدم بیرون قلعه مورچه بایان تو در حیات سپان رقله بودند هر روز مردان قلعه  
جنگل کینج آوردند و هر روز مردان فوج بر مردان کاه و آتش میزدند و میخواستند که مردان  
قلعه را کاه کنند بدین هند لیکن پیش رفت میرفت هر روز از جنگ کاه کنند و بایان فرارند و قصد  
کوتاه آتش را زیاده عرصه جنگ کشیده آخرش غلج خرج کرده یک تار غلج هم نماند چون که غلج و کور غلج  
نابار وقت چهار گری میگذشت قلعه را که هشتاد و یک مردان سوار پیاده و مردان و اندک  
چونکه از قلعه بیرون آمدیم مردان فوج مهابلی بدین کور و دادند و صد تا توپ کوله و چهره زدن و در  
وقت از طرف میان حصار یک بان برادرشان شد از فضل و سبب از تعالی بان شکر و در غلج  
فوج حاکم مهابلی کوشن بودند و که از هر اسلحه مهابلی کور و قصد کوتاه از آنجا روانه شدند

بجز و عاقبت بکمان در علاقه بهرت پور رسیدیم و همه مردمان همراهمان از حسن رفتن  
دست دادیم و مردمان راجه بهرت پور و والد ازمان گفت که این وقت از بخار وانه شود  
بکمانه علمداری بهرت پور بدر شود لاچار از انجا سوار شدیم و از انجا یکی مردمان همراهمان  
ازامان علیحدگی گشتند رفتن والدیم بهرت پور و رفتن سوار کلان بهرت پور  
و رفتن انجانب در کرل خان تنس الضلع مالوه والدیم معده دوازده سوار طرف  
بلکه برادرم کلان بهادر معده قبایلان آنجا بودند وانه شد و صرف قبایلان انجانب کرد  
بودند ازین باعث برای خبر رفتن شان طرف کرولی را بهی گشته بکمان بیانه علاقه بهرت پور  
رسیدیم از مسهمیم سگله حاکم بیانه و از انجانب از سابق شناسائی بود حاکم منصوف  
خاطر داری نموده گفت که در انجا قیام ساختن انصاحب مناسبت موضوع واره علاقه کرد  
در کوستان بهرت زمینداران آنجا قوم گوهر اند و ازین دست دارند انصاحبیم به ادم  
من موضع مذکور نشینیم بر در انجا به موجب گفته حاکم بیانه موضع واره علاقه کرد ولی رسیدیم  
و قریب بجایه قیام کردم بعد آن به موجب بهیسی که کرولی والد بطور خفیه در کرولی یک جمع می اند  
سابق قبایلان انجانب قیام میکنند رفتم و قریب تا تیره روز و را انجا ما از بعد آن موجب  
مضری که کرولی والد از انجا روانه شده بکمان مندر ایل علاقه کرد ولی رسیدیم قیام کردم والدیم  
راجه بهرت پور و الک گفته فرستاد که در علاقه بهرت پور مانند انصاحب مناسبت خبر که انصاحبان  
عالیشان اگر نیز بهادر و از انصاحب خلاقی کمان است خدا فی الفور از علمداری بهرت پور بدر  
ناچار والدیم از انجا معده سوارم روانه شده با مرت سوار علاقه راجه بهرت پور رسیدیم





بندوبست نشان تا کی تبلیغ نمودند و سونت را و بپا و ملازم دولت را و سوند که قریب  
 است بخبر بلاش و خورشید شمس را و سونت را و ضرب لوب همراه داشت چنانچه جواب چیتو و غیره  
 بود جمعیت بسیار و اکثر و از هم ایمن خود را و بپا و موصوف کجی نموده شامل میگردانند  
 و معارضه دولت را و سوند میگردانند چنان تیس را و تکی ارک و بند و بست جواب چیتو و غیره  
 بنادر و خارک از سونت را و سوند را و بپا و موصوف جمعیت فوج را و سوند را  
 بود و تبلیغ خاکی معده و دوازده ضرب تکی چهار صد سوار و دو بلش تیس مکان کوته و الله  
 معده چهار ضرب تکی و سوند سوار و دو بلش از کیم حکیم صاحب بیاد ملازم چهار صد و سونت  
 سوند و مفرقات قریب یک سوار مرسته چنانچه تکی است بلاش و بست ضرب تکی کیم  
 سوند سوار خواهد بود و بر مکان سپهر دیره در دست و نیز سونت او بپا و معده و سونت  
 چیتو و غیره از دیره فوج کر نبل موصوف فاصله دو کرده معده فوج دیره و از کر نبل موصوف  
 و از سونت او بپا و جواب چیتو و غیره جواب سوال است و در پیش بود و از عصبه شمس روز  
 انجان فوج کر نبل موصوف رسیده بود که بوقت صبح که چندی شتران فوج معده و سونت  
 برای آوردن گاه از دیره با سرون قریب کرده بودند که چهار صد پانصد سوار از فوج بپا  
 موصوف ناخست آورد و شتران را می کرده بودند و سواران همراهی شتران مذکور تا بقاء و سونت  
 و از سوند بطرف شکر خود و دیدند و سواران مخالفان را دیره با حقیقت و چند سواران را که  
 اسبهایشان را گرفته بودند با سواران نجابت تپاه در فوج رسیدند ازین باعث فوج کر نبل  
 از سونت کهان فوجی داده هر کسی میخواست که ازین فوج قلیل از فوج طرفی را که قریب یک سوار و سونت

ایک آدم هم جان سلامت نخواهد بود و گریل موصوف که در شجاعت و شهنشاهی بی بدل و نزاری  
در همه فوج کرازه و دیره بازیر انداخته هر کسی اسباب خج در امعه دیره و خیمه بر پشت شتران بار کرد  
منبعه بهر و شجاه در مکان شهرور رسانیده داد و دیز و ضربت خج مسمه یک فل فل که در غول افکند  
قریب یکصد پیاده خواهند بود و نیز صد پیاده همراهی انجابت بر اخی طاعت بهر و شجاه در سیه  
فرستاده درین نزد دست چهار گهری در ایا قیامده باشد که گریل موصوف مسمه خود و بی  
آراسته که هر دو پلاش که پیو حکم صاحب که هر از سوار مرشد با طرف دست است و نیز نزد و پلاش  
کوته و اله مسمه و سواران و دشان همراه پلاش که کوز نو و دوز خود گریل موصوف و انجابت بهر و شجاه  
خانگی خود و یاصد سوار لطف و حبت است و لطف محافل انجابت که انجابت و طرف و اله و اله  
فوج خود و نیز مسمه که در دکه خود و اسوت را و بها و مسمه فوج سواران همراهی خود و اب جبهه و اب جهر  
قریب شجاه بهر سوار و کیو سواران سنگه از بهاد و لطف است بمقابل پلاشها حکم سواران و کوز  
و که همه پلاشها همراهی مسمه و سواران و اب کهیم خان لطف و حبت بمقابل گریل جان  
ایستاده شدند و نیز یکی محافل انجابت و خیمه مسمه باب شتران بار کرده و بهر و شجاه  
تیار شده روان شده و عقب بهر و سواران موصوف آمده ایستاده شدند چونکه پلاشها حکم  
درین کوته و اله و لطف و لطف محافل انجابت رسیده و سواران که شتران گریل جان و انجابت  
مسمه هر سواران و سواران که ایستاده نگهسته میفرم چونکه از صف محافل انجابت فاصله قریب  
رسیدیم طرفانی و اله باتون با سواران و باز این طرف هم توپها میزدند و درین میان  
کریم خان که بهر و شجاعت شهرور بودند و سواران که ایستاده نگهسته میفرم چونکه قریب رسیدیم

نامردی طرح داده بطرفی است آینده رفتند معلوم نشد که کجا رفتند درین عرصه اینجا  
 دیدیم که در طرف مخالفان بر توب نامردمان بطور بدیهه از طرف با طرف میشوند از زمان  
 دانستم که فرج مخالفان از باب مقاومت بایان نخواهند آورد و فرار شدن میخواهند اینجا  
 فی الفور منعه سواران همراهی خود با آنکس که حکم کردم دو شخص را یک نفرم و همه مانع  
 من ضرب توب را در فرار ایشان گرفتند و اینجا منعه سواران عقب افشان گشته و دیگر ضرب  
 توبها میگردم و کرنیل موصوف مع یک پلین و سواران عقبت اینجا می آید که شت و شنب  
 شتایک و یک جای کرنیل موصوف اینجا است و همه از اسپان فرج و داده آرام میخیزم و  
 صبح که در باز عقبت افشان کردم و بسیار اسپان و سواران و فیلان و بالک و باغچه و افشان غارت  
 کرده آوردیم و در اینجا ضربت بستند و گرفتیم بعد از آن اسپان گشته بیده بازیدم و از آن  
 کور و کرنیل موصوف صد پیاپی در اینجا است و اینجا است و اینجا است و اینجا است و اینجا است  
 مقام شت اینجا است و از بزرگ طلبیده گفت که مکانات است و اسن و غیره که در قبضه فرار چشم و از  
 سنده ما اندازنا اینجا فرستاد مکانات مذکور این که اندر اند کرده بند و بست که ده بکند و سنده  
 هفت هشت مکانات آنسلف کرده و اینجا است سرده و خست ساخت چنانچه اینجا است و اینجا است  
 سوار همراهی خود و خست شده و دانه است و اسن گشته و از فضل حق سبحان تعالی مردمان و  
 از مکان مذکور بهر طور که شده و ظل خود کرده گرفتیم و نیز فرجه بر کرات عمل خود و تانید  
 بند و بست و شت که در اند کرده گرفتیم و دیگر قلعه بات را از اینجا خالی گردانید که گرفت و کرنیل  
 موصوف و اینجا است و شت و مستحظ خود و این مضمون وقت خست کرده داده بود و کرنیل سوار



که کریشل موصوفت بی نهایت درخنده شده رفت چونکه اصل او نافع و سودمند است و در این میان  
خود مستحق که گرفته در این عرصت که رفتن مستحق از اینجا که به بنده در مکان عیسوی که مکان صدر و  
سپیده و نام خجاست و همگی سوار و پیاده با هم ایستادند و اینجاست که طبع داده از من صلیحه کرده و  
خود طلبان گرفت و در میان خدمت سوار و سوار و نفر پیاده و زوایا اینجاست که فرمانده و چهار ضرب  
توبه که کریشل موصوفت کرده اینجاست که سپاه پیاده داده و از این نوع انواع سخنان در بر من است  
با هم اینجاست که هر سه سوار و دل خود و پیاده و درون خود مشغول کرده و خوش است که گفت و از دست  
کریشل موصوفت که برستی کردم چنانچه به من اینجاست که گفتند لیکن به و برده نیامده  
زیاده و به بر سرش آمد و چون که دهم که هیچ تدبیرات خود را که گذاره نشدند الا حاضر شده چنان به  
اندیشیدم که کریشل موصوفت آنچه سخنان بهر دست و بر کوبید اقبال ساخته از من و بر طایفه از انانی با خود  
بیرون کشتم بعد از آن که گفت قبول ساخته و از قبول ساختن حکم طبیعت او دست که و از اینجاست  
رو برو خود طلبان به برگشته با من که همه شد و چهار موضع علیه خبری که حاصل او از یک لک و به  
زیاده و دست بصیغه جایگزین کرده و حواله اینجاست که کرده و او بعد از این گفت که قایلان من در مکان  
بفاصله دور و در آن مکان با من طلبان اینجاست که این یک قطعه بر روانه تمام تحصیل از اینجا  
و اینجاست که بهر که قایلان خود را در اینجا طلبیده شود چنانچه با من به منشی خود را می دانند  
نوشتن حکم و او منشی مذکور در روانه می نوشت که قایلان فلانی را مردمان همراه داده روانه سازید و کریشل  
اینجاست که راه بی شعور را از منشی گفت که مردمان سرکار را همراه دادن وقت نیست که مردمان این  
سپاه را ندید و گفت و کریشل من کریشل موصوفت که کل ناکرده و خدمت تمام از منشی خود گفت که بهر که

نوشته بایدا که محبت سوار و پیاده لشیر را و قبالان فلانی داده و اینها را میسند بعد آن اینجاب  
 از مشیر مذکور گفت که کرل صاحب با در بر سر سفره مانند آخر شش میشتی بر و انده نوشتند من جماعت  
 بعد آن کرل موصوف اینجاب خلعت داده و خست بکان بالسی کرده و اینجاب از فضل حق سبحا  
 تعالی ازین طای سخت نجات یافته خست شده بدیر و آدم و سوران حشر رفیقان و در آن روز قبالان  
 در سل گدازه خستادم و از یکس مسجری که هم از من بود همانند و آدم که در سل گدازه خستاده قبالان  
 اینجاب از اینجا هم راه گرفته و دست منزل با نظیف با پی شده بعد آن پس که دیده و خود را چیل کرل  
 بطرف عملداری بهرت پور بادی رفت و وقتی که انشایان پس نمودن بان و هر کاره معبر را بکان جان  
 ملازمه بالسی و اینجاب و انده باید ستان بعد آن اینجاب از اینجا روانه شده بکان جان بکاره پدیده قیام خست  
 بعد غرضه باز روزه روز و هر کاره و ناکی بوقت چهار کپری روز را قیام زده سیده بکی حوال ظاهر سید  
 که قبالان بعد بکی استبا بخوبی از سل گدازه روانه شده و دستزل با بی طیف گدازه پس هم بود و ریا  
 چیل نموده قند چایچه اینجاب از سابق زمینداران بگند زاده بکان بالسی فرام ساخته بود بعد اینجاب  
 همین بهانه ساخته که امر و بوقت یکپاسش با قیام زده از اینجا سوار شده بر بالسی رسید و از آنجا  
 بسیاری ساخته بوقت چهار کپری شب با قیام زده مع چهارده سوار ملازم خود روانه شده بود و اندکی بعد  
 ندی بطبقانی میرفت خروشش تا سه کرده میرسید بعد از میان هر سوزده سواره با نده از اینجا  
 با خود داشتند ملام شادری سب در آردان که در اندخته کفتم که اسی رفیقان نگاه فضل الهی نموده پس  
 روان شده و آب نمایه و شل همه روان شدند و سوران بمانسان عقب و در کشتن غنیمت کار  
 فصل اول و حق شایسته بخت تمام عبودیت ساخته اطراف سیدیم و از اینجا روانه کشتیم و قصد و نگاه

زمین ملی نبوده بکروان مکان میان رسید و از مردمان پرسیدم که چند عیواریان هم درین صحنه  
 رسیده اند یا نه یکی آدم و دهانی گفت که مستمرا ارام سنگه معیت و پنج سوار و ده نگار که از پنج اهل صندک که در  
 حوا بود آمده موجود است بوقت دو دهانی مذکور بهنگار رسیده و دیدم برخاسته آمدن ایشان از  
 نزد کریم خان مستور رسیدن و در علقه بهت بود و نمک اعیان ساختن ملازمان قزاق  
 رسیدن بخدمت برادر کلان پادشاه چمان با و که مردمان بخوار و پیاده معیت بایان  
 اینچنان رویداد بعد آن از سبب فرود آمده در ده مذکور قیام نمودم بعد بخبر روز مسمی انام بخشین  
 ششم رسید که پرورده و الدم بود و اینچنان بجای را در شمرده سلوک میکردم و سابق این کریم خان پیش انام  
 مذکور بقصور کتلیب مال ضعیفی شده با کز قمار ساخته در جل خانه مقید نمودن بخدمت ایشان تمام  
 نامبر و نوشته داد و مقید شدن نزد ملک است چنان نشود که در عزت و غلاید جاگیران گشته ایم  
 و مستمرا ارام سنگه قوم چاپ که از آباد اجداد ملازم قدیمی بود و از سالها سال نزد اینچان ملازم گشته بود  
 و اینچان پیشین نامبرده از صد جو سله او نهاده نموده در جبر رسیده و اوم چنانچرا ارام سنگه  
 و اوم بخشین مذکور حقوق سابق را و انوشد کرده از خدا ترس و خلق اندیشم و حیا کرده یکی ملازمان  
 اینچان را در غلایند و نیز ساکنان بهر استغنی و با هم خود نموده چنانچه تجویز نموده که اینچان گشته بکار  
 و استیادیا کرده بگیرند و چونکه فضل حق سبحانه و تعالی را بر این ضعیف ناتوان شامل بود و اینچان مردن خود مقرر کرده  
 بمقابل از نشان شدم آنچه که تجویز نموده بودند صحت زیست بر آن ازین با چرا اجماع میان مسمی هم سنگه  
 اعلام کردم حاکم و موصوف ارام سنگه و اوم بخشین نگار امان طلبید و رسید و نشان بمن گفت که از این طلبت خود  
 و نگار و فساد نموده ایم در پیش اینچان گفته فرستاد و دعوی طلب نشان سر بر اطل است بدو و

و فرزندت و دروغ او شان معلوم نخواهد شد لهذا اینجا با دعوی او شان بر زبان او شان منطوق  
 که سیم یام بخش کورنگ قسم قرآن شریف خورده آنچه که مبلغان بابت طلب تخاذل از ارم سنگی و غیره و خود  
 بگوید آدم اینجا با نوق مبلغان معجبه تمام بخش کورنگ فرو چاک باو شان خج انداد و آنچه که  
 نال بود طمانی و غیره نزد او شان است حواله آدم اینجا با نوق و چند نفر بخش حاکم بهانه بگویند  
 اینجا بنموده قرآن شریف بیدارم بخش کورنگ لناد و داد کورنگ که و آنچه مبلغان بابت طلب تخاذل  
 خود و همه گفت که بهانه فی الفور باز آدم اینجا باو شان بانداده و آنچه که بود طمانی و غیره نزد او شان  
 اینجا بود او شان که فرقه حواله آدم اینجا بنموده داده و بنفین خطا برد کلان بهادر از شاه جهان باو همه  
 روانه شد و مشکب صاحب و بر طلب اینجا بید اینجا بقیه ایان اینجا و اگر کسی بخواهد  
 رده در شاه جهان آباد رسیده از برادر کلان بهادر ملاقات جست حاصل کرد و یک عویلی که بگفته  
 یام و وزیدیم و نیز از مشکب صاحب و ملاقات ساختم صاحب در موشو خاطر دار بسیار و در کور  
 دند و در بویه در شاه جهان آباد مقیم بودیم بعد از وسیله خطبه مشکب صاحب در شاه جهان آباد  
 برادریم کلان بهادر اینجا برادر خود منظر علی خان روانه گشته خدا را در رسیدیم برادر احمد الزواله  
 بسبب خطه مشکب صاحب در بسیار خاطر دار نموده گفت که شخص از من به برادران خود اینجا گفتند  
 برادریم کلان بهادر این کسی حرام خفته نزد دختر کاران و در این موشو گفتند فرستاده که انصاف  
 از زبان مبارک خود بیان بگویند که نوبت نیست نشان بهادر و برادران خود که اینجا بیا حوال معلوم شد  
 طبیعت تمام تهاش افش شد و از برادریم کلان بهادر گفتیم که اینجا بچین سخن مبارک گفتند فرستاده و چون نزد  
 از یان گفتند این سخن و در میان موجب صفت انصاف است میگویم خبر آنکه نمودند بهتر کرد و از انوقت تا



از اینجا سوار شده میروم این گفتند فوراً بر سوار شده را به گشته بر شاه جهان آباد رسیدم و در  
 عرض عیانت نامه والد ام اسمی این جانب برادر دم کلان بهادر بنصف من کسید که سر درخت سنگ  
 بهادر والی لاهور این جانب خطاب فرمود که ملک جنوب که محاصل آن قریب به چهار لک روپیه  
 است مع فوج قریب به هزار سوار و پیاده تقویض نموده همراه جنازاده خود سحر کٹرک سنگ بهادر  
 نزد حضرت سخت و در جنوب رسیده بدو دست در ملک فوج کرده فرم که لهذا ایشان بدین شکر  
 از اینجا روانه گشته خود را در اینجا رسانید و نیز دو کاره مرسله حصن منها را جبهه اوج سواجت سنگ  
 بهادر والی جی پور مع خرطیله طلب این جانب مدبر برادر دم کلان بهادر مع برادر خود منظم علیجان  
 از راجه پور و اله حضرت شده بهیرت پور رسیده و چند روز آنجا ماند تا آخر شش ماهه فتنه بخت  
 جناب الدخود مقرر نموده از راجه پور به ملک آله حضرت شده روانه گشته و شاه جهان آباد رسیدند و در  
 کلان با دراز گفته بگوییان به خوانان سخانی که لایق نبود از اینجا ظهور آوردند و سحر منوکر را با  
 طفل خود متکاسری این جانب میکرد و این جانب نامبرده را بدرجه اعلی رسانیده بودیم و هزار بار و سیه چرخ  
 ساخته شادی او کرده داده بلکه فحاش نزد قبایلان این جانب میامد منوکر ملک برادر دم کلان  
 بهادر و در فلانیده از من علی کرده نزد خود داشتند و نیز ذکر رفیقان او غلامانیده و دیگر سخاوت کار  
 که لایق نشان جانب معصوف نبود نمود مفصل حال نوشتن مناسبت این جانب کمال بر برگزیده  
 و گذر نموده هیچ نگفتم مگر طبع کمال در حد العبدین خود خدمت الدن و گوار خود موقوف ساخته  
 بجای پور سید و بلازمت حاصل نمود از این بهار اوجی شکوه و جلال نمود از این راجه پور  
 بمقام ستمشیل معنیست سوار بجی پور رفتن مقرر کرده از شاه جهان آباد روانه گشتم و در شاه پور دیگر

سواران فراهم نموده بحیث شخصت سوارید چلیور رسیدیم و معرفت را دو بهادریان نمودار  
 پرست نمودیم حاجت محاربه مصالح و رسوای جنگ سنگی بهادر ملاقات بخبر حاصل کردم  
 و در آن زمان بخت ناهایان بحق سپرده نواب پرخان در محله کپور بهادر و محل سنگ و کشت  
 بهایان طمخا کبریا غیره هزاران مثل نواب شید خان و دیگر فوج همراهی خود در کای پیوسته  
 قرار داده کرده گرفت و در آن ایام مسیح کبیری ساقه دار مکان رسیده و ملین و در فوج پیچ  
 می بود و در وقت صبح سوار و پنج چهار هزار پیاده متفرقه بر مکان هستل در بهشت در آنجا حاضر  
 گشته کپور باد و دیگر نواح سوار پیاده فضا همه چهار کرده و در بهشت اینها همکار به سوار جنگی بهادر  
 حاجت راجت فخره محله شمس عطا کرده و یکصد سوار دیگر همراه داده برای آمدن قلعه در نزد شخصی  
 مرد اینجاب همه شصت سوار خاکی یکصد سوار تعیناتی از جو پور روانه گشته بجان سپهر سپه  
 ساخت بعد آن بوقت صبح کاذب یعنی دو گهر شمس قیامده راجه بهادر و فوج هزار بطور جنگ زنده  
 یک نیم کرده از در میان رسیده بود که طالع آن در فوج مایان رسید کبیری که جمعیت سوار و  
 در خود بمقابل فوج راجه بهادر سوار شده زنت آنوقت اینجاب حاجت غسل بود لهذا مسلمانان  
 بالدرار بوقت رفتن فمایش کرده دادم که اینجاب غسل نموده جلدر زنتان فمایش رسید مگر  
 باز مناسب است که عقب کبیری که استاده باشند و فتنه اینجاب مثل ایشان خواهد شد از آن  
 و صلح وقت دیده خواهد شد لهذا ما رسیدن اینجاب پیش قدمی سازند بعد از اینجاب بلدر غسل  
 برپا شده میزستم دیدیم که کبیری که مذکور جمعیت همراهی خود میرت نموده بهشت آمده و در  
 ران میفرستاده بمقابل فوج راجه بهادر استاده است اینجاب در عمل سواران همراهی خود رسیدیم که

آفتاب برآمد و روز روشن گشت فوج راجه پادشاه و لعل سنگه گوله با کوب بر میان دکن سرور ۱۴۹  
ساخت چون دیدم که گیسری سنگه و غیره دراز شده و از گوله با کوب سوار و اسب با کوب میروند  
سوی این سواریان همراهیان را با کوب میروند و دستم که سواران همراهیان تاب میاورند و بعد از آن  
گرفت لهذا یکی سواران همراهیان خود را که دوام که سبب گوله با اینجاست دادن ضرورت و صلاح  
نیست ایشان را از بخار وانه شده زیر قلعه سپهر رسیده استاده شوند و بخار وانه شده کعبه  
من بگو سواران وانه شده و قلعه شش مردان که از رفیقان قبلی بودند ماند بود و مثل اینها  
مردان نزد من استاده ماندند و فوج طرفی از ضریح پادشاه کرده بر میان حمله ساخته  
قریب یکصد قدم رسیده گوله توپها میزدند و در اینجا یک دریای می بود اینجا یک نیکار دارند  
مذکور برای حفاظت گوله با استاده گشته طرفی وانه با پادشاهان و غیره پادشاه بر کناره ندی مذکور  
استاده شدند و قریب یکصد سواران ندی مذکور آمده بر میان حمله ساختند و چون که قریب یکصد  
اینجا یک شمشیر کشیده بر او نشان نرم از فضل حق تعالی او نشان تاب مقاومت نیارده پست  
داده راه و از اگر رفتند اینجا یک شمشیر سوار وانه عقب آنها کرده اینجا یک صف پادشاهان کناره  
ندی استاده بودند رسیدم و کناره ندی مذکور در یک قریب پنج چهار درم خواهد بود و در آن  
پیاده با استاده بود اینجا نشان ایچ نفید اسب بالی کناره ندی مذکور اندم که صد  
گولی مذوق او نشان روی من مذکور از آنها یک لی است و است پسر رسیده و استخوان  
کرده رفت که گولی که عقب من بود رسیدند که شمشیر رفی الفور جان داده از بالا کناره مذوق افتاد  
و آنوقت از سوار استاده گفتم که وانه ناش و زین و غیره استاده از پشت کشته علی و علی و علی و علی

ساخته بریدند و ز کوه بوجب کفنه من برنج و غیره استنای پشت سپید و طلحه کرده بر  
 نهاده روانه گشت بعد آن ایجات از آنجا گشته تا به پشته ارجا که آمده بودیم به جای رفتی  
 استاده شدم و با وجود زخم کار بسیار متاع و صید خاکه را آنجا چکان کردم و در هر صید و طاق بسیار  
 طوفانی چند بار باربان را زداوه و در کله او نشان زد و چنگ میدادند تا وقت ایجات عیش و خوشی  
 را و سان سیده ششیر و فی منکر دم و ایجات مردمان طوفانی بوجب حشمتا خنده و از فصل  
 حق سحانه قاطر فقا و الزمان از آن پس خورد و ما بمقابل ششیر ناورده دور استاده گشتند و در  
 قریب پند پیاده روی علی غول از دیگر طرف آمده بر سر بایان کماله ولی بر بود و سیده استاده شدند  
 و گوی بند و هزار دند و جان نبود یعنی میدان بود که میان آب بر رویه آمد و کور و نه سیده  
 حیرت کنم لهذا در آنجا استاده ماندن است بهر عیان اجبت کشید بطرف سیاهل روئیم  
 دیدم که ضربت آب را از استاده اند و کسی کوله انداز و غیره یک دم هم است ایجات از فصل  
 است و خود را به یک از رفیقان خوشتره کفتم که اندرون سیاهل رفته معا جرحم آب انجور  
 باید است و ایجات ضربت آب رسیده از دست و کوله بر فوج مخالفان دم که فوج مخالفان از ده حله  
 نزد استاده خند و کله ضربت بهارون شروع کردند و در هر صید قریب پنج یاد هم از آنجا  
 رسیدند و هر کاره باز ایجاتی فرستاده مردمان حج و کوله اندازان و غیره را که فرار شده رفته بودند  
 و انهم ساختم و از سر نو در چنگ گشت و از هر دو طرف کوله توب رسیدند و از فصل حق سحانه قاطر  
 مردمان فراریان و جراح میر رسیدند و دیگر گشته رسیدند و قایم چنگ طرفین شدند و از  
 بقصد فوج طرف هر رسید شده از آنجا گشته روانه شده بدید و با خود رفتند و دیگر و از اجناد و مل

مع بهر کوفه کوچ کرده قریب بهشت کرده رفت و یکسری سنگه قلعه در اول خود داشت که هر ویلن را  
 از من علیحه شده در قصبه شیرخان خرمین گشت اینها قلعه اردو کوثر خان که لایق گفتن نبود زبان  
 آورده اینجاب را بی سبب قتل خسته از اینجانب میر سواران را هر چه خود را اینجا سوار شده بجا آوردیم  
 را و بهادر با محی اس و مهاراجه آده را حصار داری اینجاب از حدیاده کرده آفرین خرمین شدند و قریب  
 بجاده چوپور قیام کردم مهاراجه آده را حصار داری حاکم سنگه نهاد و دیوات قریب یک ماه و بیست و سه سال  
 فردا گیر بنام اینجاب نوشته شد بخط خاص و دیگر نشانها مرتبه انده حواله اینجاب نموده دوزخ و دوزخ  
 وقتی که فساد نواب میرخان رفع خواهد گشت و در ملک دست راج ظهور خواهد یافت آن زمان یکی مهلت  
 علاقه جاگیر دخل اصحابی اینجاب خواهد دید به صورت خط جمع دارند و سبب خیال کرده که قریب یک  
 ملک چوپور نواب میرخان غیره تنگ خرج بدیده کمال بود و با یکدیگر استوار محل نماند بسبب فتنه کشی  
 شبانه روز خل و فریاد العیات العیات میکردند و احوال تکلیف پاور چانه خاص و دیگر کار خانات را چوپور  
 نویسم که حال تکلیف آنده عقل بیرون شدند و رفتن اینجاب که رفاق مستحق سبب بود و در آخر  
 قوت لیکوت از راج اینجا ستم رفتن اینجاب از چوپور مقام مهووه رام گاه و دیگر کار خانات  
 از راج کر نیل مهتاب خان بموجب حکم و صلاح راج چنین بخوبی گذارده و خرج همایان خود کردم  
 در همه ملک اجماع بند و بست لازم نواب میرخان است کر نیل مهتاب خان ملازم نواب بودند و در  
 پلین اینجا خبر تیغ چرخش نثار پیاده قوم افغان بهر علی غولی قریب یک ماه را با قصد سوار ضلع  
 بنده و نعل غیره بند و بست کرده که قریب است اینجاب از ضلع رفته کار و اهرمیان از ضلع خود  
 و نیز از کر نیل و بنده و نعل و در مقدمه و تعالیه جنگ خاتم کرد و در تعالیه و فرمان بداری حکم راج

[illegible]

گمانیدن موسیقی آمدند هرگاه که این جانب در کلبه پاژوهی رسید آنگاه مسکنائی با ژوهی قریب  
 فراهم شده پیش از رسیدن این جانب راه را مسدود ساختند و از عقب هزاران دهنقان بغاصه قدم  
 از موسیقی سیدند از زمان پیاده با هم اینان سواران را پیش گرفتند و در پیشش کس را بران نماند  
 که نمانده مردمان بخار خاک تا فلک رسیده که آدمی بنظر نمی آمد آنگاه این جانب مردن خود اختیار  
 اسب باز داد و اینده و بر آنچیزه و غول دهنقان رسید به پیشش پیادها را بجان کشتم که همه با یکبارگی  
 راه فرار گرفتند و مردمان پاژوهی که راه را مسدود ساخته بودند آنها هم فرار شدند بدیره خود رفتند تا بخانه  
 بخیر و عافیت بخشش هزار موسیقی را گرفته بودند بدیره خود آوردیم چونکه موسیقی بالیت بست هزار  
 بود این جانب و زردوم موسیقی را هم مردمان همراهی در طلب نخواه سابقه و دو یا سه تنی دادم چونکه زدن  
 همراهی مال گیر رسیده چنانچه یکی سوار و پیاده ها موسیقی را گرفته برخاسته رفتند صرف قریب چهل سوار و  
 پیاده حاضر ماندند هرگاه که همه مردمان برخاسته رفتند از زمان طلسم تند گردید و بر ملا گفتیم که تا امروز  
 این جانب بطور دیگر جنک میباشم و حالا جمعیت موجودیت مردمان طلیل اند انتشار الله تعالی لا ینقدر  
 جنک که ده خواهد شد که همه با آفرین خوان خواهند گشت چونکه از رخاستگی جمعیت هم این خبر و نشان  
 دو لیجان و هشتاد خان معین پلاشتا فوج همراهی خود از قلعه میر که بنموده قریب کرده از مهوه بغاصه  
 ساخت چون برایام ماه همه بود و گرام و هوای تر نشست تمام بود و در یکت چو جی ماندم هنگام دو  
 یک پایای ترکش و کان بسته پیاده شده بر پیوه این جانب رسید ایستاده شده گفت که برای تو گرام  
 این جانب بخوابش گفت که حالا وقت بیوقت است بوقت چهار گشت هر روز باقی مانده باید این بخش گفت که  
 بطور که اگر ان سدا کرده نیروم این گفته رفت و این آدم فرستاده و لیجان و هشتاد خان بود چنانچه

اینکس نزدشان بخت مفصل احوال از دولت خان و هتای خان گفت که در اینجا قریب یک  
 سوار و پیاده خواهند بود و بعد رسیدن خبر دولت خان و هتای خان معه صد سواران اینجا  
 سوار شده هنگام دوگوشی و زیارتان قریب یک رسیدند و در ضمن غوغا شد که فوج آمده است چنانچه  
 اینجا بر دلاکی زمین بندی را رسانیدند که بستم و فیروز دست گرفته بر سپاه شده و هر یک  
 سوار و این شده و هیچ جای پیاده نشدم و بلا اندیشه بغول شان رسیدم و هر چه را کردم و هتای  
 جان و سرش را بک گرفتم بعد آن وقتان معه هر سواران باب مقادست بناورده است دله راه فر  
 گرفته و اینجا تا فاصله یک کرده و عقب آنجا دیده چند کس را بجا گشته و بسیار سپاهان گرفته و  
 دو تن از بدو کس را به ما خود رسیده قیام کرده و بلا آنها همگی فوج روانه گشته و زیر قلعه رسیدند  
 رفتن نواب میرخان بدو رسیدن خبر واقعه جانخواه الدم و رفتن اینجا از مقام  
 مهوایی پور پس با نمودن نواب میرخان با از جمعی پوران ایام نواب میرخان هر یک  
 فوج را بجای مثل باطل سنگه معه کپور فوج کرنل هتای خان معه کپور دیگر فوج و نواب میرخان  
 معه فوج جزا و میان اگر خان معه کپور دیگر داران و غیره طلبید و فرامی ساخته قریب چهار کرده  
 از جی پور رسیده دیده ساخته اراده گرفتند و در مصمم کردند و بهادر را با جمعی حسن حضور و حاکم و او را  
 معه فوج بلا آنها سواران و غیره و کرده و از جی پور فوج مقابل حاکم ساخت نواب میرخان و بلا آنها  
 آمده فوج راج جی پور بخت خورده و بدو حاکم شدند و از اینجا و پس گردیده اکثر در شهر جی پور رفتند و  
 از بهادر را و حاکم را با کس را با کس و بلا آنها قریب بر دیوار شهر پناه جمعی را بک کرده و ضربت بها را  
 کردند و فوج راج بدو کمال بود و از بدو حاکم شان یقین کلی بود که نواب میرخان شهر را



۱۵۵ غات کند و در ضمن بر قه خاص محارجه ادرم جگ سنگ بهادر و خط را بهادر و محار  
 بر طلیح ایجاب از صید بر مقام هوه رسید و نیز خط را در کلان بهادر از مکان به خط ادره لاهور  
 بر جلت نمودن الدم ازین جهان فانی بجا آمد و طلب ایجاب تا کسد تمام رسید و در احوال  
 وفات یافتن و الدود نوشته شود که وقتی که ایجاب از مقام شاه جهان آباد را در جوی پور کرده و اتم  
 بعد آن خود در ظاهر علیخان مسعود یکم در میان بخد مت الدم در مکان جوی رسید بعد بهادر کلان  
 معه والده صاحب و همسر صاحب از شاه جهان آباد روانه گشته فریخته رسیدند چونکه خبر رسیدن  
 کلان بهادر بخد مت الدم رسید و الدم از فوج پیشین هزار سوار از جوی بر آبی استقبال با درم کلان  
 روانه شده بفاصله پنج کره رسید و و الدم بدیدار برادر درم کلان بهادر و بهادر و فاطمه را  
 حاصل نمود و در ایجاب و الدم و برادر درم کلان بهادر اسپان فرو داده گشتند و الدم فرمود که در تمام  
 اینچنین راحت مسرور که از دیدارشان حاصل گردیده گاه ای نشده است از همیشه خجسته و سعادتمند  
 خوشی ایجاب نیست و قمر که در کسی مقدمه خوشی و در ایجاب بشود آنگاه کار بار دنیوی است و بشود  
 بهاری شد بدین عاید گرد و حال از دیدار ایشان با و در حد فتنه بطور رسید باید دید که چه غم  
 و سبب ظهور خواهد آمد بعد از این ایجاب خوشتر تمام سوار شده به مکان جلوتشرف برود و آن شب و  
 قریح بشکم و الدم شدت تمام پیداست چه آنکه معاویه میاخذ سود مندی افتاد و بر عکس میاخذ  
 در دو قایم مانده حالت شست و بر خاست هم مانده چونکه روز سوم یکپاس روز باقی مانده بود و زمان  
 مبارک الدم برزافوی با درم کلان بهادر و برادر کلان بهادر از من از زبان خود بیان می نمودند که  
 آنوقت که مبارک بر آید تو من بود جان مبارک از جانب بای مانا بستید قطع گشته آن زمان الدم از

مبارک این فرمودند که ای غنیمت خان ستم از اندک گذشت تا بجای که احوال جبهه ایشان بنظر  
 نمی آید بچوایان گفتیم که اقتضای همیشه خیال بجانب حق سبحانه تعالی میسرند احوال ایشان  
 مایان چه حاصل در وقت شناختن حق سبحانه تعالی واجب الازم و الدیم ازین سخن نرسد که فرمود  
 که هیچ بی الهی سوا من شر مساز و ارکله مساز جان از راه چشم باید زرقه و چشم ناکشاده بماند  
 برادر مکلان بهادر دست خود در میان ادا خود نهاده بگذرده داد بعد آن برادر مکلان بهادر  
 بر دست شش شریفه الدیم چهل گشتن سال رسیده جان کجای فرین سپرده برای اطلاع نوشته شد  
 و سه بار بخت سنگه لاهور و ادا شده که هر یک سنگه از واقعه الدیم نهایت اندک گشته  
 و مختاری کار آنجا بدستور سابق فرماید برادر مکلان بهادر کرده داد فقط چونکه خبر واقعه جانگاه و الدیم  
 رسید رفیقان این سخن از من گفتند که آنچه شدنی بود شد در صورت فتنه انصاحب بود  
 در جنگ جلال نواب امیر خان مناسبیت چرا که جمعیت رفیقان مردان نامهربانیت و بروقت جنگ  
 انصاحب گذر نخواهند ساخت و بلا رفیقان دادند و کار آزموده بچطور جنگ و جدل داده خواهد  
 شد در خصوص ضرورت کجای انصاحب آمد رسید و علاوه ازین راجحی بود میباید نوشته شد  
 ماتی خود را در بلا انداختن صلاح نیست در جنوب نیست چهار لک روپیه را مکان و وقت خود است  
 از بخارا آمده در آنجا سیر و دید برادر مکلان و الدیم صاحب شفق مکر خود را سر رسانند  
 مناسب بچوایان گفتیم که آنچه میگویند نسبتا کار حال که در راجحی بودیم و نوبت جنگ بود و رسید  
 در صورت اگر آنوقت شامل محاربه جبهه و ادا نخواهیم گشت موجب نامردی خواهد بود و بوی این  
 آنچه که واقعه نوشته شد از این شش و یکم خواهد بود و آنچه از این گفته شد نشان خیال ناکند و ناکند

نیاری ساخته روانه جی پورستم مگر برای خرج نوبات و غیره یک پیس هم موجود نبود و صرف توکل  
خدا تعالی میفرمود وراثتی که هباخان قوم بزاز معز زکاوان محمودیه پارچه و غیره بنظر آمد اینها  
از مردمان خود غارتیده ضبط کردم و از انجا روانه گشته بموضع ریال مقام کردم و در انجا مال محمودیه  
زکاوان که قریب پانصد روپیه بود فروخته بسو روپیه ها که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهارصد  
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داد و از انجا روانه شده بکلیو رسیدیم دیدیم که از هر دو مسمی شده  
هراسان اند و از رو بهادر با پنج دس ملاقات کردم در آنوقت مسمی زنجین لال وکیل نواب  
امیرخان جوباع ال سخت از رو بهادر میگفت و رو بهادر سنگون گشته هیچ نمیکفت طه اطمینان  
غصه کمال رسیده از زنجین لال اندک گو گفتیم که اینچنین سخنان غرور آگنده گفتن چه ضرورت صحرای پنج  
از همه ملازمان راج پیش قدمی نموده قریب رجه نواب امیرخان بهادر رسیده موجه قایم کرده بمقابل جنگ  
خواهم شد و ایشان بخد مت نواب مصوف گفته بگویند چند انگه رود از در اشرف خان بکنند اگر از انجا  
تپا کرده خواهند داد بعد آن سخنان غرور نمید و از راج چلو بایست ساخت و اگر از اشرف خان هیچ پیشتر  
شما نخواهد رفت تا از راج چلو خواهند ساخت بعد از انجا نواب موجه گفته خود وقت صبح قریب  
نواب مصوف رسیده سوار چه خود قایم ساختم و رو بهادر با پنج دس قریب یکصد و پانصد پیاده  
و یک صنف بپس یک پیس پلطن بطریق اید از در انجا نواب فرستادند و قریب یکصد پیاده با جدید ملازم  
انجا نوب و دوا و شان از مورچه انجا نواب قریب یکصد قدم پیشرفته موجه قایم کردند و چند که انجا نواب  
از آنها گفتیم که انجا موجه پیشین مورچه انجا نواب قایم ساختن صلاح نیست چرا که بروقت جنگ قایم  
دانند امر می آید پس بعد از ان از انجا نواب فرستاده شد و رو بهادر را با گفتیم

اینجا بنایان ساخته مورچه مذکور قایم کنند و اینجا بنایان اقیان را بود که مورچه مذکور قایم نمود  
 مانند این که هم از رفیقان قبلی که مردانه بودند و مورچه مذکور متعینه کردم مگر قریب باشد نفریاده  
 مسئله را و بهادر را و مورچه مذکور فرستادم چنانچه فریب گیر از سبک بود و مذکور قایم شدند و یک  
 یکدیگر قریب مسئله را و بهادر را و مورچه مذکور فرستادم و سومی از این مردان از رفیقان اینجا قریب  
 حدس من اندام را اینجا در مویچه بودند نواب میرخان و از اجزات و کلا و اینجا بنایان غنچه  
 شده و مگر سران فرج خود یکی کرده بوقت نیم ظهر شبانه حمله ساخت مردان ریشکین  
 یکبار مردان بودند تا مقاومت بنادرده مویچه را گذاشته راه فرار گرفتند و مردان طغشانی قریب  
 او شان شدند و احوال قریب مردانه از رفیقان به موجب کم اینجا بنایان مویچه خود را آورد و مردان  
 فراریان اندیشه و دیدند مردان طغشانی بر مردان سرریان حریفانی میکردند مردان اندیشه  
 مردان فرج طغشانی رسیده گذاره مردان سرریان کرده و او بودند و مردان از این سبک  
 در مورچه اینجا بنایان بلند بطرف شهر چو بر رفتند و از مردان رفیقان اینجا بنایان از مردان طغشانی  
 و دیگر شیرانی گردید قریب است آدم از طرف و او را داشته افتاد و در اینجا بنایان کلا  
 بودند مردان طغشانی و او را لاش را گذاشته لیست داده باز بفاصله پنج شش قدم چند  
 پیش او نشستند و از طرفین الحاحی زور چاک میشد و در عین صدمه دمان بلبلن مسئله را و بهادر  
 که بودند ضربتی در مورچه اینجا بنایان بود گرفته بشهر چو پور بردند نواب میرخان بهار زور چاک  
 داده و کله صد تا توپ مایان میزدند و قریب پنجاه نفر آدم از فرج طغشانی حمله ساختند از اینجا  
 میکردند و کله از فضل حق سبحانه تعالی حمله چنانکه در راهنا مانده اند الا که گشته برای

بر داشته گرفتن لاشهای بسته ریگ کشیدن گرفت و از کشیدن هم هیچ پیش نرفت عرض کند که  
 گهری در باقی مانده جنات طرفین میان دو بعد آن همان طرف ثانی و آله با پارچه بار بار زده  
 گفتند که از برای خدا و رسول خدا لاشهای میان را کرده و دهند که میان برداشته هم اینجا از برای  
 خدا اقبال ساخته لاشهای نشان گذاشته داده که برداشته بودند و هر کس طرفی هر چند  
 مورد خود را رفتند و ازین جنات مانع می بود دیگر شستند و نواب میرخان بهادر میخواست که یکی  
 ضرب نوب از مورچه خود برداشته بدیده گاه برده از اینجا کوچ کرده بروند و صورت بپوشانند و بپوشانند  
 که در غم نشسته یکی فوج بر تپه شود و ضربت بیا میان گرفته داخل کارخانه راج سازیم نواب محسن و کل  
 خود را زورانی را به مورچه بفرستاد که میان مورچه با نجات کرده برویم محاربه و اراج سوار شدند  
 بهادر عرض محروض را می موصوف اقبال ساخته حکم داد که جنات موقوف سازند و از مورچه آله  
 و نواب میرخان بهادر که کسی و چه مزاحمت نماند که نواب موصوف مورچه گذاشته ضربت بپاشد و گرفته بهیرو  
 اینجا از حکم آقای مخم و لاچار گشته و نواب میرخان بهادر مورچه بار گذاشته ضربت بپاشد و در مورچه و روز  
 یکم تمام گرفته و بعد آن محاربه طولی حکایت سنگ بهادر که تمام پروردیده اینجا تشریف آوده  
 خاطر داری شسته ماتم بخوبی فرموده اصل محل سراسی شدند و نیزه اراج از زبان سارک  
 و آفرین کرده فرمودند که بسبب انصاحب این اراج قایم مانده و بجای وی گفتنی فرمودند که یک  
 رویدید خط خاص زمین فرموده عطای فرمودند بعد آن اینجا زحمت خست بطرف لاهور خواست  
 بهادر با خود دس دست کار در خست نمود اینجا از بهادر موصوف انهم که از فضل الهی این  
 نادم شده مورچه برداشته رفت و جنات موقوف گشت که در خست تمام شود و اگر انصاحب را بگوید

اینجا بنست نخواهد طلبید و بخوبی یک بین است که از جایگاه نواب میرخان معصوم خود کوثر  
 کندایان معصوم راج روانه شده آجا رسیده و در سایه نایم باز نواب معصوم از انجای کوچ  
 کرده برومایان انجا رسیده مقام کنیم غرض که بین طور انتشار الله تعالی نواب میرخان از ماک  
 جیور بدر کرده و هم یقین کلی است که فوج نواب معصوم لبر باد کرده و همگی نرفته تهنه شوند و او  
 معصوم بنحان لعل بیان کرد روانه شدن انجایان مقام حسی بود بصلح  
 و ملاقات نمودن برادر کلان جیور و سردار رنجیت سنگه و کهرنگ سنگه  
 آخرش از چهار جبهه و هج سوار جانب سنگه بباد رخت شش ماه منظور فرموده انجایان را خلعت فاخره  
 میس با لکی و غیره عطا فرموده رخت ساخته چنانچه انجایان از جیور روانه گشته قطع منازلها نمود  
 در شایه جهان آباد رسیده و تیار کسی باب سفر لطیف الامور مصروف شدند و قریب سیصد جاده بود  
 چیده و کار از نو هر دانه از رفیقان انجا با طلبیده فراهم ساختیم و نیز قریب سیصد مردان پاده کرد  
 داشتیم و دیره خیمه انگریزی قریب سیصد اسبان یک بخیر فیصل و باز ده شتر خریدیم و قریب سیصد  
 روپیة از یو تقرقی مثل بلم و اسامان اسبان غیره تیار کردند و تا نوسه ماه در شایه جهان آباد مقیم  
 ماندیم بعد آن از انجا روانه شدیم در ضمن جیور برادر کلان بهادر رسیده نوشته بود که بهیسه رام سنگه بکار  
 مختار کار بود و ما بنزد او کهرنگ سنگه و والده ساخراده معصوم و مظهر علیخان برادر خرد انجایان  
 از مکان جیور روانه شده بمقام الامور رنجیت سردار رنجیت سنگه رسیدند و والده کهرنگ سنگه در آنجا  
 انجای ساخته که در اموصوف از گفته آنکه خود بهیسه رام سنگه را گرفتار ساخته مقید کرده و او مستم  
 بهوانی رام بنده را بجای بهیسه رام سنگه مقرر نموده بمکان جنوبی رستاد و برادر کلان بهادر رنجیت

۱۶۱ قریب پھر از بالصدیادہ و سوار بلوچ حکم سردار رنجیت سنگھ از جنہو روانہ شدہ بمقام امرت سر  
نزد سردار رنجیت سنگھ و کپہرل سنگھ رسیدہ ویرہ ساختہ و والدہ جناح و منشیہ صاحبہ کان کلانہ  
کہ در جاکہ بود مقیم ماندند لہذا اینجاں از وہ رفتن بجان جنہو موقوف ساختہ طی منار لہا نمودہ بمقام  
امرت سر رسیدہ ویرہ ساختہ و از برادر کم کلان فتح خود ملاقات جسمانی حاصل کردید بعد ان پھر از  
رنجیت سنگھ و کپہرل سنگھ ملاقات نمودم و کسر موقوفہ و مجمع و خاطرہ از اینجاں از جہز نادہ نمودند  
بمقام امرت سر بیکروز بوقت چار گھڑی روز باقیانندہ را گردیدہ بانشان الہ داشت تمام گردید کہ یکروز  
بوزنہ اتار خواہد بود کہ ہلکی میرہ و حیمہ کافج پارہ پارہ شدہ افتادند و در عرضہ آفتاب غروبست و در غایت  
یک حیمہ اینجاں بقضیہ قائم دستاوردہ ماندہ بچو برادر کم کلان لہا و در وقت غروبست دین حیمہ ہا و بار  
پای سیاہ و حیمہ اینجاں سند و چل سپان طویلہ ہر ایمان اینجاں از حضرت الہ ہا وار شدہ گم گشتند  
چون باریدن الہ ہا موقوف گشت و نیز شب ہم آخر شدہ و روز روشن گشت تلاش سپان  
کہ آوار شدہ رفتہ بودند نمودیم قریب یازدہ راس سپان گشتند و بوقت چار گھڑی سپان بدیدند  
انست واقعت اکمال جا شدہ خاموش ماندیم بعد ان سردار رنجیت سنگھ زیارت جوالا دی کی در مکان  
کوکا نکرہ و پرستش گاہ ہنودان شاہ امرت سر کوچ ساختہ مایان ہم ہمراہ شدیم قطع منار لہا میکہ  
بیکروز برادر کم کلان بہادر و اینجاں برادر خرد برای ملاقات بدیرہ سردار رنجیت سنگھ رفتہ و ہم از منشا  
سردار موقوفہ و از اینجاں سخنان سخت بیان آمدہ کہ سردار موقوفہ اس جنہو دیرہ را گذار شدہ بدیکر  
طرف بعد ان مایان از اینجا بدیرہ خود ما ایکم سردار رنجیت سنگھ منراج طہیت بدست کہ از بلاران  
خود کسر را کہ عزت دادہ ستر فرزند کند و آخرش اورا بدین سبب گذارہ مال اسبا اورا نکاح کردہ

[illegible]



بنیان آمده آخرش چنان قرار یافت که دو صد سوار داشته دیگر هم مردمان سوار و سواره بار بر سر  
و موقوف سازند و کسب این مقام امری سرفرازم دارد و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و غیره بجهت  
رو به پیرا کاخذ نخواهد بر امرت من و غیره عیال قیامت نموده داد و برای مردمان موقوفی میروانه اند  
و بخوبی در این تبلیغ و غیره نوشته حواله اینجا بکند که ده خست ساخت روانه شدن کابل  
بهادر و اینجا بصلح السور و رسیدن اینجا بصلح و رفتن کابل و کابلان  
بشاهجهان آباد و اینجا بصلح ملکیان نقد و کواغذات نخواهد و غیره گرفته سوار شده  
بمقام چنان کوه نزدیک کابلان بهادر رسیدم و صبح از اینجا کوچ بطرف امرت سرخویم گریه  
مردمان آن صلیح خوانان عزت یابان شدند و فوج سکنان اکالیه قریب چهار سوار که بر سر راه دیره  
مید آمدند از اینجا بصلح سوار و زوایان آمده سوال کردند بطور که بعضی نذرانه بایان دهند و اگر نخواهند  
داد و ایستایان از اینجا رفتن نخواهم داد و غارت خواهم ساخت در جوش کفتم که بایان غریب  
و مر و سپاهیم از بایان امید گرفتن نذرانه بدارند و بجهت اینجا روانه خواهم شد و بجهت خون حاضریم  
اینکه که تواند بکنند از ایشان سخنان سخت گفته بیره خود را رفتند و چون که صبح بایان از اینجا کوچ کرده و  
بشدیم فوج اکالیان که قریب بایان ایستاده شده و دو سوار فرستادند و سواران کور از بایان  
گفت بکنند و بایان ایستاد غارت خواهم ساخت و خوش بمان کفتم که اگر فرستاده باشند از بایان  
بگیرند و بایان ایستاد بایان حاضریم آخرش از فضل حق سبحان و تعالی فوج اکالیان کور برآید  
و بایان شد و بایان بخت تمام از اینجا روانه شده و فوج و دیگر احوال فساد و دمان آن صلیح  
کوشش طول میشود و بایان ایستاد و دیگر روز قریب یکصد و پنجاه نفر و از قوم سکنان کابل ملازم و

کدامان بهادر بودند و نشان بان بوقت کویج مسلح شده هفتاد و بیشتی ملازم برآوردند  
بنادر از بر گرفته بدگر طرف روانه شدند بخشی مذکور از پنجانب گفت که سبکبان سپاه و پدر  
بروز گرفته تیر بنام تو قیام پنجانب بر سر آب بود و گفت که گویا از بخشی مذکور از پنجانب شده دو  
گفت که از نشان این که سبکبان درین سینه پنجانب نشان دیده درین تنهاست و در آخر خسته  
بنوی او نشان سینه عنان سپاه و نیز مذکور گرفته باید و حق سبحانه تعالی از نشان سینه گرفته  
برنده آورده و حاله بخشی مذکور نموده و آدم و والد صاحب و مشیره صاحب از مکان کلان و طلبیده  
و کوچ که بجز روانه گشته در امت سر رسیدیم و در می ساختیم و قریب بیست و چهار روز پیرانته و آه  
کرده و کفتم و باقی تا فرار او برنده رفته و قریب یک ماه مقام امت سرور و ده ششم و سیم بر این سنگ  
در امت سر قید بود و از بهر مذکور و از والد مفعول نهایت کوشی بود و لهذا پنجانب چند بار  
ملاقات بهر مذکور فرمود و بهر مذکور از پنجانب گفت که من در این سنگ را از طرف من ایشان سنگ  
کلان برده و فاده است که چنان شود که نوالی صاحبان بهر زمان سنگی بهم تنفیض شده و صاحبان  
مالک ملک کنند لهذا که انصاحبان این ضلع قیام خواهند و دست مخلص من بشدنی نیست و حضور  
اگر انصاحبان نگاه بر کوشی والد خود نموده از اینجا تشریف می آورند و شود یقین کلی است که مخلص  
بین انصاحبان باشند و بعد مخلصی که بنابر و بهر مذکور زیرا که در این است امدم و خاتم فرستاده و جوش  
بجوش بر نموده برادر کلان بهادر کفتم که اگر در گذشتن ملاقات با بهر انصاحب و نقصان  
مایان است اما باز انصاحبان در بنیوی برای خاطر انصاحبان بنیوی و بهر مذکور بدان بیان و انصاحبان  
سینه از این جهت سنگ بر سر این است که از پنجانب امدم است از این سبک که مذکور و در شکر

و بخورد و ریای سبیل و غیره نمودیم بعد آن از مقام پشمال برادر م کلان بهادر و معز الدار صاحب فرس  
همیشه صاحب ازین خانات علیحد شده بنشانیجهان آباد تشریف بفرمود و اینجا ب معز برادر خود و منظر  
علیخان و دو صد پنجاه سوار و هزار و اندر فغان خود بطرف ضلع مهربانیه شده بجای پور رسیدیم و از آن  
با محمّد اسد دوست ملاقات ساختیم و حصول ملاقات مهاباد سوای جکت سنگه بهادر نمودیم و جاک  
مهاباد موصوف از رسیدن من از خدایه خوشتر شد و در آن زمان نواب امیرخان موبارک  
مادهوراج پور و سپاهانده جاک طرفین نشید و در همه ملک صیور یکدست و سواران افواج حاجاجا  
از طرف نواب موصوف بوده بندوبست میداشت و در ضلع منتهی دژ و توره پادشاه و بهر غیره  
کریل همتاب خان مخرج کبوتر و غیره قیام داشت و از او بهادر و محمّد اسد هم ناهمه برادر خود را  
معز پلنگ و سی و ضربتی و قریب پنجاه سپاهیان ناگه جماعت او و هزار سوار بطرف منتهی  
کرده بود و بدوست ام ناهمه موصوف مخرج هم از خود برکان آنها پیوسته و در آن زمان  
مذکور را قتل کرده دیرینه رفتن اینجا بنای محمّد پور رسیدن فوج رام ناهمه  
بموجب حکم مهاباد سوای جکت سنگه بهادر و مهاباد سوای جکت سنگه بهادر اینجا را  
فاخره و در ضرب توپاده برای امداد رام ناهمه بدوست خست ساخت اینجا بنای محمّد پور روانه شد  
بمقام آنها بنی شال فوج رام ناهمه موصوف شدم و از بدوست موصوف ملاقات ساختیم و در آن  
زمان کریل همتاب خان مخرج کبوتر و غیره برای مقابله از منتهی کوچ ساخته و قریب موصوف  
باز از مکان توده پادشاه و کوه خوار پور و کوه سیده دیرینه ساخته بدوست رام ناهمه دیگر در آن  
راج موبارک طرف کریل موصوف بنات همس میباشند و میخواستند که از آنجا البس کوچ کنند

ایجناب از برویت موصوف گفت که از طرف کر نل متباب خان بر گزیده گزیده  
 دل خود ندارند و مقابل حکایت و فوج کر نل موصوف را بر یاد نموده در برکت  
 و بهندون و غیره زیست کرده بکیرند و بعد آن احوال سبک را انقارت نموده شود و از آن  
 پس بر نواب امیر خان رسیده جنگ با آن نموده شکست هم حکمی سفیدان از یک صید  
 سیاه شود بطوریکه شد برویت موصوف از اینجا کوچه بغاصه سیر کرده که انبار بر موضع بر تال در  
 کرانیم و از اینجا از دیر فوج کر نل متباب خان فاصله خستش کرده خواهد بود و اندر لیکن  
 فوج برویت موصوف از طرف کر نل موصوف نهایت بر سر بود و بعد از ایجناب از برویت موصوف  
 گفتیم که ایجناب مع سواران اینجا سوار شده فوج کر نل موصوف اویده خواهیم آمد جنگ و  
 از فوج کر نل متباب خان چنانچه صبح ایجناب جمعیت سوار خود و در یک صید  
 از هر انبیا برویت موصوف سوار شده روانه گشته قریب به فوج کر نل موصوف رسیدیم  
 امیر خان مردانه که از افغان ایجناب بود و بدو نسل ایجناب مع سواران و از  
 رؤسا سببا مردان فوج نمایانم که در آنوقت سواران فوج طرفانی تیار بودند و بسیار  
 نشستند بر امیر خان و دانه رسیدند مردانه مذکور جنگ با آن پس شده میرفت و رفتن  
 مطالبه خان غلام والد و غیره معیت سوار برآمد و امیر خان رسیده امیر خان دانه برویت  
 رسیدن سواران که در میان سپ گردانیده فوج مخالفان حمله ساخت و مطالبه خان غیره هم  
 بسیار از آنجا متقابل امیر خان شد و شمشیر اندیزد و برین پیش سوار و پیاده و فوج مخالفان  
 گرداگرد ایشان شدند و از محو است ایام مطالبه خان مردان از آنجا گشته در آنوقت مستقر

نہایت عجب ہے کہ سواروں کو مطلوب بنانے والے درجہ اولیٰ کے سپاہیوں کی ایک لشکر تھی کہ یہ لشکر  
 نو سو آدمیوں کا تھا اللہ تعالیٰ ہمراہ تھا پانی پادہ شمشیر خواہم زد و خوار ہو گئے تھے خود مراد  
 پانی پادہ ملکہ سوارانِ شان شمشیر نامیز و مردانِ فوج مخالفانِ تاب جنگ شمشیر پادہ گولی  
 بدوق اس کے گرد از قہر الہی کی بدوق بر ملا و خانِ مردانہ رسیدہ کار کس نام نہاد و زہر  
 افتادہ ہر سنگہ مذکور بار گفت دست و دامن کہ ترا عجب خود نشانیدہ ہر مردانہ مذکور جو کس گفت  
 کہانی ہر سنگہ کارم تمام گشت از رخا برود و نہایت قای من سلام بر بیانِ دینِ جنابِ بدل  
 مسیحی ہر سنگہ مردانہ از ضربِ الی گشت گشت اسیر خانِ غیر جنابِ کان می کہ بدو سلطان  
 کہ مرزمن افتادہ بود و طاق شستن ہم ماندہ و بعد از مردان پادہ مخالفان کے اندر  
 رسیدند مردانہ کو در حالِ جہد مردان از ضربِ شمشیر سے جانِ جانِ ان فرین  
 انجان ہم انگریز قتل شد انجان فوج مخالفان پس پانچ ہفتہ و انجان تا سر یہ پانچ  
 انجان پادہ ماند بسبب و بدیدہ انجان فوج مخالفان پس قتل شد کہ کوہ کا پانچ  
 بعد ان انجان از انجا حرکت ساختہ در در خود رسیدیم و در دستِ رام ناہیدہ و ہر سوار  
 فوجِ اچ جیسو کوہ دستہ کہ از انرا فوج کرنل کوہ رسد در دہندہ لکشتند و سوار  
 ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ  
 رسیدہ و درو ساختند جو کہ چار کمری روزانہ پانچ خبر رسید کہ فوج کرنل ہر سوار  
 کتہ معہ ہر سوار از مقام خود روانہ لطیف فوج ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ  
 و انجان پادہ شد و فوج مخالفان کہ فرار شد و میرفتند رسیدیم و ہر سوار کوہ ہر سوار کوہ

کریل جتای خان پادشاه و ضربت با مقابله مایان کرده بود که تا کونین گردن شروع نمود  
در آنوقت اینجانب از روی دست ام نماند کفتم که حالا همین مصالح میان من است که ایشان من  
مقابله ایشان بنماید و نمود و اینجانب معصیت سواران غلگی خود بالا بالا از اینجا شده  
برگشت و نشان که هر دو سیر نگاه است و ایشان سید جمله ساخته فوج مخالفان نیز میستند و خود  
و وقتیکه اینجانب از انطرف حاکم آن زمان ایشان از منطرف ملامت ساخت آخرین من مصالح معسر  
اینجانب معسر دو صید بجاه سوار داده غلگی خود و قریب صد سوار را که در این امر امان است  
موصوف بیشتر و از سیدیم خود که تحمید مقدم از این طرف بودیم ستم کسیر کسیر و غیره و قریب  
صد سوار که عقب فوج مذکور و در سیر یک بنی که از همه با ستمی آمده و داد و بدست و حمله  
ایشان دیده ازین طرف بر پادشاه ساخته بسیار دیوانه چون ملک ایشان رسیدند  
داله با جه و قوت ایشان و روی دست هر طرح داده جایت است عثمان که و اندک بسیار  
دو اینده شائل کسیری نگه رسیدند و با روی دست از ضرب چکشند و چند نفر از آن  
در خمی شدند اینجانب حمله ایشان دیده کرده که دایم موقوف ساخته لطیف و است پس بدو رسیدیم  
چون که نزد روی دست هر رسیدیم دیدیم که هر دو خاک طراوت و روی دست و غیره و پس از آنوقت آفاق  
گشت من بعد از روی دست هر کفتم که ایشان جلدی کرده و قدر جنگ حرا ساختند و حرا شدند حالا  
همین مصالح من است که ایشان بطور خاک و ده بسج شده اند از ام فرمان و حالا اینجانب از دست حرا  
خاک خام ساخته که انشا الله تعالی فوج مخالفان را بر غایت اده غارت کرده خواهد شد و مصالح من  
که انصاحت و ضربت من و ایند و اینجانب معر و فغان مردمان غلگی خود بدیده و دست و ضربت با را

بنام کفر بر موضع چهارم رفته مورچه قائم ساخته و کوله قمبر بار و نشان او را هم روز چهارم بار کرد  
 مقدمه است بعد از صدمه چهارم خواهد بود و کرنیل متعاب خان معتمد کفر و بی بی بیگانه و زیر قلمه کرد  
 رسید و پناه گرفته است و اینهم از پروتست جی گتم اگر انوقت موجب صلاح اینجانب کار نخواهند  
 ساخت یقین کلی است که کرنیل موصوف مورچه خود بر موضع چهارم قائم خواهد شد و این  
 پیروفت بایان در شان خود ابرق و دست بپوشی است و گفته اینجانب شنوائی ناساخته آخرش نشان  
 انچه من گفته بود که پشت سر کرنیل موصوف مورچه چهارم موضع چهارم ضربه بجا نشاند و قائم نمود  
 بعد از آن پروتست جی کرنیل متعاب خان جواب حال معرفت و کلامی از بکار کرد و بدینجانب پیوست  
 پروتست جی فهایش نمودم که درین سوال جواب هیچ فایده نیست لیکن نشان شنوائی ناساخته  
 و تاهست روز در جواب الی انجا ماند و در پیوسته نشان باری این مضران که در خوشحال گده  
 بود و در جمعیت یک پهلوان چهار ضربه و در ضربه اول سلام ناته جی شد و در فصل دوم است

را هم ناته جی مورچه در بیان بخانه بکال کج و ده از انجا جریده روانه شد و  
 رسید بکال کج و ده و بکال کج ناته جی کرنیل متعاب خان بعد از آن

پروتست جی اراده رفتن جی کرد و اینجانب از انجا گفت که من بمرور ناته جی بود و رفته جی خواهم رفت  
 چه که در حیث و تکلیف سرچ بمرور ناته جی است لهذا اینجانب بی ضلع مانده از کرنیل موصوف متعاب خان  
 ساخت و کار روانی خرج هم ازین ضلع کرده خواهد شد آخرش پروتست جی از انجا کوچ کرده بکال کج  
 اینجانب معتمد کفر نشان باری این گویند باری این انجا رو کرده شده و در کال کج و ده رسید و از انجا گذشت و ناله از  
 و غیره خوشحال گذشت و رفتند صرف اینجانب مانده و ناله باز زده روز در انجا مقام و متعاب خان بکال کج و ده

الهیات تکلیف خسر شده که نوبت بقادر رسید پنجام دو پیرایان حیدر مقرر شد و سر  
 برای تدبیر خسر نمودم چونکه قریب اصوات کلمات باری علامت مندوان رسیدم و پیرایان  
 حی که دیم در ضمن مردمان جاگیر و موضع و اس که در مع پانصد سن پاده باری انجمن اندک  
 اندوید برآمده جمله کرده آمدند که وقت همراه اینجانب قریب دوازده سوار موجود بود و پنج پیرایان  
 قریب دوازده جاگیر دارند که در سیدان از زبان خود گفته که ایشان اینجانب را که راجع به سیدان و ملا و ازین  
 از قدیم رابطه اتحاد و فیما بین است پس اینجانب که ایشان اینجانب را که سیدان موجودند آن یکدیگر  
 متعهد خود باری شناخت موسی نزدین اند و قریب تمام قدر موسی ایشان خجسته و سوار کرده  
 خواهد شد لیکن ایشان سیم خیال گفته اینجانب که سوار کرده را که انجمن موسی نزدین و از موسی فاصله  
 ده دوازده قدم اند چون دستم که ایشان اینجانب را که سیدان خواهند بود و سوار شده  
 و سواران خود دوازده سوار جمله کردم و پس جاگیر و در اینجانب نقل کردم بعد از یک مردان اینجانب  
 متفاوت و در راه فرار رفتند و از قریب اینجانب که در ایشان شده و باقی پیرایان و سواران  
 بجان کشتم زیرا که اینجانب را پیرایان خود آمد بعد از آن جمله موسی را گرفته به کام غروب قباب بجان که  
 قلع را حبی پر بود و سیدان فرود آمد و چند روز در اینجا بماند موسی را فروخته کار و اخراج کردم  
 که نیکو متحابان همه فوج سوار خود بر موضع کلمات باری رسید و در خست فتن اینجانب  
 هندوان و جنگ و خونریزی و سختی و در فوج که نیکو متحابان را  
 پس از اینجانب بچنان تجویز یافته که یکایک تقسیم مندوان رسیده تحصیل را آغاز آتیه کرده  
 بایم و بعد از آن از سبکی و زیاده مندوان را تحصیل کرده کار و سوار کرده و چنانکه این تجویز



مقرر نموده بوقت ششم معده و صد سوار مردانه از مقام هموه سوار شده بجانب میهن دون و بنا  
گشتم چون هنگام شنبه در راه راست رفتن مناسبت لهذا اینجا از همه ما پیش شده بر او که کلاه  
سکنا می میات اشار را اطلاع نموده شده هنگام یک گهر می شب باقیامده زیر میهن دون  
رسید مضمون است سنگه که از رقیقان قدیم اینجا بود و سابق ازین میهن دون بعلقه فوجدار می  
ماور بود و لهذا با و گفتیم که چونکه سواران کر نیل همتا خان فریب صد سوار در مقام میدارند  
و ایشان از راه سمرقند لازم که اول در سمرقند سواران کور را کشته و میان آنها  
غارین و گرفته من بعد بیکان که هر یک سیده تحصیل دار را گرفتار کرده خواهند چون کتیر  
بدو سوار کتیر به اینجا کار نیداشته بخانه یک کس و آب کشت داده که از باعث روشنی  
همه ما پیش یارگشته و نقاره نواخته درین صبح گروید و روز روشن گشت و آنوقت اینجا  
نهایت دق گشته بود که اینجا را ده کردم صورت نسبت ماتی سبکی عاید شدند گفتیم که لا  
همین صلاح است که آبش مردان کر نیل طرح داده و راه فرار گرفته شود ازین باعث مردان کر نیل  
دیگر گشته عقب بایان خواهند ساخت چونکه از میهن دون مردان کر نیل عقب بایان شده و اینجا  
بایان صد قدم خواهند رسید آنگاه بر او شان حمله کرده بقتل رسانیده خواهند شد و درین صبح  
سوار و هفت صد پاده علی غول خیره فراموش شده نقاره ها و طاشه ها نواخته بمقابل بایان  
پیش آمدند اینجا حمله سابقه بپشت داده آبش نشان دادند و او شان را کشته شدند  
چونکه بایان صد قدم از میهن دون فاصله بودیم و امیر خان دروغه جلد نمود و همان را گرفتار  
او شان حمله ساخت اینجا هم لاچار شده حمله نمود او شان را بمقاومت نیاورد و راه فرار گرفتند

معتمد ایران خود را از درون آبادی قدیمه ندون تعاقب بخاک کرده اگر کسان را می بیند  
 من بعد از آنجا بجا می رود و هر دو را که گشته در آن راه بر کسی دید که پیش می آمد آنها را فرستاد  
 و مویشی آنجا گرفته می دم غرض که بجز در کسین و میستان و مادگان و آن مرغها را  
 و غیره نماند بقیه وقت یکجا کسین و در راه در سرزمین اگر کسیست مانند کی را  
 در آن حالت در میان مردمان مانده بود که فریاد می ساختن در سر و رویه استند و شایسته  
 نه بود روانه گشته و وقت یک پاس و زمانی مانده معتمد باز دو سوار و در موضع مال خر  
 رسیده در زیر درخت فرود آمده نشستیم که در محنت من مستمی ارجن سنگه قوم راجوت  
 بد که خوب گیر دار موضع مذکور معتمد پنج چهار آدم نزد آنجا می آمده و مرتب می آمد  
 شیشه نوشت و به نقد بطور ضیافت گذرانید درین حال یک دم آمده و در گوش  
 مذکور چسبیده گفت ارجن سنگه استه بگوشت اینجا بگفت که کرنل مهتاب خان  
 فوج که بر موضع کباب با کرده دارد اطلاع اخصا حایفه از آنجا معتمد فوج حیرت  
 شده بر آید و در راه کباب کوه آید در جواش تن شده گفتیم هم اندیشه نیست این گفته  
 از آنجا بر خاسته و بر سر خود سوار شده بطرف کباب کوه کو بگذرید روانه گشته و مویشی را  
 و غیره بستیم که ساعت مانده بود و برای محافظت و آوردن نشان دمان حیدر  
 چسبیده و مردانها بر مویشی بده می آوردند و دیگر سوارهای آن زمان غارتگی گران داشتند  
 بودند و اینها او نشان هم از وقت که چسبیده می آمدند و اینجا معتمد باز دو سوار بر کباب  
 مذکور رسیده و بر کوه کوهی پاینده شده و بالادسته نشستیم و در محنت من مستمی ارجن سنگه

۱۳۵  
همه گشت به امیرخان مردان بر سر سوار شدند و بر زور امن که که کوچکی سید گفت که این کوچه  
و خیابانهای معلوم میشود و هر کس در آن سوار نموده و هند که نویسنده را می کرده و بیارم و بیاور  
گفتم که در میان حالت این زن را در گذر باز منست و ساجت بیار گفت که من هم بیستم  
لطفیکه را همراه من کرده و سید که نویسنده را گرفته بیارم باز بخوابش گفتم که حالا در میان سب  
نشان راه حالت نیست و آنچه که نویسنده همراه ما مانده است اگر بخیر و عافیت تمام این هم سید نیست  
چنانکه در آن بر کمانه که من در آن و شکست و آن کرل مهابت خان را  
درین سخن و در گذر و خیابان که در صاف نظر آمد که فرج کرل مهابت خان است و بر میان اندر  
نظر آمدن فرج آنچه که مردمان بودند و در آنجا سوار شده و نگ نشان رو گشت ابتدا اینجا را  
هیچ نکته و بند و ق و نالی بدست گرفته و بر سر سوار شده بطرف فرج کرل مهابت خان  
گشتم و امیرخان مردان که بر سر سوار بودند و در دست میداشت همراه اینجا را  
گشت و از آن طرف کرل مهابت خان نبات خود پیش از همه فرج همراه خود و معصیت  
سوار پویه و پیه غضبناک گشته می آمد و اینجا در آن روز سلاح پوشی از سر تا پا در غرق  
بروم در آن حال امیرخان مردان از من گفت که افسوس صد افسوس از همه امیران  
نیست بخوابش گفتم همچو تو مردان در چنین وقت حرف بگو بر زبان آوردن نمی بیند سوار  
از آفریدگار خود را و دیگر کسی امید دارد که درستی نمی باید اگر ادا حق سبحانه تعالی همراه ما مانده است  
اگر همراه من یک گاه فرج خواهد بود و ما هم از میان سب شدن نیست و حال که تا دو سوار ایم اگر  
ادامی سبانه همراه ما مانده است و ما هم از میان سب شدن نیست و حال که تا دو سوار ایم اگر

در دل من از روی بود که برفنج مخالفان رسیده اولادمان بنذوق و ناملی برسیده و  
 نهاده آتش اده خواهم کشت و بعد آن تمشیر از نیام کشیده همه فوج را خواهم کشت و  
 بنیت خواهم داد و دلمن موجب بیت شایه نامه شده بود نظم دل کپو خون نای شده  
 روزه ششم که چون چشمه بودیش دریا چشم بند دل کپو خون نای شده روز جنگ یاد که البرز  
 کاهی نموده بسنگ چون کتیر فوج مخالفان رسیدیم بفضل حق سچانه آتش کربل  
 هشتاب خان سپهر بدخواص گشته تباہ متفاوتیت ناورده پشت اده راه فرارش گرفته  
 بر توپها و پلاطین فوج خود رسید قرار گرفت و کوله ها توپ بایان بدن شروع نمود اینجا  
 عقب او شان نمودن مناسب است ایستاده گشتم بعد آن قریب پنجاه سوار از همریان  
 من فراموش گشته قریب شش گری فریاد ایستاده ماندم در نیر صده موشی از عقب رسید  
 عبور که ها مذکور نموده رفت بعد آن اینجا از انجا روانه گشته بخیر عافیت تمام در مکان  
 هوید رسیدیم و کربل موصوف ایستاده مقام که ها ناثری بدیده با خود رفت و بعد  
 چهار پنجاه سوار از اینجا کوچه قریب ضعیف که ها از مکان هفت باصلا دو نیم کرده خود را بدو آمده و  
 دوران ایام لها کردیارم قوم با تهرس و اله رافج انگریزی از مکان تهرس خارج کرده  
 بود که راجه بکوب که مرسان و اله از اندیشه فوج انگریزی بدون جنگان خود را گشته عیال  
 اطفال و جمعی سوار پیاده مادر و پسر و تبار که از هیره باصلا هفت کرده است رسیده اقامت  
 لرید چون که راجه موصوف هم وطن من بود لهذا برای خاطر دارمی که کوٹ بناور رسیده که همریان  
 کرده وادم و قریب صد سوار از همریان شان کوٹ گشته همراه خود در مکان هوید آمدیم

# حالت جنگ با برکنان مهور و مغلوب شدن کرنیل مهابان خان

کرنیل مهابان تیاری فوج نموده اراده غارت نمودن قصبه مهور ساخته سوگر گشتند  
ایچانب سحر جمعیت سواران بلازم خود ستمی کنند سنگ قلعه دار معجنا به نفریاده از انجا روانه  
از مکان مهور بفاصله یک کرده بطرف مشرق ایستاده شدم که کرنیل مهابان فوج خود  
بین آمین آراسته که افغان علی غول بدست چپ فوج سواران بطرف دست راست و پلاشتها و  
توپها و میان کرده صفت بسته است چپ بطرف بایان می رود و کوه که تا توپ دوران جان است  
که از پلاشتها و ضربت پادشاهین میدان عجزه برایشان اشکال لهذا کند سنگ را معجنا فوج  
رخت که ده دادم چون که فوج مخالفان قریب رسیدند برانجام بطرف مهور هفتم تمام ایچانب  
بست فوج سوار بمقابلشان ایستاده ماند چونکه قریبست قدم رسیدند ایستاده ماند صلاح شد  
و از انجا بطرف دست راست نشان که فوج سواران بود حمله ساختم سواران همراهی من من عجله  
فیسند ایچانب تن تنها بر غول سواران شان رسیده نعره زدم که اوشان به حواس شده ایستاده  
ماندند و از انجا بطرف دست نشان پلاییده قریب نیم کرده از انها گشت از دست و آمده طعم  
خورد و باز در فوج مخالفان اینقدر حوصله ماند که برایچانب حمله سازند آخرش تا چهار گشتی  
ایستاده کوه که تا توپ دند در نیمه صفت شام گردید که کرنیل مهابان اینجا و پس شسته بدو  
خود رفت و ایچانب مهور رسیده آرام نمودم چونکه روز روشن شد کرنیل مهابان دایره  
خود تیاری جنگ نموده یکمین فوج و ضربهای پ همراه گرفته بر میان می برد در آنوقت ایچانب  
دور خود ایستادم که اگر روز بر سپاهان سوگر شسته بمقابلشان بروم مناسبتی بود

چرا که صرف از سواران متقابل با آنها ضربتوب نامیون مشک و جان نشود که قوی که  
 هتتاب بخان حمایه ساخته در قصبه مهریور کشیده غارت کند و رفعت موجب نامیون  
 خواهد گردید لهذا امروز بای پیاده شده از نشان جنگ سازم چنانچه اینجانب معینان  
 مردمان همایان خود بای پیاده شده بمقابل نشان بکان مهریور برآمده روان گشته بای  
 سامی که از مهریور بفاصله دو صد قدم خواهد بود رسیدن قیام کردیم که نعل و صوف و  
 شربت بطرف ایشان ایستاده کرده کوله از دهن شروع نموده داد و از هر چهار طرف بطور  
 سوارچوبه چنانچه با آنها بلی غولان شمشیر کرده حکم تخلیه داد و از حدزاده روز جنگ هر چهار  
 طرف اندک از فاصله چنانچه سحانه تعالیان همچو کوفات قدم ماییم و شرف ایشان رفت  
 و مانع رسیدن چرخ جنگ کرد و آخرش کر نعل موصوف هر سیده از انجا رفته متعین  
 روان شدند و بدیده آنچه در وقت بعد اینجانب هم مهریور رسیده الام ساخت و در دوم  
 صبح کر نعل موصوف باری جنگ ساخته اندر بای خود حمله ای فوج روان گشته و در  
 مهریور رسیده سواره گشت و باری شهر را و قصبه که از آنها چنانکه دلی مرمت شده افغان  
 بود و در آن جنگ بعد اینجانب شدند و باری و مهریور کرده گرفت و در آن جنگ که از  
 قدم اینجانب دور و در چاهت مغزوانی بی بدل بود و از اطراف دست خود در یکجای  
 داد و در آن بزم و از آنجا که باری آمد و رفت بود و چون مردمان فوج مذکور قریب رسیدند  
 و غیره از آن بزم سواران بر این حمله ساختند و ایشان بای مقاومت نیار و دهشت آفراننده  
 گرفتند و بیکدیگر در آنجا که از ضربت گلی بند و کشته شده حق نمک اساخت و فوج کر نعل

پنج پیشرفت بر میان زلفت و قناع صند و پیر جنگ ده پشیمان شده و سپس بدیده  
 خود رفت چونکه شب گردید سواران راجه کویت سنگه که همراه اینجانب بودند از ایشان گاه  
 اینچنین جنگ مانده بود و لهذا بدو کس گشته از مهوید فرار شده نزد آقای خود رفتند آن  
 کرنیل موصوف را آنقدر حوصله ماند که از میان مقابل جنگ سازد و میان هر روز ده نافر  
 ده روز از مهوید سوار گشته او شان را تنگ میکردیم آخر شش در اینجا قیام نمودن مشکل در  
 کوچ کرده رفت و اینجا بعد و چهار روز از مهوید سوار شده بدیده های خود که در میان  
 کوده بودند فرستیم یک وزیر اینجا سوار شده بر موضع کبری علاقه خوشحال گشته رسیده و  
 اینجا را از جنگل حلی کرده شده و قریب بیست و دو مان مسلح دیده مذکور قوم کوچر بکناره دید خود  
 آمده ایستاده گشته اینجا بعد و ده روز در اینجا بماند و ایستاده بودم و نمیکند ششم که بر  
 موشی حلی کرده رفته فساد نمایند در مضمین سیم طریقت سنگه قوم راجه کویت بدیده که بر یک کار  
 سوار بود از لطف شمشیر برهنه بدست و شمشیر بدست گرفته بر غول گواران کور شمشیر  
 می آمد و آنوقت اینجا بدین گفت که این شخص حق نموده تن تنها شمشیر بدست که فته بر غول  
 سیم و چونکه در غول گواران رسید گواران قریب پنج حربه بر چرخ بر او زدند و سیم کاه  
 بر چرخ ها سوار می جان اده فی الفور بر زمین افتاد و سوار مذکور زیر پافتاده ماند و گواران  
 مذکور خواستند که سوار بدیده برین اینجا با بر دل خود گواران نمود که زده بروی ششم خود بر غول  
 چنین حالت بود و لهذا بدست تمام بر اینجا انگیزه بر گواران کور رسیده نمره از جنگ  
 که بکنین گواران سیم گشته مثال نقش در لوار شده و حسن و حرکت ایستاده ماند و باز

مذکور آواز دادم که این چه نام دی است که بدو اس گشته از زیر سبزه برانی چنانچه از فوق  
 مذکور از آوازش دلگیر گشته از زیر سبزه سبزه بطرف عقب و آن گشت لبستان گلستان مذکور  
 صد بار بر این جانب و این جانب در میان غل آغشته به یک طرفه آمده و پنج چهار مردان را  
 از آن گشته و در حرم ساختم از فضل اشمنی گشته از حرم با حرم شان محفوظ ماندم و در حرم  
 برچی بنشینم و در حرم گشت لبستان برچی می کرده به همراه خود گرفته آوردم و  
 فروخته کار روی حرم کردیم و در حرم به حرمی خست نموده کار روی حرم نموده شد  
 نشان که در شل متاسفانه مکان سکرانده میسر که در حرم رسیدن اینجا  
 بسکرانده از مقام گوژده به آمد او مصر مصر و صوفی در مصر کربل مصر و صوفی  
 خود در مکان سکرانده رفته و در ساخت و احوال سکرانده قدری نوشته می شود که میسر که در مکان  
 که از ملازمان باقیه از راجه می بود و در پرگاه سکرانده و در حرمی خود و ملازمان خود و تصوف و غیره  
 و سکرانده در میان و در پیاده و در دوازده ضربت توپ نزد او بود که در شل مصر و سکرانده  
 بطرف جنوب رفته کرده و برانها از حرم آمده میخواست که مصر حرم تارانی از قلعه بماند و در حرم  
 در حرم خود آورده مصر و صوفی با مقاومت می آورد بدو اس گشته و کربل حرم از حرمی بن مقام  
 گوژده حرم نهاد و کربل مذکور از حرم گشت که کربل متاسفانه باقیه را شک ساخته و در حرم  
 آمد و میایان خود این ساخت مکان سکرانده و غیره از دست حرم هدر رفت و در حرم گشت که حرم از حرم  
 حرم میایان و توپها و غیره نیست و نزد کربل مصر و صوفی حرمی است که کربل از فضل حرم سبزه و غیره  
 میصوف راجه ملاقات که بقابل اینجا قائم ماند که حرم و اینجا حرم نیست و در حرم و با حرم



کار و ایامی که در آن زمان همراهی خود کرده میشود آخرش و بعد از پیوسته برای خروج از آنجا  
مقرر کرده داد و این جانب را همراهی در صورت بوقت چهار گانه شب که شش از مکان  
کوچه معوضه سوار گردیده سوار شده یک گانه در شب با قیامده در سکران رسیدیم کم کرل معوضه  
خبر رسیدن این جانب شنیده هر سیم گشته جمعی از آنجا کوچ کرده نظریه شمال از سکران رسیده  
ساخت لیکن بوقت کوچ این جانب از سکران سوار شده جنگ نموده و نشان این جانب ساخته  
سکران رسیده آرام ساختیم جنگ نمودن از کرل متناهی حال غالب شدن  
این جانب گشته شدن این دو خان ملازم کرل مذکور چون جسم شد روزی  
بوقت یک سیم با هم از قیامده فریاد سوار ملازم این جانب بر دیده های فوج مذکور فوج چید و ما  
فوج را غارت کرده چون که در آنوقت فوج کرل معوضه تیار بود سواران فوج بر ایشان حمله کردند  
و ایشان راه فرار پیش گرفته پس با خود را طرف سکران بی اختیار دو اندید و این جانب هم با  
تیار بودم این حال دیده من که سوار سبب گشته لطیف و سبب دو اندیده و سواران  
فوج مقابل گشت سواران دو خان که در شجاعت و مردانگی از هر من دشمن و دوازدهم تیار بود  
چونکه این جانب را چشم خود دیده از همریان خود گفت که حالا استاده شوید که خود را شرفان  
رسیدن است در حال گولی بدوق از طرف این جانب بدن او رسیده کارش تمام ساخت  
سواران همریان این جانب هم رسیدند و قریب یک سوار و پلاشتا معوضه توب و علی غل  
فوج طرفی نیز رسیدند و هر دو صف فاصله است قدم ملذذ و یک بر خشک جدان این فوج گردید  
از هم گریز بدوق بر سوار این جانب رسیدند که اسیم زخم گشت با وجود زخم شدن این جانب

اندیشه سرسوی کرده حتی المقدور در کشتن و کشت خون قبول کردم و قریب  
 و پنج از رفیقان اینجانب را هم کشتند و قریب سی و پان کشته و زخمی شدند و از طرف ثانی قریب صد  
 قروان و صد سی و پان کشته شدند و قریب چهل و صد و پان دمان خنجر کشته شدند و قریب  
 حق سبحانه تعالی تمام اینجانب گردید و او شان کشت خورده بدیده با خود رفتند و اینجانب بقیه وقت  
 مساوت نموده و سرگشته رسیدیم و قریب سی و پان موصوف میره قوم خود را با کشتن از  
 از اینجانب تنگ که دیده از آنجا که کوه کرده رفت و بعد کوه کرده رفتن کربل موصوف میره کوهی  
 مبلغ دو صد و پان و سی که برای اینجانب پیدا و موقوف کرده و ادرسدن در کلان  
 بهادر در جی پور و قریب اینجانب بحسب بر ملاقات کرد و موصوف  
 و این مکان سگرا کرسیدن و مکان بزرگ میره را تاراج نمودن و میره راجه  
 بهادر شکست و اون در این ایام برادریم کلان بهادر و موجب طلب بهادر اینجانب  
 از شاه جهان آباد و جی پور رسیدند و بهادر راجه موصوف از حد نیاده تعظیم و تواضع برادریم کلان  
 بهادر ساخت و یک کلبه بزرگ را ساختند و جایگاه استخفافین نام برادریم کلان بهادر و شش و  
 لهذا اینجانب برادر خود و متبعین او را از سگرا سوار شدند و برای ملاقات برادریم کلان بهادر  
 در یک راه دخی پور رسیدیم و در آنجا راه فرمان تمام میره بزرگ میره را تاراج نمودند و بهادر  
 کوهی را می بیند و اینجانب کلبه بود و بزرگ میره پور رسیدند و برادریم کلان بهادر ملاقات  
 تمام میره و این ایام تقریباً در آنجا بود و در آنجا علیان قرار یافته بود و ازین باعث بهادر  
 را از بهادر راجه سوانی حکمت سگرا بهادر ملاقات کرده و حقیقت همه سیرج سگرا و اینجانب نمودند و

با پنج از چهار اجه مدوح رخصت شده و هم از برادر هم کلان بهادر شرف تر خصل یافته از حرم  
 سوار گشته بسکانه رسیدیم بعد آن پنج تن به هم ایمان خود صلاح ساخته گفتیم که در آن موضع  
 بر کبیره و اله ناحق گولی بند و چهار ایمان سکر و نه حالا اول تن را که او نشان نمودن ضرورت  
 و قدری احوال موضع بر کبیره نوشته میشود که کبیره پهلوی و باز در ده ضربه و یک سوار  
 ملازم راجه بهادر لال سنگ بر موضع کاله کبوه و دیوه داشت و بر موضع مذکور قلعه هم بود و در  
 عامل و تها و مردمان قریب نصف نفر سوار و پیاده بودند و از موضع بر کبیره فاصله یک  
 یا دو بالا بود لهذا پنج تن صلاح تجویز کرده از رفیقان خود گفتیم که اولاً وقت شب  
 ششون بروج پلاشتهای که زیر قلعه کاله کبوه و دیوه و در ده ضربه چهار ایدست و در ده ضربه  
 نیست که بر کبیره موضع بر کبیره که تها راجه بهادر است فقه سوار سائیده شود و رفیقان هم ایمان  
 گفتند که اگر دیوه و فوج پلاشتهای زیر قلعه می بود در آن وقت ششون دن مناسب و حالا صلاح  
 ندارد و در صلاح دیوه هم چندی قیاحت نیست که فوج قریب یک گروه با و بالا دیوه دارد و آیند  
 اختیار آخرش پنج تن مردمان بر کبیره و سترای دن مقرر کرده وقت یک سب یا قیامند  
 بعد و صد سوار و یک پیاده و یک ضربت پهلای خود و پنجاه نفر پیاده معه یک ضربت پ  
 خود و دست پنجم سوار ملازمان مصر کهم نار این هم اگر گرفته روانه گشتیم و وقت یک گله  
 روز بر آمده معه سواران به آن موضع مذکور رسیده محاصره نمودیم و بعد یک گله ضربت  
 معه پیاده ها رسیدند و درین ضمن آواز انفار و فوج راجه بهادر که قریب یک گروه با و بالا از موضع  
 کاله کبوه و دیوه داشت شنیدیم و دانستیم که فوج مذکور برای امداد مردمان تها نه خودی آید

لهذا اینجا بتدرج حکم حسین نمودم هسته امیرخان مردانه را بعد پناه سوار و پناه نهی  
 همایان بچهار نار این معرکه ضرب توپ بطرف پنج مذکور استاده کرده و دادم باز منظر  
 فغانه دادم که ایشان بخاطر سیم تمام مقابل فوج نمایند وقتی که از ایشان مقابل  
 خواهد گشت از زمان فی الفور اینجا بتدرج حکم را که گذشت بای پاره باند و ایشان سیده عله  
 برفوج مذکور ساخته بمقتضای شکت داده خبرت بهای ایشان را غارتیده و حاضر شد این  
 گفته اینجا بتدرج دادم سواران را بفرود آورده و ضربت یک همراه گرفته یک شش شش مذکور  
 و سیم شش گانه کرده و حمله کرده دادم آخرش بفضل حق شجاعت عالی مردان تبار که گرفتار  
 ساخته را کرده دادم و یکی نمیدانم موضع مذکور از زنی بچه و موشی گرفتار کردم همرا  
 اینجا بتدرج اسباب حد زیاده غارتیده برآی خود و بار کرده و این شش زیاده باین تبار  
 بطور مال و اسباب غارتیده و بطور فوج بسته بر سرهای شسته زوایا ششند و در حال فوج احباب  
 لال سکه قریش بر سر اسب اینجا بتدرج رسید و چون دیدم که همه مردان از پناه و مال اسبند  
 غارتیده می برند خبرت یک استاده است و همرا اینجا بتدرج شش و دانه سوار و پناه و این  
 چنین اندیشه نمودم که بطور حاکم به طور گشت و فوج مخالفان بدون جنگ ضرب توپ گرفته خواهند  
 برو و بعد آن بهای تمام اینجا بتدرج خواهد شد لهذا از بدنامی زیستن با یک نامی متوجه شد  
 مناسب بهر که اولاً انوقت بهرعت تمام ترفی الفور بر او نشان حمله سازیم آنچه شش فی است  
 بنظر خواهد نهاد آن اینجا بتدرج یک بار و بار کرده دادم انوقت فوج مخالفان بدین جریده  
 بودند که بالا آنها خبرت یک استاده بود و در قریب یک تبار پاره و سه عله و مقابل سیده بودند

مکر سوارهای او نشان از پادشاه با علی و بود و در آنوقت اینجانب شمشیر کشیده معسب  
 سوار بر سواران نشان غصیب ناک شده حمله کردم از فضل حق سبحان تعالی او نشان تاب مقاومت  
 نیاورد و پشت داده راه فرار گرفت و قتی که سواران نشان فرار شدند غول پیاده هاند کور  
 نیز پشت داده روغب از پناه و در منضم یکی از رفیقان من گفت که سواران او نشان  
 تابست پیروند اینجانب از این سخن چنین اندیشه کردم که این شخص این سخن از من برای چه گفته  
 که زیرا که من است غیب است لهذا این سخن بطور طرز گفته است بجز و شنیدن این سخن اینجانب بجهت  
 بی اختیار سپید و اندیشه بر او نشان رفتن یک سوار شمشیر زدم که سوار مذکور از سپ بزر  
 افتاد بعد آن سواران هم را همان اینجانب نیز رسیدند و اسپا گرفتند و پیوسته پلان و الله  
 گویا توپ سر کردند و مردمان پیاده های غول که فرار گشته بدحواس بودند و از آن با حواس  
 رفته باز آمد و محبت من پس راه شدند اینجانب از آنجا معاودت نمود و بمقابل غول پیاده  
 بزرگ و رسیده جنگ کرده است و استه از جایگاه حمله کرده بودم باز آمده است و دهم دیدم که  
 سوار پیاده با وضو بی بختیت تمام رفته بود و ندانم باعث خوشنودی کمال کردید بعد آن  
 قریب بیست سوار نزد اینجانب فرستادند و دیدم که قریب صد کس گاو و گاو و گاو و گاو  
 استاده اند اینجانب سواران فرستاده داد که سواران مذکور بر روشی مذکور کشیده  
 کرده آوردند و فوج مخالفان پس با گردیده دیرینه های خود رسیدند و اینجانب از آنجا رفته  
 بفتح و فیروز می اصل دیرینه های خود و مکان کرا شده و موم که حمله کرده آورده بودم و در حقیقت  
 کار و روای اینجانب لابدی کردم و مردمان زمین را از موضع بکمره قریب پیروند و فرار

کرده آورده بودیم محاله آنها فردا جدا جدا بگذرانند نموده قریب دو هزار روپیه گرفته را کرده  
 دادیم در آن ایام منبر می‌گفتند که این سبب اتفاقی برادران خود معسی سوار خان  
 از مکان خوشحال گدازه رخصته نزد اینجانب می‌نمودند و از اینجانب گفت که حالا این را بدیدارم  
 که اینها می‌خواهند در این کار کفو و فخران داده و در این سبب شامی شوم اینجانب هر صبح و عصر  
 و خاطر داری شان ساخته نمی‌بودیم و می‌بودیم بی‌خبر از این بخت که داده بودیم و می‌بودیم خبر رسید که  
 چهار راجه بومی حکم سنگی بهادر از راه بود و با اینجانب و اسب و دست که مصاحب کلان بود و با  
 شده گرفتار کرده و تعلیه امیر که بالائی که هست خستاده می‌نموده و می‌نمودیم که ما تهر و دست از  
 سده که می‌نمودند و از آنجا که در این تمام راه در پیش گرفت و در مکان باو بهر کسوره که قطع است  
 ما بختی از حق تعمیر کرده و در تحت تصرف می‌نمودند و در قیام ساخت و مسلمان می‌بودند  
 و فوج را می‌باید که ساکنان را و از بود و بجای و بهادر با اینجانب اسب مصاحب که می‌بودند و با  
 کافیات بنام مصاحبان که برادر کلان می‌بود و معصیه بخار می‌نمودند و می‌نمودند و این  
 برادر کلان می‌بود و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند  
 موصوف و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند  
 رفت و تصرف برادر کلان می‌بود و از آنست که چهار راجه بومی که حاصل ساخت و فوج را و  
 که در راجه بومی خلاص کرده و در می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند  
 بهتاب خان بهر طور می‌کرد و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند  
 که بابتی می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند و می‌نمودند

و حیث شده اند چندی طول می کشد و از اینجا به سوی جنوب و از آنجا به سوی شمال  
 که در گذشته می بینیم مذکور نهاده اند که در این موضع بود تاخت آورده می شود و در میان آن  
 و غیره اینجا کرده اند و در میان سببها و در میان آنجا که در گذشته مذکور را که در گذشته  
 نامشک نموده می شود از دست سواران اینجا خلاص کرده بطرف دیگر خود می روند و از آنجا  
 را از هر سبب از هر سبب اینجا رسیده جمله کرده اند و در میان آنجا که در گذشته  
 مذکور است خود آورده از اینجا بدیده که خود رسیدیم تاخت نمودن که در گذشته  
 قصیده دلارند و گرفتن قبل باورده دیگر و از مقام سکرانه می گذرد و از آنجا  
 را می بینیم سبب سوار شده و در میان خوشحال گاه رسیده مقام ساقم و هیچ از اینجا  
 سوار شده بر موضع بهتر و قصیده دلارند که از خوشحال گاه فاصله ده کرده است تاخت آورده و  
 قریب حدود یک گاو آن می رسد و دیگر می بینیم موضع نهی می کرده که قریب و سوانی ازین  
 پانچ بواریان ثلث قریب سه هزار و سه چهار بود و بواریان که در کسب جای برای فو قین می  
 سواران هم اینان عادت کرده که سببهای بار کرده و دیگر هر چه دست در گرفتن و در میان  
 مذکور است که اینان گاو آن می بینیم خود را دیده برآمده و مقابل اینجا رسیدند و از وقت که  
 سواران تسلیم یافتند کردن هر طرف فترت و در صورت سبب ده و از ده و از ده و از ده و از ده  
 از بوشان جمله ساخته هم در میان کان کشته باقی مانده راه نهیست گرفتن از درون به خود رفتند  
 آن اینجا می رسد و سواران است که در میان سبب سوار شده که در میان آن  
 که در میان ساخته بود و از آنجا به سوی شمال که در گذشته مذکور را که در گذشته





[illegible]

[illegible]

آوردیم و درین محضره قریب است و ز در خوشحال گد قیام داشتیم بعد از آن از اینجا سیمه بگر  
 ام اینان خود بطرف سکرانه که دیره اینجا بود سوار گشته و آن روز بارش باران حیرت  
 آفرینی نازل شد دوران بارش طحیان روانه می گشتیم و وقت یک یا دو شب گذشته بودیم  
 که بهر رسیدیم بسین سیانی آب تاریکی شستند و بارش غمان از دست گرفته و کمر  
 بسته نشسته اندیم و وقت چهار گری شب باقی مانده از اینجا سوار گشته از کمانه مکان  
 عبور نموده بمکان سکرانه بدیره ما می رسیده آرام کردیم حال گرم خان آرام سنگه نمک  
 حرمان که ملازم کریمل مهتاب خان شده و اینجا شب که نه را مغلوب و  
 مشکوب گشت و او هم می گرم خان نمک ام که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق  
 ازین در قلعه بندون نمک ام کرده بود و موسمی آرام سنگه قوم جا که نمک پرورده قدیم خاندانم بود  
 اینجا و از یک سبب بر تبه رساله داری ساییده بود و سابق ازین فتنه که از کریمل جان بطیش  
 ناخوش گشته بمعلقه بهرت بود رسیده بودم نمک ام مذکور حق نمک فراموش کرده و راه غارتند  
 مال و اسباب اینجا که ده بود و چنانچه احوال این نمک ام سابق نوشته شده ز فتنه است حال ام  
 نوشتن مناسب نیست و آرام سنگه مذکور درین ایام همراه پشاکو دیار ام با همسرش که بود و  
 فتح صاحبان عالیشان انگیز بهادر پشاکو دیار ام را از مکان با همسرش خارج ساخته نمک ام  
 مذکور قریب و هزاران نفری طلای از با همسرش بطور بیجا بدست آورده بود و بلاد نزدیک کریمل مهتاب  
 می کشید سوار و دو صید یاده ملازم کردید و کریم خان نمک ام نیز نزدیک کریمل موصوف آمده و ملا  
 گشت و کریمل مذکور که از اینجا جان خود تنگ آمده بود و هم نمک ام مذکور که کریمل موصوف

بخان دلاوری خود طاهر ساخته گفتند که در غرض جان چند آن شجاعت و دلاوری خود را  
 میان که بهره بودیم و در جنگ کوشش کردیم بعد از شجاعت دلاوری و دلاوری  
 شد و خلا اگر ما این حکم فتنه ساز و شرف خان را بدست می آوریم و او را در میان  
 مقاومت بیاوریم نخواهد کرد و در کمال میل خود خود را می توان پیروز و پیروز  
 بخندیم آرام سنگه که از آن معنی است که نور و پاوه نموده است و با ایام که هر چه هم  
 که از میان می آید که در پیرو این حال بجا صانع دور و دور است مستعد کرده و دست  
 که در یک راجع به خوب است و بگوید که در موضع و به کار که از میان می آید که هر چه  
 معنی است بعد از آن غلی غول خوار فرستاد و مقرر ساخت و در روزی و در راه و در  
 که امان از خطره شان بیرون گیریل موصوف کرده و در راه و از کاران نموده و در  
 حرمان به دو گانه های رسیده و دست کرده مقیم شده و خبر این غولی بجا بیاورد که او را  
 از کربل موصوف کرده آمده بودند و ظاهر گردید و وقت طلعت این حالت بسیار  
 برادر گفتیم که به گواه باشند و بشوند که اگر همراه هر دو که از میان می آید که هر چه  
 همین مددوار باشند و خواه این هم که باشند و در وقت اگر چشم این حالت بسیار  
 افتد تن تنها سوار در یک که به فوج رستم به ادا فریاد و در وقت که کشتن کشتن  
 او را فکر درین فکر که گویا تو به هم او سپیده و پشت من بیدار شود این کار کرده و در پیرو  
 داد و این بیت شاه نامه بر زبان آمدیت که افتد بر این جهان من من و در پیرو  
 در وقت مقابل و دیدن چشم خود آنچه گفتیم لطف خود را بدارد و از میان می آید که هر چه

فتوا و یک روز از جانب اسکندر نامه رسید و از آن همراهی خود برای تبریک تسبیح بکمان مهروید  
 بودیم از غلبه جانب آرام سنگه مذکور جمعیت سوار و پیاده خود بر دیهات علامه سکر  
 تاخت آورد و قریب پانصد اسیر و میان آنجی کرده بر در وقت فساد ملک اسلام مذکور  
 سوار و پیاده همراهی اینجانب که بر دیر بود و نیز جمعیت مصر کچم برای این سکرانه روانه گشته  
 بر موضع تنگ نه رسیدند مگر آن کور موشی که جی کرده آورده بود و اندرون خندق که طمع  
 مذکور کرده و داد و در آن سوار پیاده همراه اینجانب حمله نموده اندرون کج لوگوشه  
 موشی را خندق بر آورده آوردند و در وید مذکور را شش دوه خراب ساخته بدیده باج خود  
 چونکه در جمعیت همراه اینجانب کسر در این بود و اینجانب هم نبود و نیز گداهی مذکور گفته  
 ملک اسلام مذکور را گرفتار کرده می آوردند بعد آن اینجانب از مهنه سکرانده سید کروز  
 از سکرانده جمعیت سواران همراهی خود سوار شده بر موضع مکارانه که در اینجا منقسم می گردید  
 جمعیت معقول قامت نداشت و کرد و نواح وید مذکور تملیکه ای بغیر زمین پشت بالا و غایب  
 بسیار بودند و بجای قتل در سیدم سواران همراه این خود را بر موشی دینه مذکور فرستادیم  
 چنانچه سواران مذکور سپاه و وایده و هر جا که موشی نظر آمد جی کرده ورین سمن اینجانب  
 تن تنها سوار نبود و فانی بدست گرفته استاده بود و دیدم که قریب ده دوازده گواران  
 سینه چاه راس گاوان میروند از جانب بذات خود برای گرفتن ترگاوان مذکور رفتم در اینجا  
 بود بسیار گاوان که در نواح آن نخی با می و قریب نیم صد قدم از موضع مذکور بود و گواران مذکور  
 یک یک بدین اینجانب گاوان خود را اندرون نخی چله مذکور برای حفاظت بر وند اینجانب

برپا نمود و بطرف دیو سید پناه گشت و از گواران مذکور گفتیم که ناحی اشیا بان  
 خواهند شد مناسب این است که رنگاوان گذاشته برود و بر سر صندلی که بر سر  
 صندلیاده های مساج از موضع مذکور برآمده برای امداد گواران رنگاوان می رسد  
 و بستند از چاه مذکور رسیدن باشد گواران که در چاه بودند یکبارگی از نو بکابل غلغله را در  
 حرم برفی در چرخ می نمودند اینجا بوقت گویا بدقیق زدند از اینها یک اوم گشت  
 بجزر گشته شدن مذکور گواران حرام خورده اند و بول نخورند اینجا بر سر آنها نشاندیم  
 که دیگر می از گویا خواهم گشت در حق نمایان این منافعت است که سلاح های گشت  
 شوند و نمایان موجب من سلاح های انداخته و رنگاوان با هم بجای گذاشته اند و گشت  
 انگشت بر مردمان نکرام که می آمدند حمله ساختند و نمایان نهانند یکبارگی  
 بناده آتش دوم که انگشت بجم گویا مذکور بر زمین افکند و در زمین بچرخش نمودند  
 من رسیدند و نمایان با مقاومت نیاورده پیش خورده پشت داده بطرف ده خود گشته  
 می رفتند نمایان و ساز ارمی گشت اینجا بقات خود بدست را و نشان رفت و کرم خان  
 بدست بود و بعد از نظر اینجا بنام دیگر یکی از هم نمایان من او در خشتها از برادر کرم خان گفت که  
 نکرام کرم خان این است برادر موصوف گفت که از دست برود آمده نکرام زانده گرفتار سازید  
 نکرام مذکور بجزر و اصغای این سخن بی تاب شده خود را در یک غار که پیش او بود پناه  
 گرفتار و بعل نباید بعد آن مردمان هم نمایان بن باجرا گشته بود و اینجا بنام  
 اینجا رنگاوان و موسیقی کرده را همراه گرفته در کرا اندر رسیدم و دیگر و اینجا بنام

سواران همراهی خود میکان را به زبانی طوائف مستحق را رسانید که جایگزین آنجا بود و فهمید و بجا  
خبر رسید که آرام سنگه بگرام بطرف سکراندر رفته و فساد کرده و جمعیت سواران و پیاده ها همراهی  
انجام عفت کرده اند لهذا اینجا بوقت یکایک و زبانیان و بجز در میدان خبر ندادند که از قصد  
سوار شده بر موضع تنگ آمده رسیده و دیدیم که همراهیان سوار پیاده ها که عفت نگذاشته اند و کور کرده  
بودند و پس شن بدیده های خود رفتند و بگرام نکرده و بعد از آن پیاده بیرون بیرون و به قصد  
انجام قدم زرد حستان ششست است و وقت از هر ایهان خود گفتیم که بگرام نکرده که برای سوار  
رفته بود هیچ نکرده و مردمان اینجا بوقت آمده اند و بیرون میسر رسانیده و پس بقصد  
حالا اینجا و پس شده بگرام رسیدن مناسب است و در بگرام نکرده که از رفیقان اینجا  
بود گفت حالا که انصاحب اینجا است و او را و دیگران انصاحب خوبترین وجه می شناسند  
اگر بیرون سزاوار و پس شده رویم نمایان لا ورمی نیست بخواست کفتم که بزمن قریب اینجا  
شصت سوار موجود و اند و بگرام قریب میکان خود و بعد از آن پیاده ها با مسلم بن دقش ششست  
و مصیوت وقت سزاوار می نیست مگر حالا که ایشان اینطوری گفت سزاوار که انان واجب لازم  
افتاد این گفته است و دانیده بر ایشان حمله ساختم از فضل حق سبحانه تعالی که حرام نکرده که از  
خورده و بی تاب شده راه فرار گرفتند اینجا و همراهیان اندرون بد تعاقب کرده که از  
تبعیم ساخته بدار البوار فرستاد مگر بگرام نکرده که بجا تخم شده و رفت اگر بگرام نکرده  
بموجب قول من خود گرفتار کرده و پس بعد از آن از انجام اجبت کرده بگرام رسیدیم در این  
قبایلان اینجا در مکان راج کده علامه را و راجه الور و لاله که از سکران و فاصله و واره کرده

موجب طلبت بجانب سید خدایجات مع به بنجاه سوار از مسکنار او در ساج گداه نمود و در  
گشتم بنویس که بجان مانپور رسیدیم دیدیم که در پاشی نان گساک متصل مانپور است اشیر  
و خستین میرود و موسم بنبات بود و در آن زمان بجنبانی آب کسور الحاق عبور نمود  
و بنویس که بنیامین فرباشی ندر کور فوج بکند و غیره که نخل متناهی آن برده داشت هر چند که  
در و مان بنجامین عبور در پاشی مذکور مانع شد و از جانب شمال کرده بر پیل سوار گشته مع کل  
سوار پیاده هم بهمان خود و عبور را مذکور کرده و قریب سیه فوج مذکور شدند و سواران  
و پیاده ها فوج مذکور که از نخل پسران کمال سید گشته بمقابله می آمدند و از جانب  
اشیر گشته از راه گشته بجان ساج گداه نزد قبایلان رسیدیم و قریب یک ماه در آنجا اقامت  
نمودیم از اینجا سوار شده از راه رسیدن سوار کردیم و در وانه گشتم در میان راه اینجاست  
که بنویس که در آنجا در حقیقت کرم خان که حرام ملت اشیر شده او را دیده و سواران رسیدن  
مستقیم است که بنویس که در کور رسیدیم و در سواران هم بهمان نخل در حکم دادیم که متفرق  
و بهمان نخل که بنویس که در راجی سواران از جانب کمال گداه و در وانه سواران اشیر شده  
در وانه و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود  
عشایان اشیر علی بن باران اند و این جلد فوج که در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود  
اینجاست که از سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود  
و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود  
و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود و در وانه که در سیم بود



تحت بجز در سیدن و قنات آوردن بایان قریب یکصد سواران از دیه بران  
 بمقابلہ می نمود اینجاب معبره دوازده سوار بجز دویدن باوشان جمله ساجم چونکہ قریب  
 رسیدیم حربہ بنذوق نمودیم و ہر دو نال می بندوق بسیار فریاد و تیر کار بکار شدہ  
 نیک بستند بعد آن اینجاب شمشیر کشیدہ برای حشر را بر آنہا فرستم افضل حق سبحانہ  
 حال سار سواران مخالفان تاب مقاومت نیاوردہ راہ ہزیمت پیودہ بگذشتی دم گرفتند  
 بعد آن قریب با لصد شش صد پیادہ بمقابلہ اینجاب از دیہ مذکور برآمدہ بمقابلہ ساختند  
 و میخواستند کہ موسیقی می کردہ را راہا کنند ہر دو ران وقت اینجاب قریب سی ہزار پیادہ  
 جدا کہ از رفقا اینجاب بودند بمقابلہ اوشان کردیم و در ضمن یک سوار از ہمراہیان اینجاب  
 آمدہ ظاہر ساخت کہ در یک احاطہ کہ اینجاب فاصلہ دو صد قدم خواهد بود و باز دہشتناک تازہ  
 گواران مسلح قریب شہاد را من گاو آن داشتہ مستحق خاک اندوزی را وقت پیادہ با  
 مخالفان میخواستند کہ با حاطہ مذکور رسیدن آمد و اوشان نامید اینجاب از رفقا خود  
 کہ این بایان سوار راہ پیادہ با مخالفان باشند و بگذرانند کہ با حاطہ بن و اینجاب بہتہا  
 سوار ناقص اینجاب روانہ گشتہ بر حاطہ مذکور رسیدہ از سب رو آمدہ و عنان در یک  
 و در یک بنذوق بہت دیگر از ہمراہیان خود گرفته در احاطہ آدم و از آن مردان یک کس را از  
 گولی بنذوق بجان شاہ کردم بعد آن اندرون حاطہ معہ سہ ہزار مردان ہمراہی خود  
 گواران را شاہ کردیم و باقی ماندہ فرار شدہ رفتند و ز گاو آن جمیع سواران گذردہ بطرف جلو  
 معبرہ پیش رو کردیم و از آنجا از رفقا خود رسیدہ پیادہ با مخالفان رسید

دادم شده که از فضل حق سبحانه تعالی او نمایان تابند و در فرار گشتند و در فرستند  
و اینجاست از آنجا خوانده گشته پس که رسید شکست و اوج کربل مهتابی از آنجا  
و ستمگر کج خان بندگان اینها تری همه فوج و کپو و قریب چهل ضربت پهلای رسیده درین ساخته  
بود و قلع تیار کرده بهانه نشانیده داده بود و دیگر داران و زمین داران ضلع نام از قاجاری تبار  
به تنگ آمدند و زرد انجاش سیده منت و سماجت تمام گفتند که اگر بهانه اینها تری قایم خواهد  
ماند سراسر زیاد و حسرت بایان خواهد کرد و نیز اگر تو جهات انصاف از بهانه اینها تری  
مردمان کربل مهتابی بخواسته زود از زمان انصاف بطور حاکمانه برای خود نگذار  
خبر چنانکه من خواستیم که زود کربل مهتابی خان قریب از ده پلین جنگی و چهل ضربت و  
و پنجاه مردمان علی غول قوم افغانان و حیل و یکبار از سوار مشهور بود و هستند و زود انجاش  
قریب و نیم صد سوار و پیاده و یک ضربت است ازین جمیع قلیل بهانه او نشان برده  
و اذن امر محال است بکریا سخا طر ایشان از اذن و فضل حق سبحانه تعالی کوشش کانی نمود  
بهانه او نشان برده داشته داده خواهد شد بعد از آن انجاش همه گفتند بخواه سوار خانگی و یکصد  
سوار خانگی و از آن ناطره و غیره همراه گرفته بمقابل فوج کربل مشهور سوار گشتم چونکه از کمان  
ما نیز قریب یا نصف قدم الطرف در گذاریم شدیم محبت بر همان روزی فوج کربل مهتابی  
بموجب محبت نوشته بالا مردمان در بهانه اینها تری گذاشته گویم کرده با منظر می آمدند و  
اینجا با ازین امر اطلاع نبرد که یکایک قریب صد سوار همراه از اجماع سینه حکم جمع شده  
پیش بطور هر اول می آمدند و علی فوج پلا آنها همه ضربای قوی و بهر نگاه و غیره از محبت

ارام سنگه نکو ام مذکور فایصلیه یک گروه می آمدند در آنوقت شخصی از همراهیان گفت که در میان  
 جمعیت آرام سنگه است اینجا بن مجروح و اصغای این سخن از اینجا اسباب را بگنجینه بر غول مخراج  
 مذکور تا ختم در آنوقت نکو ام مذکور از دور اینجا است شناخته از همراهیان خود و هیچ نگفتند  
 جنگ همراهیان و سرسینه شده عثمان حجب و گردانیده بطرف فجج بی اختیار راه فرار گرفت و  
 سواران همراهیان نش نیز از عقب او راه هزیمت پیچیده و در آن روز اینجا است پس که زیر آن اسب  
 قدری نمونه زور بود لیکن اسب کور نهایت عجیب و غریب و ازین باعث بی اختیار پیچیده  
 شده به پویه عقب او نشان میفرستد مگر سواران همراهی اینجا است او نشان سینه حربه را کرده  
 میبختند چونکه سواران فراریان سرسینه بدحواس شده اند و فوج خود شدند اینجا است  
 معه همراهیان فوج و عقب او نشان اند و فوج میفرستد و اکثری مردمان سواری داده را گشتم  
 در آنوقت فوج مخالفان بدحواس شده و ضرب توپ را گذاشته راه هزیمت گرفتند و اینجا است  
 معه همراهیان از طرف روی او نشان شدند تا دیدن بال فوج او نشان کردند و همراه اینجا است جمعیت  
 قلیل بود و پیاده ها هم نبودند ازین باعث ضربت پهای آنها که خالی آساده مانده بودند و  
 گرفتن بایدند و سواران همراهیان اینجا است در آنوقت متفرق گشتند و منضم مردمان فوج  
 مخالفان را حواس آمد و قریب از صد سوار بر سواران همراه اینجا است که قریب دوازده خواهند بود  
 حمله ساخت و دو سوار همراهیان هم از حربه شمشیر باز خمی میکردند اینجا است این جان بدید  
 تن تنها سوار غره زنان را داد همراهیان خود رسیدم که مجروح رسیدن اینجا است سواران طرف  
 که شمشیرهایمیز و ندید حواس گشته و اسب شده رفتند اگر در آنم اینجا است میفرستد و در آن زمان

دود و از دود سواران بر میان اینجاست یکی هم زنده نمی ماند بعد آن اینجاست بر آب کنار  
 استاده گشت که تا بخاک بکین هم بر میان اینجاست بستم شدند اینها افغان خست و تپان آورد  
 بر میان گوشت زنده زنده جنگ کردند ازین طرف اینجاست بر آنجا حمله ساخت و آنجا اکثر مردان  
 حیدر حسین مخالفان را بجان کشتم فوج مخالفان را بقا و صفت با و زنده و تپان بهای غیری  
 که گذاشته زنده بودند گرفته را یکی شد و قتی که اینجاست فوج مخالفان حمله کردند و در آنجا  
 کوهی که بدست سواران و شهابی مانده سواران فوج مخالفان گرفته زنده و تپان و شهابی  
 رسید و در جبهه اینجاست بجان پیور رسیدیم در یافت گشت که در جبهه اینجاست  
 در شهابی دود و از دود سواران را از میان پیور کشیده بودند اینجاست آنها را محاصره کرد  
 میزدند و آنکه بکین جا که در آنجا حمله نموده گفتم که ناکه اینها خصم اینجاست که فوج و آنکه  
 برده اند و این محاصره دادان سواران را با یکدیگر است چونکه در فوج مخالفان که دیده شد  
 بعد شهابی اینجاست به سواران بر تپان و در فوج مخالفان بخت کردم و اکثری سواران  
 که برون از دود و تپان خود بودند کشتم و یک خست سواران آنها بدست و از آن اینجاست  
 لقا شد خست سواران دود و از دود سواران بدست سواران اینجاست اینجاست  
 از آنجا که کشتم تمام سواران بدیده باقی هم در پیور کشتم که از میان اینجاست  
 از فوج مخالفان کشتم و دود و تپان سواران را یکی کرد و بدید و در پیور کشتم  
 اینجاست اینجاست اینجاست سواران ده دود و از دود سواران بدست سواران اینجاست  
 اینجاست اینجاست اینجاست سواران بدست سواران اینجاست اینجاست اینجاست

و مردان فوج و اهل از دیوه بای خود گوله با تو بسیر کردند که یکی از رفیقا و بهای اینجانب اند  
 خرب گوله جان بجان آفرین سپرد و از طرف اینجانب سزودمان فوج طرفین آنهاست  
 شدن رفت که یک منتفس از دیوه بای خود بیرون بای می نهاد آخرش بعد چهار روز و  
 تنگ آمد از اینجا کوچ ساخته کهاده کرده موضع باو دهنی بدشت داده و در دست خنک که  
 راه آمدن طرف هند و آن سلامت اند و تهران فوج که در مکان پناهنده می قائم بود اینجانب  
 هراس کمالی خورده مردمان تهران مذکور تهران را گذاشته فرار شده و در فوج خود گفته بودند  
 نزد اینجانب خج نمود و از بی یوز هم خبر گیری سپهر کجبه یافتند اینکس طرف تاخت کرده  
 کار روانی خج لا محوت میگردم و در آن ایام تنگی خج چنان عاید گردید که از سه روز مردمان  
 و اسبان هم اریان اینجانب بابت بقاء رسیده اگر فکر معاش می بود بفصله یقین کار  
 بود که شرب و راز فوج مقابله داشته آخرش از جاز کرده و در روانه شدن  
 اینجانب از سکراده وحی کردن کا و میشان موضع لیل و حاک شدن  
 بر موضع مذکور و بر کهانه و از فوج کریل اینجانب خج هرمت و آن جاز  
 اما جاز برای تدبیر معاش جمعیت می نهاد و جوار خاکی خود و چمن قدر خاکی و از آن ماه  
 و خنک و بکین یکصد شصت سوار خوانند و در سکرانه سوار شده و قریب به بای می جاز  
 کهانه باو دهنی شده و میرقم چون رسیدن سبب اینجانب بکین سواران تحصیل از آن  
 بای ضلع اگر خج از طرف کریل موصوف تبین بودند و از هم شده مثال فوج بود و خج  
 مستم نام خج تا خج مجاز خج و از آن که و در ششمه مذکور شد که نزد آن خج

جمیع قلیل است و میان بطور زنان از پیش او نشان شده آید و از وقت مقابل هم که  
 طرح خواهد داد آنکس ستر زن خود خوانند و بشید و استغفار خان بقبل خواهد رسانید  
 چنانچه رقرار خود ثابت قدم شده سواران مذکور بروقت آمدن اینجانب از دیرینه با خود کور  
 و بستر کرده و بعد آن قیصر بکنیز اسوار چیده چیده و چهار ضربتی شش هزار پیاده ملحق  
 علی غول قاره با فوجی اختصار فاصله یک نیم کرده عقب پنجانب آمدند و اینجانب از فاصله  
 فوج مخالفان بکوش خود شمشیر و بفضله یک نیم موبهم هر اسب از طرف مخالفان در  
 نیامده پنجاب جمع تمام روانه میشدم و از کما که گریزی از سهندون قریبیت کرده است  
 بنوعه بر موضع اول علامه سهندون رسیدن برادر عزیز کریم خان لیسعه بگلین سواران بنوعه گاو میش  
 موضع مذکور تاخت کرانده و ادم و اینجانب مع دو سوار دیگر متصل دیر مذکور پیاده ماندیم  
 سواران هم ایستادند و دوانیده قریب چهار صد گاو میشان کرده گرفتند و در زمین  
 و دیر مذکور قریب سه چهار صد مردمان مسلح شده از دیر خود برآمده بر موی حی کرده حمله کردند که  
 مویستی را از دست سواران اینجانب رها کرده گرفته بطرف دیر دوانیده می بردند و درین قفسه  
 اسب با دو برادر عزیز کریم خان از خبر برجهی زخمی گردید و سیمیان لوی خان و رودر که  
 از رفیقان اینجانب بودند نیز زخمی شدند و دو سوار دیگر زخمی شدند و در زمین  
 که از هم ایستادند اینجانب گفت که گواران مویستی را از دست سواران بایان رسانید و بدیر خود  
 اینجانب نیز و اسبهای اینجانب در وقت و نالی بدست گرفته مع دو سوار از انجا اسبها و دوانیده  
 بنوعه گاو میشان که گواران و مویستی شدند و با خبر و شمشیر آمدیم از گواران مذکور که این شتم

آخرش گواران مذکور را بمقادیرت نیاموده و پیشانی را گذاشته راه میرسد پیاده رفته  
آخرش نویشی مذکور را همراه گرفته بطرف هو و روانه بشدم و بنحو است که از گداز که کوئین  
سویشتی کور را عبور کرده بکمان نموده و به سواران تاج خان ایام خان بلال  
و غیره چنین صلاح ساخته که از عقب اشرف خان حساب از گداز که بر می با نظرت فتن مناسب  
نیت آخرش اشرف خان و این شده با نظرت خواهد آمد و از آنجا که با ای نظرت  
کرده استاده باید ماند و قتی که او نشان بگماشته خواهد رسید آن زمان بوقت هم خود را می  
گو ابران تمامی انضام را اطلاع کرده بند و بست گماشته باکرانده گرفت و فوج و از نام و ضرب  
تو بهاتر بکمان و گداز که با گداز که فاصله یک کرده رسیده استاده انتظار انجام  
می کشیدند انجام معده دوازده سوار شش تن می آمد و دیگر سواران خود نمیشدند عقبت  
آمدند چون که این جانب سوار مذکور قریب گماشته کوه کوئین رسیدی دیدیم که هزاران مردان گواران  
از هر طرف لطرف گماشته کوئین می رسیدند و قریب با صدم مردان قایم بودند و از  
بجاه شصت مردان پیش قدمی کرده آمده و بنیاه ناله گرفته برانان کولی بدوق از دوشتر  
از دوشتر بدوقها انجام مردان خود همین تخور و ساختند که هر هزاران مردان بر گماشته کوئین  
قایم اند و هزاران مردان گواران از هر طرف می آمدند و همراه این جانب پیاده با بستن ایند از  
این گماشته بدوقها مردان است مناسب این از این اطراف عملدار می آمدند و بدوقها  
شده پیاده رسیده شود چون که او نشان کولی می بدوق برانان و بدوقها بدوقها انجام  
و بخوبی که اندیشیده بودم از دل فراموش گشته بر او نشان بگماشته بدوقها کورم

از فضل حق سبحانه تعالی در میان آنها شده و بر غول بند و قیام که بر گها که شسته بود در میان  
دو چهار نفر و آن را میان کشتم و ایشان تاب نیاورد و فرار شدند اینجا نیست سواران  
همه ایشان خود نسبت به این سخن فدا و پیاده کرده عقب اوستان رفتم و در یک ناله ایشان محاصره  
کردم و از هر طرف بدوق سر گشت و یک سوار از همه ایشان خود با نظرف گها که مذکور بر  
این فرستادم که سواران از آن طرف گها که استاده خبر گیران باشند و تنیکه فوج را بگیرند  
کواران از آن طرف گها که نباید فی الفور از اینجا بکشد اطلاع سازد و آخرش بگویند و شی را از گها  
مذکور بود که رانده در زمین سوار مذکور آمده از اینجا بکشد که قریب چهار فوج مخالفان متصل گها  
رسید می زند اینجا مردان خود را که پیاده شده بودند بر سوار کرده و از آن گها که کشتم و کجا  
از گها که مذکور بود که رانده دیدم که فوج جمعیت کثیر مخالفان شدند می نام می آید آنوقت طبعیت  
اینجا از بعد گذشت از همه ایشان خود گفتم که امر و زحمت می جویم خواهم ساخت که آب کشیم  
بر فوج مخالفان فتنه خیزد و این شمشیر و زحمت و بر و خواهم ساخت این نکته شمشیر کشید  
است اینست به ما بیا و نشان می فرستم از فضل حق سبحانه تعالی بر فوج مخالفان بگوید  
و در میان بمقابله و عهد و پیمان و از دل بهافر اموش گشت بجا که بودند و ما بجا استاده ماند و در آن  
وقت مردان موضع مانع از راه نمودند و ما شمشیر و ساخت به ما پیش آمد از اینجا بکشد اینجا  
از مردان هر ایشان خود گفت که حال ایشان همین جا بمقابله اوستان است و او را اندازد اینجا  
تنها سوار بر مردان موضع مذکور و فتنه خیزد و دم کند و حق ایشان این است که سوار بر گها که  
خود و فوج و خا بچه مردان مذکور کشیده گشت اینجا بکشد عمل نموده و آبس و خود و فتنه خیزد



خلاص گشت فی الغور اینجانب پس آمده شامل سواران خود شدم و چند ایستاده ماندم چون  
 دستم که موشی زخمیان همایان انجاصایه فرستادند لهذا اینجانب نیز خنجران گردانیده از پیش  
 روان شدم باز در مردمان فوج مخالفان حواری سپیده خواسته که بشوید و پیمان قسمها  
 خود بجا آرند و غنائم و برایان جمله ساخت اینجانب عثمان گردانیده را و شان جمله ساخت و دو چاک  
 مردمان او شان را بجان شستم و دو سوار از رفیقان اینجانب هم زخم گشت آخرش از فضل حق سچانه  
 تعالی او شان تاب مقاومت نیاورده پس با گشتند اینجانب از انجا قریب به صد قدم روانه گشته  
 بر یک چاکه آب لایق و از آنسپ زد و آمدیم و آنچه که طعام بطور ناشسته همراه بود خوردیم  
 آب نوشیدیم بعد آن از انجا سوار شده در مهو سپیده آرام ساختیم و بوقت یکایک شب باقیانده  
 از مقام مهو به حکیم سواران موشی می کرده همراه گرفته اند و شده لطف سکر اندر وانه گشتم  
 و بوقت دو گهتری روز برآمده قریب به فوج مخالفان رسیده میفرستم که مردمان فوج مذکور که از  
 طرف اینجانب نزول شده بودند از دیره ها خود بر نیامدند مگر گوله های توپ از دیره ها خود پرت کردند  
 آخرش اینجانب بحیرت تمام مقام سکر اندر دیره ها خود رسیدیم و بعد آن موشی را فوجت کاروا  
 خرج لایق نمودم و قریب دو سال در آن ضلع قیام ساختم و صد تاخت و جنگ نمودم و خاصه  
 سواری اینجانب که بی نظیر بود گشته شده رفت و بسیار از رفیقان بجا آمدند و خنجر و احوال  
 مفصل بگفتن و جنگ نوشتن عمری باید اینها موقوف کردم رفتن اینجانب از سکر  
 در رسیدن بگی پور و آمدن فوج انگریزی بک نواب اسپر خان بعد از  
 محو طلب محاربه آدرج منوالی جنگ سنگه بهادر اینجانب از آن ضلع روانه گشتم و در

چون برسدیم و مکان خویش کندی اوال که در شهر بخیر بود و در روزی که ساکنان  
بهار ایجا آمدن بایان عطا فرموده بودند و برادرم کلان بهادر در مکان ملک کور  
داشتند اینجا بنام هم در حوض کور شال برادرم کلان بهادر فروکش شده قیام ساختم و در  
عصره سوختیم و از مصاحب بول بر سال ناهات برامی ال خواب اج شاه جهان  
تزو میکل صاحب بهادر و بلی رفتند و فوج انگریزی همراه بریل و آخرت را برای تدارک نواب  
امیرخان الشرف لیتضاع و کج کرده بودند و نواب امیرخان معه فوج بر مکان بود و هر چه پوره از  
داده بود بهر چه پاسبانده قیام میداشت بعد از آنکه فوج انگریزی کریل متان در قلعه  
دشمن و در وقت فرومان خود گذارنده معه فوج از انجا روانه گشته نزد نواب امیرخان بقای  
داد و فوج پوره را بیده و فرستاد و نواب امیرخان بجای سنگ برادرم کلان بهادر  
نواب امیرخان را که در آن زمان ایام محاربه ایجا آمدن شوالی حاکم سنگ بهادر برادرم کلان  
بهادر را لیتضاع تاخیر داده بطرف هندون خست ساخته و اینجا بنام معه شوالی و  
تا نزد ملکین جمعیت بود و پیاده به اینجا بنام همراه برادرم کلان بهادر فرستاده اوم چنانچه برادرم  
کلان بهادر و جمعیت یک شد و اینجا بهر چه پاسبانده و یک منزله پاسبان بود و کج فوج  
نیز از شال و نه رفیده بر مکان کورده و پاسبانده و زده ساخت و در آنجا کریل متان  
تا نزد تاجران نشسته بودند و در آن زمان بهار در آن قلعه متان بودند و بسبب این خبر برادرم کلان  
بهادر و جمعیت قلعه بهادر بود و جمعیت اینجا بهر چه پاسبانده و در آن مکان کورده و کور  
نواب امیرخان و شال و در آن زمان کریل و فوج پاسبانده و زده ساخت و در آنجا کریل متان

۳۵ کردن قلعه تیره که از اینجا قریب نیمه کرده است مقرر ساخته آخرش این صلاح مقرر کردید که اولا  
هندون با خالی کرانده شود و بعد آن تمامی تهاجمات و قلعه ها خود بخود خالی خواهند شد  
این صلاح بخیه نگشته که او اذات برای حاضر شدن بنام جاگیر داران آن ضلع فرستادند و در عصر  
دو سه روز حبس که جاگیر داران حاضر گشتند غرضیکه قریب یک هزار سوار و پیاده فراهم شده  
بعد آن زوده کوچ نموده از هندون فاصله یک نیم کرده بطرف جنوب رسیده دیر ساخت  
و در اینجا مستقر گردیدیم قانون گاه هندون حاضر شده عرض ساخت که در گذشته موضع که بکر  
تهانه کر نیل هتتاب خان است و مکان بسیار زیاده آن را بهای عمیق انقد استند که مقدر  
برای ما فوج نیست که محاصره آن گدای شود و سواران یک ستمه آمد و رفت مردمان استه و ب غیره  
نیست اگر بدست رسته مذکور کرده شود تا کسی غنیمت شدن نمی انداختن برادر هم کلان  
موجب گفته قانون گویند که در جمعیت همرا خود سوار شده بموضع که بکر رسیده دیر ساخت و از حجت  
علی مردمان کر نیل هتتاب خان که بطور تهاجم در گذشته مذکور بودند برآورده قریب میل مردمان  
همه بریان خود در گذشته مذکور متعین کرده دادند و اینجا از راه دور اندیشی در آن زمان  
معتقد در فوج کر نیل هتتاب خان برای خبر رسان متعین کرده دادیم و چنانچه کار مذکور ظاهر  
ساخت که کر نیل هتتاب خان از لواب میرخان بهادر رخصت گشته مع همکین فوج که کوچه  
نموده اراده رسیدن هندون و دهستان اینجا بموقوف خط بدین مصموم و منضم که کر نیل  
هتتاب خان مع همکین فوج از لواب میرخان بهادر رخصت گشته کوچ ساخت و اراده رسیدن  
هندون و مردان اردو و زدن آن را در کلان فوج جنگی بایستنا و ضرب و تحب و امور خود استند

۲۹۳  
 این صلاح مناسبست که مردان پیاده با معی یک ضربت توپ بر مکان که برگشته اند  
 بات خود مسواران همراهان لطیف باسین لشکر تشریف فرما شده و در آنجا رسیده و  
 فوج کرنیل مهتاب خان را از این حالت بدخالی کرنیل موضوع بشود و فراموش گردانند  
 و در گذرگاه کنگر کایم خواهند آمد و دیگر تجویز این است که از مساعیات انضام لغو رسیدن خط  
 آورده و از غلات آن در میانه ازان و بر موشی در قبضه خود بیاورند و در که قریب بی چل هزار روز  
 را از موشی و زغال و در تحت خود کرده بیکان مهو رسیده قیام پذیر شوند که تحلیف خرم چرم  
 بعد آن هیچ کس نه نشسته باشد و بعد از یک روز یک برادر م کلان بهادر گذر کنگر را خالی کرده  
 است و خود نشسته داده بود و همان روز خط ایجاب منفر و پیش آمد کرنیل مهتاب خان  
 از نزد و از آن مهتاب خان بپا در تحسین که چوبگی و سی ضربت توپ بطرف هندون رسید  
 سعای این خبر تمامی جاگیر داران انضام هراس خورده بدو ان اجازت برادر م و قسنت  
 خانه های خود رفتند و جمیع خانگی قریب یکصد پنجاه مسوار و پنجاه نفر پیاده همراه بودند و باقی ماندند  
 برادر مهتاب خان پس از آنجا سوار شده و در راه شب با ش گشته روز و نیم در موضع مسوار  
 رسیده و در وقت آنجا روز نهانه کنگریم خود بخود گذر بی خالی ساخته شامی شدند و کرنیل  
 مهتاب خان هم فوج همراهی خود در هندون رسید و هزار نام و مان گواران جهات انضام  
 فراهم ساخته از آنجا که جیده بطرف سوره لاهه آمدند و باز برادر م با کار و آنچه بر زمین  
 بودند و در که از سوره به بفاصله یک نیم کرده بطرف هندون است آمده و دیدند که در آنجا  
 است آخرش معامله بر با انصد و پیمانه اریافه بر عاملان میدان معبران یک گرفته ارا

گرفتند و یکدیگر دیدند و جنگ شدند از برادر دم کلان بهادر و فوج کریم  
مهناب خان در مکان سوره و نه که در اثنای راه سواران مردمان فوج کریم  
مهناب خان نمودار شدند برادر دم کلان که از سوره و نه فاصله یک کرده است اقامت  
ورزیده ایستاده شدند و دست جنگ بین طویر نمود که دست چپ فاصله یکم  
از جای اقامت خود جمعیت سواران خانگرا اینجا بود برادر عزیز کریم خان منصوب شد  
و خود تا پانزده شانزده سوار خانگی اینجا همچون فایم شدند و تا یک نیم سوار کرده تمام  
جمعیت کمپ و توپهای کریم مهناب خان رسیده مقابل جنگ ساخت چون یک صحرای  
و پیاده با فوج دیره برادر دم ماند و صرف جمعیت سواران قریب نیم صد همراه بود و طرف  
واله با تیر و خشک می شد نمود که مقابل برادر عزیز کریم خان موضع توپ یک پانزده و صد  
سواران و قریب پنجاه سواران آن شدند و تمامی فوج با تیرها و علی غول و سواران و توپ  
مقابل برادر دم کلان بهادر رسیده زور کمال دادند و فاصله نزدیک و توپ شرب بر  
ایستاده شدند برادر دم کلان بهادر با قدم هم محبت نهاد و تیرها پانزده باره قدم  
زیاده روان شدند مردمان فوج طرف ثانی و اله با زور و توپ و شجاعت برادر دم حیران شدند  
و تا یک نیم بایر جنگ بیان آمده چون یک یک سوار از فاصله فوج طرف ثانی و اله با زور و توپ  
جمله آورگشته و توپهای فاصله نگاه قدم آورده گولی و پاره زدن آغاز شدند از  
آواز توپهای غلغله فوج آنوقت یک تیر که فایم بود از گشته و در چهار طرف هزاران مردمان  
حمله نمودند و در ضمن این محبت خان از ضرب گلوله گشته و در چهار سو یک دو آمده و سوار کردند

و اینک بر شکیبایی زیران برادر من نهایت خوب فی نظیر بود از گوی بدوق زخمی گردید و چون  
 زمان برادر من کلان بهادر بطور شیرخان شمشیر برهنه در دست گرفته برادرشان قتل  
 حق سبحانه تعالی از فوج طرفانی و الله ما مقدور کسی نبود که در و بروی سرب را ساز و زنند  
 از انداز زاده جنگ نمود و بسیار دمانج مخالفان از زخمی گشته ساخت و ریحانات  
 آفتاب غروب گشت فوج طرفانی و الله ما هزاره گوله توپ سیر کرده و صد تا حمله نموده لیکن با ما  
 حق سبحانه تعالی هیچ پیشرفت زفته پسین نشده قریب کرده عقب فته دیره سار برادر من کلان  
 تا دو گهری شنگ گشته بهما می ایستاده بکین سواران هم پنهان خود را بجا ساخته و سایر  
 بدیره خود آمدن چون شب آید و صبح نمود و در فوج طرفانی که هر کس خورد و بود و نیم از  
 دیره خود بیرون نهاد برادر من کلان بجا در چونکه دید که کسی بمقابله نمی آید بوقت دو بهر از آنجا  
 مراجعت نموده بدیره خود رفته ماند و در میان کربور و نه و الله که جاگیر در راج بود و در آن محل مستان  
 سخنان نجات میختم نامی گفته فرستاد ازین سبب که مذکور شد و گفته فرستاد که کربل  
 همایان میان بر باد نموده خواهد داد انصاحت در اینجا ماندن مناسبت از بجا کنی و فرستاد  
 چون که نیم پاس روز باقی مانده بود که تمامی فوج کربل موصوف تا گشته از دیره با ر آمده بمقابل  
 آمده ایستاده شد تا بحدی که طرفانی و الله ما گوی بدوق بر دیره با برادر من میزدند و آنوقت  
 برادر من تمامی سواران جمعیت را تیار کنانیده هم برای برادر عزیز کرم خان ساخته بمقابله قوم کربل  
 فرستاده و بذات خود همه جمعیت پیاده با توپ ایستاده شده گوله توپ سیر کنانید که در فوج  
 یکایک نبیره توپ شنگ توپ مذکور بر زمین افتاد این احوال فوج کربل موصوف بدیده بدو بود

حمله آورند که مسمی آرام سنگه ملگرام معه بملین سواران فوج برادر عزیز کرخان حمله آورد  
 برادر موصوف معه سواران همراهی خود برادر نشان حمله آوردند و همان طور بمل فوج کرخان  
 برادر م کلان بجاده حمله ساخت لیکن از فضل حق سبحانه تعالی بپنج پیشرفت نکردید  
 درین جنگ و جدال آفتاب غروب گشت آخرش بوقت شام فوج کرخیل موصوف و این  
 خود رفته بعد از آن تها کر سور و هم در آن نزد برادر م گفته فرستاد که اگر موز از اینجا بفرج کرده  
 نخواهند رفت صبح از اطراف قوم کرخیل و از نطفه یان از انصا حنک خواهم ساخت  
 و سوارای این دو دانه و کاه و غیره و بالکل نخواهند یافت این سخن آورد م کلان بهادر شدند  
 لاجا گشته بکام چهار گزنی شب گذشت از اینجا روانه شدند و بکلان همو بر رسیدن و بره سخت  
 چون تکلیف شد از راه داده و قبا بکلان اینجا بفرستادیم و در میان راج گداه بودند و در  
 کلان بهادر برادر م کریم خان در اینجا فرستاده خیمه طلبیده گرفت رسیدن  
 برادر م کلان بهادر و در جمعی بود و بسبب تکلیف از جمعی بود و بخواسته  
 و فرستاد با جمعی نزد بابو حنی سینه سپر بعد از آن از اینجا بفرج کرده منزل منزل  
 شده و در جمعی بود و بسبب تکلیف از جمعی بود و بخواسته و فرستاد و ملاقات  
 بهاراجه سوارانی جنگ سنگه بجاده حصول ساخته و محاربه او بپس از صدر زیاده و صفت  
 تعریف جنگ کرده و در مجمع و خاطر داری برادر م کلان بهادر نمودند و در آن ایام تکلیف  
 خیمه در آنجا بود و نهایت بود و بسبب تکلیف خیمه که بوقت اتفاقه رفاه رسیدند و از آنجا  
 برادر م کلان بهادر و ناخوش گشته از جمعی بود و بخواسته بفرج و با بسبب بهادر

موتور و آید چیر تفسیر برید کر قمار شدن فوج ورام و مصناخت شدن

همین مومن خوجه بعد آن فوج ورام و غیره ساکن آن باد و اتری که مصناخت  
مختار کار راج حی بود و بداند مومن خوجه بوقت نیم شب فوج ورام مذکورند اگر فارقا شامه می  
نمود و خود مختار کار راج گشت و خوجه مذکور قسمی بهار گشته که را مصناخت و ده آوده و بهار  
موتور و آید چیر تفسیر برید کر قمار شدن فوج ورام و مصناخت شدن

کرده است و فوج و آید چیر تفسیر برید کر قمار شدن فوج ورام و مصناخت شدن  
ایجاب است و در آن مان بخوست سازگان بطلان ایجاب بحقت ذکر الهی عائد گشت که  
ایجاب برای کار ضروری برای ملک و روز خورده و قش محلی مورد مقرر شامه بوقت دو و یک  
شب با قمانده از دیر و سوا گشته و قمانه بطلان ایجاب برای خن پور شامه چون که از دیر و سوا

که صد قدم رفته بودیم و ایجاب است و سوا از آن سوا خود نمیشد که یکایک  
کند و تها که کلماتی در میان خود بود و عاده که یکایک از دم گشتم که آن  
را سوا ایجاب است بموقعی که یکایک از دم گشتم که یکایک از دم گشتم که یکایک از دم گشتم

ایسب من ارزانی پس بانشیزه یکایک ایسب من ارزانی که یکایک از دم گشتم که یکایک از دم گشتم  
بجز و خرمودن مانی و در نیم شب بهر غار مذکور رفت بعد از ایجاب بختی تمام از دم گشتم که یکایک از دم گشتم  
حسب حقیقت بجز و خرمودن مانی و در نیم شب بهر غار مذکور رفت بعد از ایجاب بختی تمام از دم گشتم که یکایک از دم گشتم

که طاقت نیست هم مانند بعد آن هم برسان ایجاب است و سوا از آن سوا خود نمیشد که یکایک از دم گشتم که یکایک از دم گشتم  
و این ایجاب است و سوا از آن سوا خود نمیشد که یکایک از دم گشتم که یکایک از دم گشتم



کشیده راست کرده دادند و از اینجا بر دست ای بر داشته از غار مذکور بیرون آوردند  
 و از اینجا در پالکی سوار گشته و پس مدبره آوردند و علاج کردند و در ضمن این شش راج  
 بدین مضنون رسید که معیه فوج همراهی خودی پور رسید چنانچه اینجا از اینجا در پالکی سوا  
 شده در جی پور رسید و بجای خود استقامت کردند و دیر فوج همراه بیرون شهر کردند  
 و ادم و بعد چهار مجروح را درم کلان نهاد که خبر انواع انواع از طرف اینجا شنیده بود  
 و از اجمیر بار آورده گویا عازم شده بودند و بعد از برای بدن اینجا و فوج پسر  
 و بجای نزد اینجا تشریف آورده و فرمودند که حال چیست آنوقت این شعر گفتیم  
 بیت از قصه آئینه چینه سخت خوب شد اسباب خودی سخت  
 و برادرم کلان نهاد و نهایتا موسی از کشتن پای اینجا نمودند و در روز قیام داد  
 روانه لطف گویا ایشان شد و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه کماه آرام گردیدند  
 صحت نمودم لیکن طاقت استخوان حاصل بخت در بحال عرصه دو ماه منقضی گشت  
 و همراه اینجا قریب چهار صد سوار و دو صد پیاده و دو بر خیزل بودند و از راج کیر و پیاده  
 هم خبر گیر خوشی نکرد و دیدارین باعث تنگی خرج از حد پیاده و دو داده و درین صبر  
 موهن خوجه بالکل مختار کار راج گشت و تنها که مسکنه بنگه هم از کار مصاحت موقوف  
 شده و بسیل نونی خت صاحب باور که معیه فوج انکه برزی درین صلیع رسید بودند  
 و بنگین ضرب توپها از نواب امیر خان نهاد رسیده گرفت و نواب موصوف که در  
 جی پور رسیده بند دست خود کرده گرفته بود و بسیل صاحب موصوف بند دست از موصوف

از ملک پی نور برده شده تیر و سبب ملازمان دراج کرانده داده غرضیکه در ملک  
 بستند و دهانه بخاراجه سوائی بحکمت سنگه حبس در گردیده و بحسب بر فساد همان  
 حال تکلیف شرح بخانت پی بود و بی مکانی اویضیاری الدین صاحب  
 و در وقت ایجاب از خودست ایام خود سبب کشتن با پی تویلی افتاده مادم و ازیر  
 باعث بخیریت نهاداراجه صاحب در رسیدن توستم و از زمین خوجه هم ملاقات  
 کرد و در از ساقی هم از خود بدکور شاسانی و ملاقات بود و خوجه بدکور نهایت بدین بود  
 رد که گفته بخاراجه سوائی ملک سنگه نهاد عمل شکرد و آنچه در دل اوستی در میاشت  
 شایخ بوجت می خود از نیجات هم پیش آمد بوجت ملت نفس عقیقه نه از پی  
 من است و مقتضای طلب پیش ملت و یاسید سلولی راج آنچه که اسباب از  
 هم نقد می ز نور و غیره هزار مال و زیاده نزد ایجاب بود و خوجه کار و احرام هم مردمان  
 پیاده هم ایمان خود نمودم و وقت نیجا رسید که طرف هم میشتی بر می خجی هم خوجه شد  
 ضحیکه قریب یک کله و پیر اسباب ایجاب نادر شده رفت و یک روز پیر را اسباب ایجاب  
 لیکن در آن حالت از کشی باز و شناسی خود اطلاع نکردم و چونکه از فضل حق سپاسه تقابل  
 و دل بر نیایم مانده تا یکدیگر فوت فاده بر فاد رسید و امید یک از کشی خجی و دیگر و نه را  
 اسباب نزد ایجاب مانده اگر یک صدر و پیرت آیند آتر زمان یک از زرا بوناک دانند  
 گاه اسبان آورد آل مردمان هم ایمان شود چونکه آب ستر گذر شده رفت در آن وقت یک  
 تفکر کسی خبر بد دل ایجاب نماید بخشت و بیهم بدین هم نکردم صرف نگاه فضل و کرم حق سبحان

داشته خوش خورم بودم و حوصلی که استقامت میداشتم خوبه بدور از من تنیده گرفت لهذا  
 بسبب نبودن مکان در مکان خانه میان ضیاء الدین صاحب که بیرون شهر ناهست قیام داشتم  
 در فغان هم ایسان گفتند که حالا در اینجا ماندن حاصل نیست از اینجا بکسی طرف روانه شوید  
 جوش گفتم که بسبب گشته شدن استخوان پای طاق غیت در این حالت کجا روم آنچه که تقدیر  
 الهی است در اینجا بظهر خواهد رسید بمحضت بلیت به منم که تا گردگار جهان به درین کجا  
 حیدر اردنهان به دور سابق یک فقیر محنت پذیر بمقام قلعه که هر دو عای بد کرده بود و خانه  
 اجواش در اوراق سابق نوشته شده است از آن روز تا امروز عرصه قریب سه سال گذشته  
 باشد که بجز زبیری و می فلاح ندیدم و لکنه مار و پیه را که خانه خانگی اینجا بود و زیاد  
 گردید قریب یکصد روپیه هم باقیانده چونکه نگاه اینجا صرف بر فضل گریم کار ساز تحقیق  
 بود لهذا در ظاهر حال نقصان بر کسی هوید انگشت و نیز خجاست کاریم از اینجا سر زده شد  
 که در آن موجب شرمندگی و بدنامی پیش خلق الله میگشت رسیدن فقیر مست  
 بر بنه مادر زاد و دفع تکلیف شدن کشتن پیش مسیحی که چو پوره خسته بود و معینه  
 ده دوازده رفیقان خود داشته بودم و بسبب تکلیف تسبیح قتل سوز برخی را بدو مان همراهی  
 فروخته داده بود حاضر بود لهذا یک سبوی گلی چسبیده افروخته داشته بود از اینجا  
 که بموجبات ربانی و امداد و زانی شماره طالع اینجا از حقیض ناکامی باوج شادمانی  
 رسیده تا علیه درین وقت یک فقیر مست صاحب کشف بر بنه مادر زاد که در جزیه یاد الهی خاموش  
 میزد و از کسی گفتگو نمیزد و ساحت از دور معلوم شد که باین طرف می آید لاله دینا نامه کشمیری

که از رفیقان اینجانب را بوقت شششنبه بود گفت این فقیر است چیزی نگفت گویا هم  
نخچالین گفتیم که هندی را بر بروی این فقیر مجال دم نزن نیست از ایشان گفت گویا  
رفیق مذکور با حرارت تمام گفت که من ساختن درین مایه ضرر مذکور وارده شده و در این  
اینجانب که نشست لایله در مایه مایه گفت که ای نادره از اینجا جاست رفت چون فقیر مذکور  
همراه خود و دوات و قلم و خط و کتیب با و رفتی و در میان سبزه گاه اینجانب فقیر  
مذکور این ایات حضرت دیوان حافظ بطور و عبارات کافیه خوش خطی کمالی مثل آن چهار  
رقم که دیدم نوشته و از آنجا که منتهی شده بنیوان حضرت العظم الا ای طوی گویا  
اسرار و مساجد احوالت شکر اینها را به دست سر و دست خوش را بدیده که خوش  
نفسی نمودی از خط باران چون این چنین این ایات تهنیت کمال بر دلم عاید گشت  
و انتم که سنانی فقیر که دعا برد نموده بود که تو متناهی حالت رسید و این وقت حق سبحانه  
تعالی رحم نمود از فضل اللہ تعالی از وقت مادم زیت پسر سبزی خواهر مانده چاه از  
فضل الهی همان ظهور آید که از از روز تا امروز وقت یکشنبه سال شده باشد  
دو روز و ترقی امور و بنوی میشود و آینه را تا دم در دست از فضل الهی امید و دوست  
خواهد ماند و بعد از آن فقیر مست موصوف قریب چهار گم گری شششنبه این ایات مذکور  
که بنیوان از بر جاست رفت چون صبح هدی را گشت و آفتاب برآمد و من خود که مضاجع را چو  
بود اینجانب را طلبیده خاطر داری ساخت و یو یو قلیل را لای خراجات اینجانب مقرر نموده  
و همگین همراهیان و رفیقان سوار و پیاده با که از سابق سبب تنگی خرج از اینجانب جدا شده

۲۱۵  
 بخانه خود باز خاسته رفته بود و آنوقت صرف باز زده سوار همراه من مانده بود و در راج نگر  
 شد و بعد بیکاه ایستاد و در آنجا غل نامی بنهار راج حرکت سنگه بهادری کرده و دوم  
 و بعد آن ایجاب بخت یکاه گرفته بیکان راج گداه که قبایلام آنجا سکونت میداشتند فرم  
 و قریب یکاه آنجا قیام ساخته بود و غیره اسباب فروخته بقرض خوانان اوده قبایلام  
 هم گرفته روانه شده بود و رسیدن در حوالی اندرون شهر سکونت گزیدیم و این امید و دم  
 بود و قری که موسی خود که محیط راج حی تو گشته بود موقوف خواهد شد از بهار راج حرکت سنگه  
 بهادری ملاقات ساخته و رستی جاگیرات که فرو دست خط مهابار راج موصوف هشتم گزیده خواهیم  
 گرفت درین عرصه بخت دیدیم باری شد بدین راج مهابار راج موصوف علید گشت حرکت  
 نمودن مهابار حرکت سنگه ازین جهان فانی به عالم جاودانی  
 بعد عرصه چهار ماه مهابار راج صاحبین جهان فانی عالم جاودانی رحلت نمودن بیکان  
 افرین سیره بنام ازین واقعه چنانکه نهایت هم عالم بود و امید و رستی  
 جاگیرات در توقف افتاد و چون در آنوقت مضاف اراک مینو در راج مینو  
 موسی بن خواجه سیره راجه فرار و راه انداختن و چون بیکان یک طفل که سیره راجه  
 زور بود و راجه مان سنگه خطاب نموده پرسیدند راج حی پورث سیده داد و درین عرصه  
 معلوم کرد که یکانی مهابار حرکت سنگه متوفی راجه است و موسی خود که از سیره راجه  
 راجه ای صید عداوت داشت ملک ازین مهابار راجه متوفی عداوت میکرد و چنانچه بیکان  
 مثل را اول نیز در سال غیره بود و سیره راجه مان مینو شده و سیره راجه مان

دیره مانند تولد شدن چهار جی سنگه چهار جی جکت سنگه  
و موقوف شدن میره راجه زور و والد و مصاف شدن اول  
سری سال چایزید عصبه چهار دین از نعل راجه تولد شد و نام راجه جی سنگه  
بهادر مقرر نمود و نگین سبزه از آن راج متفق شده موین خود را موقوف بنامه تراول  
برین سیال بر عهده مصاحبت کل راج جی نور مقرر نموده و در آن خطه و برادریم کلان  
که در ایام سابق پست خرج علامه راج جی پوزگداشته بطرف اجمیر فریاد و چو سینه  
بهادر شریف (زود و از آنجا نزد چهار راجه دولت ماو بهادر بقیام گوانی رفتند و از آنجا  
بشایگان آباد رفتند بقیام ساختن راجه کلان چهار کلان و عفو تقصیر  
نمودن گور رضا خجیاد و از آن کلان بوطن رسیدن و از آنجا راجه کلان  
کاکه بوده راه تری کوشی شسته و از آنجا به گور رضا صاحب آباد و کلان  
و قریب دو ماه بقیام بهمانند گور رضا بماند و تقصیر نموده و با بصد بر رویه ماه واری  
برای رسیدن بهادر از آنجا بهادر گور رضا بماند و بعد آن برادریم کلان بهادر کاکه  
دیو و ناکب لکن شسته بجان کول آمد و از رضا بجان عالیشان کلان کلان کلان  
و مونسه نموده که از سابق در سخت بود و از مکان کونیه شش کرده است و قیامان و الله  
و منظر علیان برادر کرد که موضع کور قیام شد و شش بپا آورد و نزدیک خطه تقصیر  
از صاحبان عالیشان بنام اینجانب شسته بچو برادر شستادند و از آنجا بچو  
و بهادر از آنجا برادر کلان بهادر بقیام وطن خرید نمودن موضع ناکب

و تیار نمودن مکان برای بود باش در نانک پور چنانچه اینجاب  
 از اول شهری سال مصاحب رخصت دو ماه گرفته از بی پور روانه شده طی منازل مسافرت  
 بمقام موضع سونگره رسیده ملاقات جهانانی از بهای مصاحب کلان در حصول ساخته و تمام  
 نانک پور بر گشته لوح جمل در نیلام کردیم و حویلی برای بود باش قبایلان تعمیر کرده  
 گرفتیم و در آن ایام موضع نور پور که از نانک پور فاصله کم کرده است را هم بر زمین  
 خان از نیلام خریدیم و حویلی برای بود باش تیار کرانیم گرفت و اینجاب بعد دو ماه و پنج  
 درمی پور رسیدیم و در اول شهری سال حویلی در اینجاب از حد زیاد و مناسب ساخته و آنچه  
 که کاراج سیر و اینجاب ساخته از فصلی بخوبی ساخته تمام میافت از این سیر و بر روز  
 تری کار بار و بنوی بطور سیر و بر گشت ملازم و خطره از راج تعلیمه اینجاب کردیم  
 و بعد از سال در مصاحب راول بر سیال جوگه نشسته و رانی صنایع که والد و همکار  
 می شد که بهادر بود و از انوائی معینی بعضی رخصت از آن طرف راول جوگه از اصل تملکات  
 شد و در آن ایام یکایک گشته در سیر و ملازم راج پیدا گشته و ملازمها را به کور  
 از انوائی این صنایع که در سیر و راول جوگه صاحب سیر می جوگه رید و در دو شهری راج حاضر  
 گشته و نیز دیگر یکی راج السوار و سار و ملازم راج اندرون جوگه راج گشته و مقابل ملازم  
 دو گله و اله با سده بر و در راج گشته و از او فاصله در راول جوگه صاحب و یک  
 صاحب اجنت مسمی راج صاحب که از طرف سیر و کاکلی بیرون تهرتی نور از مسافرت قیام  
 می شد چنانچه صاحب موصوف میر خد جوگه فاصله بود و در اول شهری سال





۲۱۹  
آن زمان اورا خواهم گشت و آنچه که شنیدی است خواهد شد و فیکه خبر قصه باغریز رسد  
همان زمان است سوار شده بعد چند کی میقتان خود روانه نشوید و در خواشن همین گفت  
که انصاف گذارستم خواهی گفت همراه بوده شامل نیکی بدینی خواهم ماند آخرش اینجا  
بسته شد گشت بدو در و نالی یار کرده بدست گرفته بس سوار شده بعد از دو صوف  
از حویلی خود روانه گشته بدیوان خانه مراجع رسیدم و دیدم که بهاگر بر می سال شسته  
و مشغله از روشن طلب خواه فرج بلا شهادت میداد و تقسیم بسیار و چنانچه اینجا  
بهاگر نیکو رفته و بر سر شستم و گفتم ای بری سال اینجا نیچه سخنان نالایق بدست خود ازان  
راج گفته فرستاده است در چمن خیانت که همراه از ارام غلام باشم و از فضل او  
تعالی تر نهادم بلکه نامزدان جنگی سر بر او انداخته و هر سال خود دارم و اینجا مراجع میگیرم  
چنانچه از فضل حق سبحان تعالی راجع بدیده بخیر و کفایت اینجا بر بهاگر نیکو چنان  
گشت که رنگ و بوی او را گشت و هیچ جواب نداد و خاموش گشته مثل افسوس و گشت  
مردمان که شنیده بودند تعریف و توصیف شجاعت و بهاگر در اینجا با و از زبان  
چون شستم که از فضل حق سبحان تعالی راجع بر بهاگر نیکو مستولی گشت از اینجا  
ایم چون بهان وقت احوال این قضایا از بر به اخبار راجع صاحب معلوم شد همان زمان  
تاکید تمام بدیده بهاگر سری سال گفته فرستاده که در جانشین صاحب بن بر کلان  
پند ایشان احتیاط دارند آینه چمن سخنان سازند که رنجی گلی مزاج او شان گردد و فقط  
بعد دو چهار روز راجع صاحب اینجا از طرف لاسو و غیره برای خود دست ملک رخصت

فرموده چنانچه از اخبار و آنچه در بیان مکتوب رسیده بندوبست ملک بخوبی ساخته و تدبیر  
 ستمی چون ارام صاحب ملک با کل کار و بار راج از طرف حاجی صاحب گردید رسیدن خبر  
 واقع جانگاف برادرزاده ستمی فضل خان لهذا رفتن این جانب از جمعی بود و پس  
 به طریقی در این سال در زمانیکه بوقیام ساختن درین اثنا خبر رسید که ستمی فضل خان  
 که تا پیشین ملک سپهر را در کلان جهاد و هم سپهر و بیابان بود ازین جهان فانی حلت عیال و اولاد  
 نمود و دیگر این جانب را از برادرزاده و کمال علی بستگی بود و بیست و نهمین ازین آن زمان بر سر خاندان  
 کسی دیگر فرزند نبود لهذا طبیعت این جانب از طرف دنیا سرگشته از اخبار و آنچه گشته بود  
 بر او کمالان بنابر در مقام سپهر رسیدیم دیدیم که در این استقلال برادر یک سر و سر  
 همانند گشته بود آن روزم خیالاتی چند در چند روزی اوده آخرین این صلاح مقرر کردم که گویا  
 هیچ نیست که شیشه شینی بپوشیده باید ساخت که بآن موضع نامک بود و در قضا این جانب است  
 در آن موضع تا زندگی باقی باشد قیام کنم و بر سر منبوی با کل از دل خود موقوف نمود  
 همین صلاح در اول خود مستقیم کردم و همه باشندگان از که و همه موضع مذکور را از خود  
 راضی ساختم و گوشه قناعت گردیدم چونکه جز است نیده نمی شود آنچه که خواست حق سبحانه  
 و تعالی شود و بطوریکه بعد عرصه دوازه زمینداران سابق که از قوم حاکم سکته موضع نامک  
 بودند و با وجود برورش و خاطر او بر اصل خود رفتند و ششمی بر میان محکم بستند و در اخبار  
 این جانب از وی مذکور شد و در قریب بغداد و پنج دیه که هم قوم او شان بودند از همه مردم و مردم  
 شدند که هر طوریکه شود این جانب با خارج سازند چنانچه جا مانده که از انواع انواع قهر و قضا

برپا ساختن این جانب منقسم اوشان دیده همین خیال در دل خود نمودم که دیده دارا گذشت  
 بکسی دیگر جای مکان جوینی بدست آورده قیام ساخته گوشه گیری قناعت گزینم و باز  
 از شمشاد اهدایان هم خشیان خود اندیشید نمودم که همه ما خواهند گفت که از گواران اندیشه ساخته  
 دید که جای قیام بود گذارنده دیگر جای نقد لهدا جازنا جاب مقابله اوشان شدم اوده گوشه  
 گیری که از دنیا ناپاید از دودم موصوف ساخته تا عرصه شش سال مقابله اندم درین عرصه  
 دیات جانان مذکوره و نیز دیگر صلیح کرمم و از فضل حق سبحانه تعالی جانان من کوشیمان  
 و نامم گشته از نان محتج شده التجا آورده این جانب نگاه بر بذواتی و شرارت اوشان  
 ساخته نفوق قصصیات نموده دادم جانم در موضع نامک پور تا عرصه نه سال قیام ساختم آخر  
 از فضل حق سبحانه تعالی کار بار آخار و نفع پذیر گشته بعد آن زجی پور خبر رسید که مهاراجه  
 جی سنگه سوانی بسبب نمک حرامی مستی چو مارم و ولایت حیات سپرده از جهان فانی حلت  
 نموده و راجه رام سنگه پسر راجه جی سنگه متوفی که بعد یکسال بود بجای پدر خود وارث بوده چه  
 گشت و راول پری سال چندین فوج را متفق ساخته بموجب حکم صاحبان حالیشان انگیز  
 بهادری پور رسیده و نیز نو شس صاحبان کلاں اخل جی پور شدند و چو مارم را  
 سعه برادر او مقید ساخته بقلعه دسه کمر ستاندند و از زمان این جانب فتن خود بجی پور صلح مناسب  
 دانسته از مکان نامک پور روانه شده بجی پور رسیده از راول پری سال که از سابق دوستی بود  
 ساختم راول موصوف از رسیدن این جانب نهایت خوشنود شدند و یکبار با قصد سواران جاگیر  
 و نقدی همراه این جانب نموده برای بند و بست همی نامک جی پور رخصت نموده داده چنانچه

اینجا باز جی پور روانه شده دوره ملک جی پور نموده بند و بسته شده است چونکه اینجا  
 صنایع مندون رسیده بود و حصار اول سری سال را طی اینجا رسید چنانچه اینجا  
 خوب شده راول حواری صنایع مندون و اگر کشیده جی پور رسیده و در وسعت مستحق  
 که مصاحب حواری نام ذکر بود و خاصه کشیده و قلعه شاهی و از آنکه بالای کوه بود و شکم و قلعه نموده  
 قیام و رزیده و قریب به هزار راجوت جنگی فراهم ساخته و سالان قلعه مایه بسیار نموده و رفت  
 چنانچه راول پیرال که مصاحب ملک ساج جی پور بود و سایر کوهنشینان که بسیار و نشان بودند  
 اینجا را همه یکی افواج راج جی پور را می شناسد و می بیند که ذکر رخت ساخته اینجا  
 و بهار که موصوف معراج از جی پور کوچ ساخته و مکان شاهی و از رسیده و دره ساخت  
 و بهار که کوهنشینان که از اینجا گفت که امروز وقت یک سوس و زرافه مهرت نیک شد  
 جنگ نمودن است انصاف یعنی اینجا بر قلعه مذکور رفته و مهرت مذکور شروع جنگ می نمود  
 کوله های توپ سه نموده و دهند چنانچه اینجا به دیر باز و نه گشته وقت یک سوس و زرافه  
 فرستادن کور رسیده و پنج عدد کوله توپ بر کرده و دوم بعد از اینجا پای داده شده و هر دو  
 یک قلعه پنجمه و یک قلعه ششمه و کوه مذکور در شهر بود چنانچه اینجا قریب قلعه زرین رسیده و  
 چنانچه کوله توپ با کلان بر دیوار قلعه زرین و در شروع ساخته است و کوهنشینان و کوهنشینان  
 تعالی وقت دو کوهنشین گشته مردمان کوهنشینان که در قلعه زرین که گشته و در زمان  
 راج نشانیده و دوم چون شب آخر گشت و افغان را که از اینجا از کوهنشینان با جماعت و  
 و غیره افسران گفتیم که بر بالای کوه علامه سازند و نمایان که در میان مژده و ساخته و آن را

رام بخش گفتم که اگر امروز حمله کرده نخواهد شد قلعه به بالای بود است تا بیست سال هم دست نخواهد  
 آمد کیشان مذکور گفت که یک ماهی در سخت من است آنچه که حکم نمود و چون آن خواهم ساخت  
 آخرین چهار کشتی بدین کیشان نام بخش مردمان بهرانی خود بموا گرفته حمله کرده شایم از سر  
 حق سعادتی بآبادی که بر من است گذارسته قلعه مذکور را منتهی به گرفتارم و چون سبک و چرخ و قریب  
 کثیر است و در قلعه گذارسته و از سر گرفته و از آن جدا و دست قلعه مذکور را و در نا کیشان  
 شب گذارسته و در قلعه از دم نمودم و در دیگر از اینجا سوار شده و به حج پروردگارم و از سر  
 بری به سال ملاقات شایم حیا چرخ را و در حوازیجات بنای من نمود و در حقیقت و در حقیقت  
 از در زیاد و در زبان آورد و بعد از آن اینجا را از حیا بند و دست ضلع و مورا و الی و غیره و در حقیقت  
 ساخته حیا چرخ را و در زبان آورد و بعد از آن اینجا را از حیا بند و دست ضلع و مورا و الی و غیره و در حقیقت  
 کوچ نموده و در حقیقت همان دست محمود و بدین و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 سوار شده و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 مذکور و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 نبود و بدین سوار شده بود که دست فرج را و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 رفته و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 چهار و بی فرج را و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 کرده و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت  
 مستاجر بی و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت و در حقیقت



راج گشت و سسی سیو سنگه که پسر کلان راول بری سال بود بجای پدر خود مقرر شده چنان  
 راول و حضور صاحب اجه رام سنگه بهادر شد و خلعت حضور مصاحب موجب در او  
 انداج شده و فتنه چنانچه راول سیو سنگه جی حضور مصاحب بهار که پسر خود  
 راول بری سال متوفی که از سابق مالک مکان جو مویو دور و بر پدر خود علی کار  
 راج جی پور میساخت حالاً هم بدستور سابق هر دو برادر کار بار ملک مالی راج جی پور قابض  
 شدند و کار بار ملک مالی راج موصوف سرگرم گردیدند و موضع کالا کانه که بسرد عملگر  
 راجه رولی اله بود و اگر او نیکو ملتقی یعنی زمین بگافه و کوستان است و ساکنان آنجا  
 قوم میغند و بد معاش و سبب ای قامت قلبی که راجه خود می دانستند بک حکم راج  
 جی پور بجای نمی آوردند و خود را حاکم می شمردند و اکثری فوج راج جی پور را هربت داده ملک  
 دوت با معاودت برده بودند و عرصه قریب یک سال گذشته فوج راج جی پور چهار پلٹن مع  
 هربت در قریب چهار هزار نفر جماعت سپاهیان و هفت صد سوار از چهار پنج ماه بفاصله  
 یک ماه موضع مذکور دیرینه بر حید که حکم نامحاجات راول بری سال در باب خیر اداون  
 بنام افسر کلان فوج مذکور بی بری سرسیدند افسر کلان مذکور من می نوشتند که ازین جمیعت  
 هیچ شکران نمی تواند فوج دیگر نفر بسند آخرین فوج مذکور بی حصول مراد بعد چهار پنج ماه از آنجا  
 بر گشته و قریب اهل گواران ساکنان موضع مذکور بر غیرت و زور و پندار و بزه چنانچه مستی  
 که محان معتمد در آن پلٹن پنج و شصت و بیست و پنج سوار از طرف انجانب برای تحصیل  
 زیادت حلاقه شدند و مقرر بودند قریب موضع کالا کانه مذکور سید و دیر ساخت کو را

[illegible]



همان سیده قدیم بوسه جناب والده صاحبہ بظلم حصول ساختم و عجب حال و بیاد ده که  
که بوقت دو گهتری شب گذشته که بارش باران میشد اینجا والده صاحبہ بظلم یک بار  
قلوبه میساختم و برادر خود منظر علیخان بر دیگر چارپائی بودند در غرضه طعام برای خود آمده  
اینجا برخاسته برادر مصروف تناول طعام نمودیم بعد ازاں طعام بخدیت والده صاحبہ  
عرض ساختم که بایان طعام خوردم انصاف بهم تناول طعام فرماید و والده صاحبہ بسیار  
فاج که یکایک رویده بود زبان یارحمی اب ادعبدان در معایج مصروف شدم و خیال  
کردم که این بیماری فاج سخت است و عمر جناب والده صاحبہ ضعیف است باید دید که چه صورت بود  
لذا اسواران پیاده را که در منزل بودند روانه بندرون کرده دادم و اینجا به مسجد یک سوار دیگر  
در همان باند و معایج بیماری کردم از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه شفیه بیماری والده صاحبہ  
بظلم بالکل رفع فرمودید آن از جناب والده صاحبہ خست شده معایج سوار دیگر بطرف  
بندرون ایستاده میفرستم و از بارش باران رحمت الهی است بر از آب و دو سنگان رسته نظر  
نمی آید و قریب یک دیکه عمیق و فراخ و بر از آب و لهذا گدازه مذکور در شناخت نیابد  
اینجا بر سب سوار شده پیش از سوار دیگر میرفت که یکایک پس من را گدازه عمیق مذکور  
آمده غرق شده و اینجا علم شناوری از قدیم نبود و در آن حالت از حدت گشتم بعد  
است اینجا بالاسی آب مذکور شناوری کرده بکناره گدازه رسیده خواست که بدر رود  
چونکه سب عمیق گدازه پایی پایی پس من رسید و سب فی تمام کرد ازین بلع و سب  
شده در گرداب گدازه مذکور افتاد و در آن وقت اینجا از اناسیب غلغله شده و در تهم گدازه آب

بست من بزمین سیده باند در آن حالت سخت طبع بطور سابق درست ماند و یک فرسودگی  
و نامردی بردم نامده آن زمان البسته شده اندرون آب مذکور بپای امیر فخر که از آب گذر  
مذکور بر سر آمد و لشکر حق سبحانه تعالی بجا آورد و باز بر حین سوار شده روانه گردیده  
در میان مانده بهندون رسیدیم و از بهندون جبرین بجای نور فخرم و از نصاحبان باج ملاقات  
ساختیم و برگشته بهندون برگشته و زیور و برگشته بهوه بستاجری گرفتیم سوای آن یکی علاقه نمود  
و غیره نیز در اجاره در شمس از راج گرفتیم و کار پرواز از آن طرف اینجا از سابق بهندون  
و غیره بودند ملاقات بهندون و غیره و بجمع بود و برگشته و بست ملاقات نور اوای از سر نو نمود  
می بایست بنابر آن از بجای نور سوار شده در ضلع نور اوای رسیدیم و تحصیل از آن غیر علم  
از طرف خود مقرر نموده جای بجای سیم پرکات علاقه نور اوای فرستاده بند و بست  
یاد کرد قرار واقع کرده گرفتیم بعد آن بهندون فته درستی کار با تفصیل نمودم بعد دو ماه دیگر  
از بهندون بصلح نور اوای رسیدیم که خبر جانگاه واقعه بر او زم کلان بهادر از مکان سیم رسید  
اینچونم عالم رسید از احاطه قزوین و تحریر و سیر و است و عمده سال گذشته از این جهان فایده  
جاودانی رحلت فرمود و صرف یکده خیر و شش سال گذشته رفتند و اینجانب مبلغان  
بابت مستاجر علاقه بهندون علاقه نور اوای دام دام در راج داخل نموده فاعظم گرفتیم درین  
یک صاحب سیم راج صاحب بهادر اجبت مقرر شده در بجای پور سید و باغ حاجی که از شهر کور  
نه اسلحه یک کرده است قیام و رزیده همگی کار بار راج موصوف می ساخت اینجا علاقه بهندون  
و غیره در شمس گذشته دادم صرف علاقه نور اوای طبعینه مستاجر داشتم و طبعیت اینجا

خواست که علاقه جی پور با کل موقوف ساخته در مکان نانک پور رسید و قیام ورزیده با  
 عمر یاد الهی گذرانم آخر سمت مذکور از اینجا مکان نانک پور رسیدم و مصباحان حاج جی  
 صاف نوشته فرستادم که آمدن اینجانب بعلاقه نومرواوی نخواستند و مبلغان مستاجری  
 علاقه مذکور بات ۱۹۹ دام و دام داخل ساخته فارغی گزینم حالادریخت او دیگر کسی در  
 علاقه نومرواوی نفیریند آخرش صاحب جنٹ بهادر و مصباحان حاج لاجا گشته بدیگر  
 شخص مساجر علاقه مذکور کرده فرستادند و اینجا در مکان نانک پور قیام داشت و در  
 از فضل الهی خوردار فوخال تو گشته اینجا سجدات شکر حق سبحانه تعالی بجا آورده  
 نامش امر او بهادر نهادم و هزار بار و بیسیج نموده شادی خوشی جی نمودم و تیار می گان  
 محل سرای در مکان نانک پور جاری ساختم و اکثر دیهات خرید ساختم غرضی که برانی خوردار امر او  
 طالع عمر مکان محل سرای عالیشان تیار کرده دادم و علاقه دیهات قریب نسبت هزار روپیه  
 نموده درست کرده دادم و تازندگی انشاء الله آنچه که خواهد شد بفضل خواهم ساخت والا  
 از تو که بخورد از موصوف پیغم علاقه دینوی مهیا کردن مثل مکان عالیشان محل سرای و باش دیهات  
 و غیره منظور بود فقط و تا عرصه چهار ماه در مکان نانک پور قیام کردم و در عرصه موقوفها مصباحان  
 حاج جی پوری پوری را می طلب اینجا رسیدند و سو ازین مکان کاکتسا و بر پا کرده و بیک  
 رسید لهذا اینجا از نانک پور سو اگشته روانه شد و قطع میانه ها ساخته تر قلع کاکتسا رسیدم  
 و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه موقوفه مذکور شمع گردید بعد از آن حاج پور رسیدم و سابق ازین  
 حاج صاحب بهادر از جی پور برخاسته رفت و محیر بهی صاحب بهادر حاج جی پور شده آمدند

[illegible]

الکتاب فی احوال قرار واقعی مندرج میا ختم طوالت کتاب بسیار میکرد و بدین باعث سبب  
نا فرضی بسیاری احوال گذشته مختصر ساختیم که پس من همین بود کار ماند و حال امر اینجاست پس  
بجای دو سال گئی رسید و درین نسخه کتاب احوال چهل یکسال یعنی از سمت الفاتحه سمت ایست  
درج نمودم که خوانندگان را از حال مشرح آگاهی مست دهد بالله التوفیق و الا تمام تمام شد

بر بنابر بیضا نظایر ارباب مجرب و خواطر صفا سر بر احباب خبرت محقق و مستتر  
مباد که کتاب لطافت قباب اشرف نامه که آیات شرافت از فراوی آن طالع است و آثار  
کرامت در مطاوی آن المیخ در خوبترین احیان بهترین از مان تعلیم خسته رقم محمد نور  
صاحب با بهنام محمد عثمان خان خورجوی در مکان فیض میان سعادت نشان مولوی محمد  
محمد نصر الله خان صاحب دبی کلکتر علی گنده واقع فتح باغ از مخملات کول در مانج نیم شهر  
ربیع الاول سنه هجری مطابق ۲۹ نور سنه ۱۲۵۷ عیسوی علی بنی نا و علیه  
الصلوة والسلام بنوعی که ریخته خانه عین شامه و در و مشکین سواد سلاله شیخا خان مان  
خلاصه فیاضان و در ان هدیم المثال فی الاقران جناب نواب محمد اشرف خان صاحب در  
مظله علی رؤس الخالان این نسخه بلاغت و مجموع و فصاحت بود بی شایه تصرف و تبدل  
ولی غایله تحریف و تحویل علی ارسام یافت و حلیه الطبع پذیرفت الحمد لله الاول و آخر و طاهر